اسلام ناب

**تأليف:**

**م- عبداللهي**

|  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | اسلام ناب | | | |
| **نویسنده:** | م- عبداللهي | | | |
| **مترجم:** | اسحاق دبیری رحمه الله | | | |
| **موضوع:** | پاسخ به شبهات و نقد کتاب‌ها | | | |
| **نوبت انتشار:** | اول (دیجیتال) | | | |
| **تاریخ انتشار:** | آبان (عقرب) 1394شمسی، 1436 هجری | | | |
| **منبع:** | کتابخانه عقیده www.aqeedeh.com | | | |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.**  **www.aqeedeh.com** | | | |  |
| **ایمیل:** | **book@aqeedeh.com** | | | |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** | | | | |
| www.mowahedin.com  www.videofarsi.com  www.zekr.tv  www.mowahed.com | |  | www.aqeedeh.com  www.islamtxt.com  [www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)  www.sadaislam.com | |
|  | |  | | |
|  | | | | |
| contact@mowahedin.com | | | | |

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

[تَوسُـل 5](#_Toc394080547)

[شفاعت 33](#_Toc394080548)

[امـامت 37](#_Toc394080549)

[امامت پيامبران 37](#_Toc394080550)

[امامت غير انبياء، امامت بندگان خوب خدا 40](#_Toc394080551)

[امامت كفار 42](#_Toc394080552)

[امامت كتب آسمانى 43](#_Toc394080553)

[امامت لوح محفوظ 43](#_Toc394080554)

[امام به معنى جاده و راه 46](#_Toc394080555)

[عـزادارى 69](#_Toc394080556)

[نذر و قربـانى در اسلام 77](#_Toc394080557)

[استخـاره 83](#_Toc394080558)

[داستان جالب از استخاره 85](#_Toc394080559)

[استخاره نمودن علامه طباطبایی 86](#_Toc394080560)

[نظر علامه فريد تنكابنى درباره استخاره 90](#_Toc394080561)

[نظر آقاى دستغيب درباره استخاره: 91](#_Toc394080562)

[قرعهكشـى 92](#_Toc394080563)

[استخاره مورد تأييد خداوند، چگونه است؟ 94](#_Toc394080564)

[نمونهاى تاريخى از استخاره 95](#_Toc394080565)

[پرسش و پاسـخ 97](#_Toc394080566)

[آيه: ﴿ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ﴾ 97](#_Toc394080567)

[﴿...ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ وَأَتۡمَمۡتُ عَلَيۡكُمۡ نِعۡمَتِي...﴾ [المائدة: 5]. 97](#_Toc394080568)

[آيه: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلرَّسُولُ بَلِّغۡ مَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ﴾ 102](#_Toc394080569)

[اولى الامر 106](#_Toc394080570)

[آيه: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ﴾ 109](#_Toc394080571)

[فناء فى الله 113](#_Toc394080572)

[تناسخ 114](#_Toc394080573)

[وحدت وجود 115](#_Toc394080574)

[بينايي چشم يعقوب به وسيله پيراهن يوسف 118](#_Toc394080575)

[آيه تطهير 119](#_Toc394080576)

[آيا در آخر زمان بندگان صالح زمين را به ارث مىبرند؟ 122](#_Toc394080577)

[آيه: ﴿وَنُرِيدُ أَن نَّمُنَّ عَلَى ٱلَّذِينَ ٱسۡتُضۡعِفُواْ﴾ 123](#_Toc394080578)

[آيه: ﴿هُوَ ٱلَّذِيٓ أَرۡسَلَ رَسُولَهُۥ بِٱلۡهُدَىٰ﴾ 125](#_Toc394080579)

[آيه: ﴿وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنكُمۡ﴾ 127](#_Toc394080580)

[بقيـ الله 130](#_Toc394080581)

[راسخون در علم چه كساني هستند؟ 132](#_Toc394080582)

[آيا قبل از قيامت كسى به دنيا باز مىگردد؟ 136](#_Toc394080583)

[آيه: ﴿وَيَوۡمَ نَحۡشُرُ مِن كُلِّ أُمَّةٖ فَوۡجٗا﴾ 138](#_Toc394080584)

[آيه: ﴿وَإِذَا وَقَعَ ٱلۡقَوۡلُ عَلَيۡهِمۡ أَخۡرَجۡنَا لَهُمۡ دَآبَّةٗ﴾ 139](#_Toc394080585)

[آيه: ﴿قُل لَّآ أَسۡلُكُمۡ عَلَيۡهِ أَجۡرًا إِلَّا ٱلۡمَوَدَّةَ فِي ٱلۡقُرۡبَىٰ﴾ 141](#_Toc394080586)

[مُهــر 144](#_Toc394080587)

[امام زمان 149](#_Toc394080588)

[چگونگى ولادت آن حضرت 152](#_Toc394080589)

[تاريخ ولادت 155](#_Toc394080590)

[چگونگى رشد 155](#_Toc394080591)

[خداوند متعال امام زمانى نازل نموده كه تا قيامت در ميان مردم است و به سؤالات پاسخ مى‌دهد و پيروى از دستورات او باعث رستگارى در دنيا و آخرت مى‌باشد و آن امام زمان قرآن است 163](#_Toc394080592)

تَوسُـل

الحمد لله الذي دلّ علی استغنائه افتقار الـموجودات وعلی قدرته وعلمه أحكام الـمصنوعات الـمتعالی عن مشابهة الجسمانيات الـمنزه بجلال قدسه عن مناسبة الناقصات نحمده حمداً يملأ أقطار الأرض والسموات ونشكره شكراً علی نعمة الـمتظاهرات الـمتواترات ونستعينه علی دفع البأساء وكشف الضراء في جميع الحالات.

والصلوة والسلام علی نبيه محمّد مبلغ الآيات والبينات الـمكمل بطريقته وشريعته سائر الكمالات.

سپاس و ستایش سزاوار خداوند عظیم الشأنی است كه درهای لطف و مهربانی خود را بر بندگان گشوده و مطیع و عاصی را اجازه داده تا هر موقع كه بخواهند بدون واسطه با او مكالمه نموده و عرض حاجات نمایند.

خداوند در آیه 60 سوره غافر می­فرماید:

﴿ ٱدۡعُونِيٓ أَسۡتَجِبۡ لَكُمۡ﴾ [غافر: 60].

یعنی: «... بخوانید مرا تا اجابت كنم برای شما...».

و دستور داده تا بندگان مستقیم با خودش مناجات و عرض حاجات كنند و خواسته­های خود را با خود او در میان گذارند؛ نه امیری گذاشته و نه حاجب و دربانی، نه وزیری گماشته و نه وكیلی خداوند در آیه 16، سوره ق، می­فرماید كه از رگ گردن به ما نزدیک­تر است. هر كس كه در هر جا باشد می­تواند با او سخن گوید و او به اسرار هر دل و هر زبانی آگاه است نه احتیاج به مترجم دارد و نه به واسطه و رشوه­ای.

خداوند فطرت خداشناسی را در بشر قرار داده است و در آیه 65 سوره عنكبوت مشاهده می­نماییم كه مشركان نیز در سختی­ها خداوند را به یاری می­طلبیدند و فقط او را ندا می­نمودند ولی در هنگام راحتی و آسایش، متأسفانه به گمان خود، بت­ها را وسیله بین خود و خدا تصور می­نمودند.

خداوند در آیه 65 سوره عنكبوت می­فرماید:

﴿فَإِذَا رَكِبُواْ فِي ٱلۡفُلۡكِ دَعَوُاْ ٱللَّهَ مُخۡلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ فَلَمَّا نَجَّىٰهُمۡ إِلَى ٱلۡبَرِّ إِذَا هُمۡ يُشۡرِكُونَ ٦٥﴾ [العنکبوت: 65].

یعنی: «هنگامی كه دركشتی سوار می­شوند خدا را خالصانه می­خوانند، ولی هنگامی كه به خشكی آنان را، می­رساند و نجاتشان دهد به ناگاه شرک می­ورزند».

و همچنین خداوند در آیه 18، سوره یونس درباره­ی مشركان می­فرماید:

﴿وَيَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمۡ وَلَا يَنفَعُهُمۡ وَيَقُولُونَ هَٰٓؤُلَآءِ شُفَعَٰٓؤُنَا عِندَ ٱللَّهِۚ قُلۡ أَتُنَبِّ‍ُٔونَ ٱللَّهَ بِمَا لَا يَعۡلَمُ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَلَا فِي ٱلۡأَرۡضِۚ سُبۡحَٰنَهُۥ وَتَعَٰلَىٰ عَمَّا يُشۡرِكُونَ ١٨﴾ [یونس: 18].

یعنی: «و به جز خداوند چیزهایی را می­پرستند كه نه به آنان زیان می­رساند و نه به آنان سود می­دهد و می­گویند اینها شفاعتگران ما نزد خدا هستند. بگو آیا خدا را به چیزی كه در آسمان­ها و زمین نمی­داند آگاه می­كنید؟ او پاک و برتر است از آنچه با او شریک می­سازند».

در این آیه مشاهده می­نماییم كه مشركان در زمان پیامبر، خداوند متعال را به یكتایی قبول داشتند و همچنین از آیات دیگر به دست می­آید كه آنها خداوند را خالق آسمان­ها و زمین و رازق بندگان می­دانستند، ولی به جای اینكه مستقیماً او را ندا نمایند و از او حاجت بخواهند به گمان خود، بت­ها را واسطه و شفیع تصور می­نمودند و خداوند در بسیاری از آیات قرآن، اعمال و گفتار آنان را شرک نامیده است و می­دانیم كه شرک ورزی بزرگ­ترین گناه می­باشد.

از اعمال و گفتار شرک­آمیز در جامعه ما ایران، قبرپرستی و توسل به انبیاء و انسان­های صالح است كه از دنیا رحلت نموده­اند كه در این فصل از كتاب به یاری خداوند متعال برای روشن شدن موضوع، سؤالاتی را مطرح می­نماییم و به آنها پاسخ می­دهیم.

سؤال: روح انبیاء و شهدا بعد ازمرگشان به كجا می­رود؟ آیا در قبرشان است، یا در میان مردم؟ و یا در بهشت روحانی در عالم برزخ؟

جواب: خداوند در آیه 169 سوره آل­عمران می­فرماید:

﴿وَلَا تَحۡسَبَنَّ ٱلَّذِينَ قُتِلُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ أَمۡوَٰتَۢاۚ بَلۡ أَحۡيَآءٌ عِندَ رَبِّهِمۡ يُرۡزَقُونَ ١٦٩﴾ [آل‌عمران: 169].

یعنی: «و هرگز گمان­مبر كسانی كه در راه خدا كشته شده­اند مردگان هستند، بلكه زندگانند نزد پروردگارشان روزی داده می­شوند».

در این آیه مشاهده می­نماییم كه گفته شده است شهداء زنده هستند. حال باید سؤال نمود كه در كجا زنده­اند؟ اگر دقت نماییم می­بینیم در خود آیه (169 سوره آل­عمران) فرموده است: ﴿عِندَ رَبِّهِمۡ يُرۡزَقُونَ﴾ یعنی: «نزد پروردگارشان روزی داده می­شوند».

حال باید سؤال نمود كه (نزد پروردگارشان) یعنی در كجا؟ جواب این است كه (نزد پروردگارشان) یعنی در بهشت پروردگارشان. چنان چه در آیات 26 و 27 سوره یس آمده است كه بعد از شهید شدن آن مردی كه از پیامبران دفاع نمود به او گفته شد كه داخل بهشت شو.

﴿قِيلَ ٱدۡخُلِ ٱلۡجَنَّةَۖ قَالَ يَٰلَيۡتَ قَوۡمِي يَعۡلَمُونَ ٢٦ بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ ٱلۡمُكۡرَمِينَ ٢٧﴾ [یس: 26-27].

یعنی: «گفته شد كه داخل بهشت شو. گفت ای كاش قوم من می­دانستند (26) در مقابل چه چیزی پروردگارم مرا آمرزید و مرا از اكرام شوندگان قرار داد (27)».

از این آیه به دست می­آید كه شهداء بعد از مرگشان به بهشت روحانی منتقل می­شوند و تا قیامت در آن بهشت قرار دارند و آن بهشت، بهشتی است روحانی كه در عالم برزخ قرار دارد.

و در آیه 100، سوره المؤمنون آمده است:

﴿وَمِن وَرَآئِهِم بَرۡزَخٌ إِلَىٰ يَوۡمِ يُبۡعَثُونَ﴾ [المؤمنون: 100].

یعنی: «... و پیش رویشان حائلی است (كه نمی­گذارد) تا روزی كه برانگیخته شوند (بازگردند)».

انبیاء و شهداء كه در بعد از مرگشان در بهشت برزخی قرار می­گیرند از دنیای ما غافل هستند. در این مورد در آیه 117 سوره مائده مشاهده می­نماییم كه عیسی كه از مقربین است به خداوند عرض می­نماید:

﴿وَكُنتُ عَلَيۡهِمۡ شَهِيدٗا مَّا دُمۡتُ فِيهِمۡۖ فَلَمَّا تَوَفَّيۡتَنِي كُنتَ أَنتَ ٱلرَّقِيبَ عَلَيۡهِمۡۚ وَأَنتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ شَهِيدٌ﴾ [المائدة: 117].

یعنی: «... و بر اعمال امتم مادامی كه در میان آنها بودم شاهد بودم، ولی از هنگامی كه مرا میراندی تو بر آنها مراقبی و تو بر هر چیزی شاهدی».

از این آیه شریفه به دست می­آید كه عیسی هنگامی كه در میان امتش بوده است از اعمال كسانی كه در اطرافش بوده­اند تا حدّی آگاه بوده است همچنان كه ما نیز از اعمال كسانی كه در اطراف ما هستند تا حدّی آگاهی داریم ولی از هنگامی كه از این دنیا رحلت نموده از آن به بعد دیگر از اعمال امتش با خبر نیست.

آن كس كه همیشه و در همه جا حاضر و به هر چیزی آگاه است خداوند است. و یا مثلاً مشاهده می­نماییم كه حضرت محمّد نیز بعد از رحلتش از این جهان غافل می­باشد. خداوند در آیه 46 سوره یونس در این­باره می­فرماید:

﴿وَإِمَّا نُرِيَنَّكَ بَعۡضَ ٱلَّذِي نَعِدُهُمۡ أَوۡ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِلَيۡنَا مَرۡجِعُهُمۡ ثُمَّ ٱللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا يَفۡعَلُونَ ٤٦﴾ [یونس: 46].

یعنی: «و اگر به تو نشان دهیم برخی ازآنچه را كه به كفار وعده داده­ایم یا تو را بمیرانیم پس به سوی ما است بازگشت آنها سپس خداوند بر آنچه كه انجام می­دهند شاهد است».

در این آیه مشاهده می­نماییم كه فرقی بین زنده بودن پیغمبر و مشاهده شكست كفار با مرده بودن او و ندیدن شكست كفار قائل شده است.

درباره غفلت انبیاء از دنیای ما، در بعد از رحلتشان دلایل دیگری وجود دارد؛ من­جمله آیه 109 سوره مائده است كه در آن می­فرماید:

﴿يَوۡمَ يَجۡمَعُ ٱللَّهُ ٱلرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَآ أُجِبۡتُمۡۖ قَالُواْ لَا عِلۡمَ لَنَآۖ إِنَّكَ أَنتَ عَلَّٰمُ ٱلۡغُيُوبِ ١٠٩﴾ [المائدة: 109].

یعنی: «روزی كه الله، پیامبران را جمع می­کند و از آنان می­پرسد چه مقدار مورد اجابت قرار گرفتید؟ می­گویند نمی­دانیم خدایا تنها تو هستی دانای غیب­ها».

نوح از انبیاء بود و می­دانست چه كسانی به او ایمان آوردند و سوار كشتی شدند و همچنین لوط می­دانست چه كسانی به او ایمان آوردند و دچار عذاب الهی نشدند و همچنین هود و صالح و شعیب و دیگر انبیاء در زمان خودشان تا حدی می­دانستند چه مقدار مورد اجابت قرار گرفتند و اینكه در قرآن می­بینی می­گویند نمی­دانند چه مقدار مورد اجابت قرار گرفته­اند اشاره به بعد از مرگشان است. و همچنین در آیه 259 سوره بقره درباره غفلت یكی از انبیاء بعد از مرگش از دنیا، آمده است:

﴿أَوۡ كَٱلَّذِي مَرَّ عَلَىٰ قَرۡيَةٖ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّىٰ يُحۡيِۦ هَٰذِهِ ٱللَّهُ بَعۡدَ مَوۡتِهَاۖ فَأَمَاتَهُ ٱللَّهُ مِاْئَةَ عَامٖ ثُمَّ بَعَثَهُۥۖ قَالَ كَمۡ لَبِثۡتَۖ قَالَ لَبِثۡتُ يَوۡمًا أَوۡ بَعۡضَ يَوۡمٖۖ قَالَ بَل لَّبِثۡتَ مِاْئَةَ عَامٖ فَٱنظُرۡ إِلَىٰ طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمۡ يَتَسَنَّهۡۖ وَٱنظُرۡ إِلَىٰ حِمَارِكَ وَلِنَجۡعَلَكَ ءَايَةٗ لِّلنَّاسِۖ وَٱنظُرۡ إِلَى ٱلۡعِظَامِ كَيۡفَ نُنشِزُهَا ثُمَّ نَكۡسُوهَا لَحۡمٗاۚ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُۥ قَالَ أَعۡلَمُ أَنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ ٢٥٩﴾ [البقرة: 259].

مضمون این آیه این است كه «یكی از پیامبران الهی بر قریه­ای عبور كرد مشاهده نمود آن قریه ویران شده و سقف­ها و دیوارهای آن به هم ریخته و كسی در آن زندگی نمی­كند. گفت: چگونه اهل اینجا را خدا پس از موتشان زنده می­كند؟

خدای تعالی او را قبض روح نمود و میراند، سپس بعد از صد سال او را زنده كرد و به او خطاب نمود كه چه مدت در این محل مانده­ای؟

گفت: روزی یا مقداری از یک روز.

خطاب رسید بلكه صد سال در اینجا درنگ كرده­ای. پس نظر كن به خوردنی و آشامیدنی خود كه از قدرت خدا تغییری نكرده و نظر كن به الاغت كه خاک شده و اجزای آن متفرق گشته و باید تو را برای مردم آیتی قرار دهیم و نظر كن به استخوان­های الاغ كه چگونه آن را جمع و به آنها گوشت می­پوشانیم و چون این مطلب برای او روشن شد، گفت: دانستم كه خدا بر هر چیز تواناست».

این آیه شریفه نه تنها اثبات معاد است بلكه نشان می­دهد كه پیغمبر خدا از دنیا رفته و در مدت صد سال كه از دنیا رفته بود نه از بدن خود خبر داشت و نه از الاغش و حتی مدت موت خود را نمی­دانست.

و همچنین در آیه 20 سوره كهف مشاهده می­نماییم كه اصحاب كهف كه از اولیای خدا بودند، مدت 309 سال در آن غار قبض روح شده و پس از آن زنده شدند و در این مدت كه قبض روح شده بودند از حال خود خبر نداشتند.

در قرآن آیاتی است كه در آنها سخن از شهادت دادن انبیاء در قیامت است و شهادت پیامبران در قیامت از اعمال كسانی است كه در دنیا با آنها زندگی می­كرده­اند و تا حدی از آنها آگاه بود­ه­اند ولی از كسانی كه با خبر نبودند نمی­توانند برایشان شهادت بدهند و این نكته را هم باید در نظر داشته باشیم كه محمّد در زمان حیاتش از كسانی كه دور از او بوده­اند و او آنها را نمی­دیده است با خبر نبوده است و سایر انبیاء نیز چنین بوده­اند. خداوند در آیه 101 سوره توبه می­فرماید:

﴿وَمِمَّنۡ حَوۡلَكُم مِّنَ ٱلۡأَعۡرَابِ مُنَٰفِقُونَۖ وَمِنۡ أَهۡلِ ٱلۡمَدِينَةِ مَرَدُواْ عَلَى ٱلنِّفَاقِ لَا تَعۡلَمُهُمۡ﴾ [التوبة: 101].

یعنی: «در اطراف شما از اعراب منافق هستند و از اهل مدینه بر نفاق باقی مانده­اند تو از آنها آگاهی نداری...».

در این آیه مشاهده می­نماییم كه پبامبر در زمان حیاتش به منافقان مدینه و منافقان اطرافش آگاهی نداشته و اگر مشاهده می­نماییم كه پیغمبر همسرش را به افشا نمودن رازی كه به آن زن گفته بوده آگاه می­كند در اثر خبری بوده كه خداوند توسط جبریل به پیغمبر داده است و پیغمبر مؤمن به غیب بوده است نه عالم به غیب. و در آیات مشاهده نمودید كه انبیاء بعد از مرگشان از دنیا غافلند، ولی به صورت مجمل در آخرت می­توانند بگویند كه در دنیا چه كسانی با آنها مخالفت نموده­اند و این آگاهی به انبیاء اختصاص ندارد و هركسی در زمان حیاتش تا حدی از اوضاع اطرافش با خبر است.

خداوند در آیه 41 سوره نساء، درباره شهادت دادن پیامبر در قیامت می‌فرماید:

﴿فَكَيۡفَ إِذَا جِئۡنَا مِن كُلِّ أُمَّةِۢ بِشَهِيدٖ وَجِئۡنَا بِكَ عَلَىٰ هَٰٓؤُلَآءِ شَهِيدٗا٤١﴾ [النساء: 41].

یعنی: «پس چگونه است كه از هر امتی در روز قیامت گواهی بیاوریم و تو را بر اینها گواه بیاوریم».

اگر در این آیه دقت شود مشاهده می­نماییم كه كلمه «هولاء» وجود دارد كه برای اشاره به نزدیک است و اشاره به كسانی است كه در زمان پیامبر می­زیسته و در اطراف او بوده­اند و در تفسیر «الدر الـمنثور» سیوطی در ذیل این آیه آورده است:

«وأخرج ابن جرير عن ابن مسعود: ﴿فَكَيۡفَ إِذَا جِئۡنَا مِن كُلِّ أُمَّةِۢ بِشَهِيدٖ﴾ قال: قال رسول الله : شهيدا عليهم ما دمت فيهم فإذا توفيتني كنت الرقيب عليهم». یعنی: «ابن جریر از ابن مسعود نقل نموده كه پیامبر درباره آیه: ﴿فَكَيۡفَ إِذَا جِئۡنَا مِن كُلِّ أُمَّةِۢ بِشَهِيدٖ...﴾ گفت: مادامی كه در میان آنها بودم بر آنها گواه بودم ولی از هنگامی كه مرا میراندی تو بر آنها مراقبی».

مشاهده می­نماییم این روایت مانند آیه 117 سوره مائده است كه نشان می‌دهد عیسی نیز كه از مقربین است بعد از وفاتش از اعمال امتش غافل است و به خداوند عرض می­نماید:

﴿وَكُنتُ عَلَيۡهِمۡ شَهِيدٗا مَّا دُمۡتُ فِيهِمۡۖ فَلَمَّا تَوَفَّيۡتَنِي كُنتَ أَنتَ ٱلرَّقِيبَ عَلَيۡهِمۡۚ وَأَنتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ شَهِيدٌ﴾ [المائدة: 117].

یعنی: «... و تا هنگامی كه در میان آنها بودم بر آنها گواه بودم. آنگاه كه مرا میراندی تو بر آنها مراقبی و تو بر هر چیزی شاهدی».

بببنید چگونه آیات و روایات نشان می­دهند كه أنبیاء بعد از رحلتشان از دنیا غافلند؟

برخی از شیعیان و برخی از اهل­سنت، افراد صالحی راكه از دنیا رفته­اند به گمان خود ندا می­نمایند و گمان می­نمایند كه آن صالحان در همه جا حضور دارند و آنان را اجابت می­نمایند و شفیع آنان می­شوند. ولی باید بدانیم كه فقط الله است كه در همه جا حضور دارد و به احوال ما آگاه است و از رگ گردن به ما نزدیک­تر است. حال اگر كسی این صفت حضور در همه جا را برای غیر خدا قائل شود برای خدا در این صفتش كه مخصوص خود اوست شریک قائل شده و شرک ورزیده است. در آیه 4، سوره حدید در وصف خداوند آمده است.

﴿وَهُوَ مَعَكُمۡ أَيۡنَ مَا كُنتُمۡۚ وَٱللَّهُ بِمَا تَعۡمَلُونَ بَصِيرٞ﴾ [الحدید: 4].

یعنی: «... و او با شماست هر جا كه باشید و الله به آنچه كه انجام می­دهید بیناست».

و در خطبه 46 نهج­البلاغه آمده است كه علی به هنگام رفتن به جنگ به سوی شام به خداوند تبارک و تعالی عرض می­نماید:

«اللهم أنت الصاحب في السفر وأنت الخليفة في الأهل ولا يجمعهما غيرك لأن الـمستخلف لا يكون مستصحبا والـمستصحب لا يكون مستخلفا». یعنی: «پروردگارا، تو مصاحب در سفر و جانشين در خانه می­باشی و اين صفت در غير از تو جمع نمی­شود، زيرا كسی كه جانشين باشد مصاحب (در همان لحظه) نيست و كسی كه مصاحب باشد جانشين (درهمان لحظه) نيست».

این خطبه و آیات قرآن نشان می­دهند كه فقط خداوند است كه در همه جا حضور دارد و غیر از او كسی این صفت را ندارد، حتی رسول گرامی اسلام.

و در هنگامی كه علی این دعا را نموده، یعنی در هنگام رفتن به سوی اهل شام، پیامبر سال­ها قبل از این واقعه رحلت نموده بوده است و روح او در همه‌جا نبوده است و علی نیز فقط خداوند را حاضر و ناظر در همه جا می­داند.

پس كسانی كه به گمان خود محمّد و علی و عباس و عبدالقادر گیلانی را ندا می­نمایند برای خدا در صفت بودنش در همه جا، شریک قائل شده و شرک می­ورزند.

درباره این افراد در آیات 5 و 6 سوره احقاف آمده است:

﴿وَمَنۡ أَضَلُّ مِمَّن يَدۡعُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَن لَّا يَسۡتَجِيبُ لَهُۥٓ إِلَىٰ يَوۡمِ ٱلۡقِيَٰمَةِ وَهُمۡ عَن دُعَآئِهِمۡ غَٰفِلُونَ ٥ وَإِذَا حُشِرَ ٱلنَّاسُ كَانُواْ لَهُمۡ أَعۡدَآءٗ وَكَانُواْ بِعِبَادَتِهِمۡ كَٰفِرِينَ٦﴾ [الأحقاف: 5-6].

یعنی: «چه كسی گمراه­تر است از كسی كه افرادی را بخواند كه اگر تا روز قیامت نیز آنان را بخواند پاسخش نمی­گویند و غافل از فریادِ فریاد زدگانند (5) و چون مردم محشور گردند دشمن آنان (مشركین) باشند و به عبادتشان انكار ورزند(6)».

سؤال: آیا مشركان، به الله اعتقاد داشتند؟

جواب: بلی، مشركان، الله را خالق آسمان­ها و زمین و رازق بندگان می­دانستند. در سختی­ها به الله پناه می­بردند، ولی در آسایش به بت­های ساختگی خود پناه می­بردند تا به گمان خود، بتان نزد الله شفیع آنان شوند.

خداوند در آیه 38 سوره زمر می­فرماید:

﴿وَلَئِن سَأَلۡتَهُم مَّنۡ خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ لَيَقُولُنَّ ٱللَّهُ...﴾ [الزمر: 38].

یعنی: «و اگر از مشركان بپرسی چه كسی آسمان­ها و زمین را خلق نمود البته خواهند گفت، الله».

و در آیه 63 سوره عنكبوت می­فرماید:

﴿وَلَئِن سَأَلۡتَهُم مَّن نَّزَّلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءٗ فَأَحۡيَا بِهِ ٱلۡأَرۡضَ مِنۢ بَعۡدِ مَوۡتِهَا لَيَقُولُنَّ ٱللَّهُ...﴾ [العنکبوت: 63].

یعنی: «و اگر از مشركان بپرسی چه كسی از آسمان آب فرستاد و زمین را بعد از مردنش زنده كرده، البته خواهند گفت، الله».

و در آیه 65 سوره عنكبوت یعنی دو آیه بعد از آیه 63 كه ذكر شد، می‌فرماید:

﴿فَإِذَا رَكِبُواْ فِي ٱلۡفُلۡكِ دَعَوُاْ ٱللَّهَ مُخۡلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ فَلَمَّا نَجَّىٰهُمۡ إِلَى ٱلۡبَرِّ إِذَا هُمۡ يُشۡرِكُونَ ٦٥﴾ [العنکبوت: 65].

یعنی: «پس هنگامی كه دركشتی سوارشدند، الله را خالصانه یاد كردند، ولی هنگامی كه آنها را به سلامت به خشكی رساند، آنگاه شرک آوردند».

در آیاتی كه ذكر نمودیم به روشنی معلوم است كه مشركان، الله را قبول داشتند و او را خالق و رازق می­دانستند و در سختی­ها به او پناه می­بردند، ولی در هنگام رفاه و آسایش به بت­های ساختگیشان پناه برده و آنان را شفیعان خود نزد الله تصور می­نمودند. خداوند در آیه 18 سوره یونس در این­باره می­فرماید:

﴿وَيَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمۡ وَلَا يَنفَعُهُمۡ وَيَقُولُونَ هَٰٓؤُلَآءِ شُفَعَٰٓؤُنَا عِندَ ٱللَّهِۚ قُلۡ أَتُنَبِّ‍ُٔونَ ٱللَّهَ بِمَا لَا يَعۡلَمُ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَلَا فِي ٱلۡأَرۡضِۚ سُبۡحَٰنَهُۥ وَتَعَٰلَىٰ عَمَّا يُشۡرِكُونَ ١٨﴾ [یونس: 18].

یعنی: «مشركان به جای خدا می­پرستند آنچه را كه نه ضرری به آنها می­رساند و نه نفعی و می­گویند اینها شفیعان ما نزد خدا هستند. بگو آیا خدا را آگاه می­كنید به آنچه كه خودش درآسمان­ها و زمین از آن اطلاع ندارد؟ الله منزه و برتر است از آنچه به او شرک می­آورند».

جای بسی تأسف است كه با وجود این آیات روشن، باز برخی از افراد جامعه ما مبتلا به قبرپرستی و توسل به غیر خدا هستند.

سؤال: آیا در قرآن به زیارت نمودن قبور امر شده است؟

جواب: خیر، در زمان محمّد با این كه قبر انبیایی كه قبل از محمّد بودند وجود داشته است، ولی حتی یک آیه در قرآن یافت نمی­شود كه در آن به مسلمین گفته شده باشد در زمین سیر نمایند و قبر انبیاء را زیارت نمایند، بلكه مؤمنین امر شده­اند كه در زمین سیر نمایند و عاقبت ستمگران را ببینند و عبرت بگیرند كه مثلاً چگونه كاخ­های آنها ویران شده است و چگونه اثری از آنان یافت نمی شود و همچنین امر شده اند كه در زمین گردش نمایند و در مورد پیدایش بشر تحقیق نمایند و در زمین سیر کنند و به آسمان و زمین وكوه و دشت و دریا بنگرند و به قدرت پروردگار بیشتر پی ببرند، ولی حتی یک آیه درقرآن یافت نمی­شود كه در آن مؤمنین تشویق شده باشند به زیارت قبور انبیاء بروند، ولی آیاتی در وجوب حج خانه خدا وجود دارد و حتی سوره­ای هم به نام حج وجود دارد كه بر مستطیع واجب است به حج خانه خدا برود.

ابراهیم و قاسم از فرزندان رسول الله بودند كه قبل از رحلت ایشان فوت نموده بودند، ولی پیامبر برای هیچ یک از آنها ضریحی و گنبد و بارگاهی نساخت و همچنین برای همسرش خدیجه كه سال ها قبل از ایشان از دنیا رحلت نموده بود هیچ ضریحی و یا گنبد و بارگاهی نساخت، بلكه به امر خداوند با بت­پرستی و قبر­پرستی مبارزه می­نمود.

در [وسائل الشيعة: كتاب الصلوة، ابواب: احكام الـمساكن] آورده­اند.

«... قال اميرالـمؤمنين: بعثنی رسول الله فی هدم القبور وكسر الصور». یعنی: «... علی گفت: رسول خدا، مرا مأمور نمود در خراب كردن قبرها و شكستن بت­ها».

اگر دقت نماییم مشاهده می نماییم كه در این روایت قبر در كنار بت ذكر شده است و در آن زمان­ها قبرها بت شده بودند كه علی به دستور رسول خدا مأمور می­شود آنها را خراب نماید.

همچنین در [وسائل الشيعة: ابواب مكان الـمصلی] آورده­اند:

«... قال النبی: لاتتخذوا قبري قبلة ولا مسجدا فإن الله لعن اليهود حيث اتخذوا قبور أنبيائهم مساجد». یعنی: «... رسول خدا فرمود: قبر مرا قبله­ای و مسجدی قرار ندهید؛ چون خداوند یهود را لعنت نمود به دلیل این كه قبر انبیائشان را مساجد قرار دادند».

همچنین در [وسائل الشيعه: ابواب مكان الـمصلی] آورده­اند:

«... أن رسول الله نهی أن يصلى علی قبره أو يقعد عليه أو يبنی عليه». یعنی: «... رسول خدا نهی نمود كه بر قبرش نماز بخوانند یا بر آن بنشینند یا بر آن بنا کنند».

در [صحيح البخاری: كتاب الصلوة] آورده­اند:

«... عَنْ عَائِشَةَ أَنَّ أُمَّ حَبِيبَةَ وَأُمَّ سَلَمَةَ ذَكَرَتَا كَنِيسَةً رَأَيْنَهَا بِالْحَبَشَةِ فِيهَا تَصَاوِيرُ ، فَذَكَرَتَا لِلنَّبِىِّ فَقَالَ: إِنَّ أُولَئِكَ إِذَا كَانَ فِيهِمُ الرَّجُلُ الصَّالِحُ فَمَاتَ بَنَوْا عَلَى قَبْرِهِ مَسْجِدًا، وَصَوَّرُوا فِيهِ تِلْكَ الصُّوَرَ، فَأُولَئِكَ شِرَارُ الْخَلْقِ عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». یعنی: «... از عایشه نقل شده است كه ام حبیبه و ام سلمه یاد نمودند از كنیسه­ای كه در حبشه دیده بودند كه در آن تصاویری بود، پس آن­را برای پیامبر ذكر نمودند. پیامبر فرمود: آنان قومی هستند كه هرگاه بنده صالحی در میانشان فوت می­كند بر قبرش مسجدی بنا می­کنند و آن صورت­ها را تصویر می­نمایند. آنان بدترین مخلوقات نزد خدا در قیامت هستند».

در [وسائل الشیعة: ابواب احكام الـمساكن] از أبی عبدالله نقل نموده كه فرمود:

«... عن أبي ­عبدالله قا­ل: لا تبنوا علی القبور ولا تصوروا سقوف البيوت فإن رسول الله كره ذلك». یعنی: «... ابی عبدالله (الصادق) فرمود: بر قبرها بنا نكنید و سقف خانه­ها را تصویر نكشید، زیرا این چیزها را رسول­خدا خوش نداشت».

در مسند زید بن علی بن الحسین در چگونگی غسل دادن پیامبر آورده­اند:

«حدثنی زيد بن علی عن أبيه عن جده عن علی قال: «لـما قبض رسول الله اختلف اصحابه أين يدفن؟ فقا­ل علی : إن شئتم حدثتكم فقالوا: حدثنا، فقا­­­­­ل سمعت رسول الله: يقول لعن الله اليهود والنصاری كما اتخذوا قبور أنبيائهم مساجد إنه لم يقبض نبي إلا دفن مكانه الذي قبض فيه..». یعنی: «... (از علی نقل شده كه) گفت: «هنگامی كه رسول خدا رحلت نمود اصحاب اختلاف كردند كه در كجا دفن شود؟ آنگاه علی گفت: اگر بخواهید برای شما نقل می كنم. گفتند: بگو. گفت: از رسول­خدا شنیدم كه می‌گفت خدا یهود و نصاری را لعت نمود كه قبور انبیاءشان را مساجد قرار دادند هیچ پیغمبری از دنیا نرفت مگر اینكه در همان مكان كه از دنیا رفته بود دفن شد».

در رد قبرپرستی، روایات زیادی وجود دارد كه برای رعایت اختصار از ذكر آنها خودداری می­نماییم.

رسول­خدا در همان مكانی كه رحلت نمود دفن شد؛ یعنی در حجره عایشه او را دفن نمودند و تا عایشه زنده بود یعنی پنجاه سال، هیچ كس نیامد درب حجره او كه در را باز كن می­خواهیم قبر رسول­خدا را زیارت نماییم. این بدعت­ها در قرن­های بعد به تدریج پیدا گردید؛ چون مسلمین با فرقه­های مختلف از یهود و نصاری و گبران و مجوسان و بودائیان تماس گرفتند و در ممالک آنان مقابر فراعنه و شاهان از قبیل كورش و داریوش و اهرام مصر را دیدند، این كارها میانشان رواج گرفت و به نام بزرگان و شاهزادگان قبور زیاد شد؛ من­جمله قبر شاهزاده حمزه، شاهزاده جعفر، شاهزاده جلال الدین، شاهزاده عبدالعظیم و غیره و متولیان و خدامان هم برای نفع خود هر چه توانستند به این كارها تشویق نمودند و دشمنان قرآن برای این كارهای بیهوده، جعل حدیث نمودند و فضیلت زیارت را بهتر از صد حج و یا هزار حج جلوه دادند و زیارت نامه نوشتند و غالیان و كذابان و جعالان و مفت­خوران این اخبار را نشر دادند.

سؤال: مگر در قرآن نمی­فرماید: «به سوی خدا وسیله­ای بجوئید».

جواب: آری، ولی باید ببینیم وسیله چیست؟ مفسرین و لغویین وسیله را به معنی «ما يتوسل به من الطاعات و العلم» یعنی: «آنچه از طاعات و علم كه بدان­ها توسل كنند» معنی نموده­اند و در نهج البلاغه خطبه 109 در تعریف «وسیله» از قول علی آمده است:

«إن أفضل ما توسل به الـمتوسلون إلی الله سبحانه وتعالی الإيمان به وبرسوله والجهاد في سبيله فإنه ذروة الإسلام وكلمة الإخلاص فإنها الفطرة وإقام الصلاة فإنها الـملة وإيتاء الزكاة فإنها فريضة واجبة وصوم شهر رمضان فإنه جنة من العقاب وحج البيت واعتماره فإنها ينفيان الفقر ويرحضان الذنب وصلة الرحم فإنها سراه في الـمال منساه فی الأجل وصدقة السر فإنها تكفر الخطيئة وصدقة العلانية فإنها تدفع ميته السوء». يعنی: «همانا بهترين چيزی كه درخواست كنندگان از خدای عزيز به آن توسل جويند ايمان به خدا و به رسول او و جهاد در راه خداست كه موجب عظمت اسلام است و كلمه اخلاص «لا اله الا الله» كه امری است فطری. و به پا داشتن نماز كه علامت دين است و پرداختن زكات كه فریضه­ای است واجب. و روزه ماه رمضان كه وسيله­ای است برای جلوگيری از عذاب الهی و حج و عمره كه فقر را ریشه­كن می­کند و مرگ را به تأخير می­اندازد و صدقه پنهان كه خطايا را می­پوشاند و صدقه آشكار كه مرگ بد را دفع می­كند».

در این خطبه مشاهده می­نماییم كه وسیله­ها را ذكر می­نماید كه تمام این وسیله­ها چیزی است كه خداوند در قرآن به آنها امر نموده است. ولی بت، وسیله نیست و بت­پرستی و قبرپرستی شرک است. وسیله باید مشروع باشد و بت­پرستان نیز به گمان خود، بت­ها را وسیله می­دانستند. در این­باره در آیه 3 سوره زمر می­فرماید:

﴿ مَا نَعۡبُدُهُمۡ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَآ إِلَى ٱللَّهِ زُلۡفَىٰٓ﴾ [الزمر: 3].

یعنی: «... (بت­پرستان می­گفتند) بت­ها را عبادت نمی­كنیم جز این كه ما را به خدا نزدیک می­سازند...».

و خداوند در آخر همین آیه (3 زمر) می­فرماید:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهۡدِي مَنۡ هُوَ كَٰذِبٞ كَفَّارٞ﴾ [الزمر: 3].

یعنی: «... خداوند این كسانی را كه دروغ پرداز ناسپاس هستند، هدایت نمی­کند».

سؤال: دعا در قرآن چگونه تعلیم داده شده است؟

جواب: خداوند در قرآن امر نموده است كه مردم در دعا مستقیماً با خودش تماس بگیرند و او را ندا نمایند و فرموده: ﴿...ٱدۡعُونِيٓ أَسۡتَجِبۡ لَكُمۡ...﴾ یعنی: «... بخوانید مرا تا اجابت كنم برای شما...».

با این كه در زمان حضرت محمّد انبیای بزرگی چون ابراهیم و موسی و عیسی از جهان رفته بودند، شما حتی یک آیه در قرآن پیدا نمی­کنید كه در آن گفته شده باشد ابراهیم را ندا کنید و به او توسل جویید و یا سایر أنبیاء را ندا كنید و به آنان متوسل شوید.

خداوند در آیه 186 سوره بقره می­فرماید:

﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌۖ أُجِيبُ دَعۡوَةَ ٱلدَّاعِ إِذَا دَعَانِ﴾ [البقرة: 186].

یعنی: «هرگاه بندگان من از تو درباره من بپرسند، بگو من نزدیكم و دعای دعا كننده را هنگامی كه مرا بخواند اجابت می­كنم...».

و دعاهای قرآن كه خداوند در قرآن به مردم تعلیم داده، همگی با نام خدا آغاز می­شوند یعنی دعا كننده باید مستقیم در دعا خدا را ندا نماید.

دعاهای قرآنی زیاد است كه برای نمونه آیه 16 سوره آل عمران را كه نمونه­ای از دعای قرآنی است ذكر می­نمایم:

﴿ٱلَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَآ إِنَّنَآ ءَامَنَّا فَٱغۡفِرۡ لَنَا ذُنُوبَنَا وَقِنَا عَذَابَ ٱلنَّارِ١٦﴾ [آل‌عمران: 16].

یعنی: «(بندگان خوب خدا) می­گویند: «پروردگارا، ما ایمان آوردیم، پس گناهان ما را بر ما ببخش و ما را از عذاب آتش نگاه دار»».

در این آیه می­بینیم كه دعا این­گونه تعلیم داده شده كه دعا کننده مستقیماً خدا را ندا نماید و تمام دعاهای قرآنی نیز این گونه­اند كه در آن دعا كننده مسقیماً خدا را ندا می‌نماید.

برخی از كسانی كه معتقد به توسل به انبیاء هستند به اولاد یعقوب استناد می­كنند كه به پدرشان گفتند: «ای پدر ما، برای گناهان ما طلب آمرزش كن، ما خطا كار بودیم». و می­گویند: پس اشكال ندارد، ما اكنون نزد پیغمبر رفته و به او متوسل شویم.

جواب: آن­گاه كه اولاد یعقوب از او خواستند كه برایشان طلب آمرزش كند در آن وقت یعقوب زنده بود و آنها را می­دید و صدایشان را می­شنید، ولیكن در زمان ما، پیامبر زنده نیست و انبیاء همگی مرده­اند و در بهشت برزخی زنده­اند و از دنیای ما غافل می­باشند. خداوند در آیه 30 سوره زمر خطاب به رسول گرامی اسلام می­فرماید:

﴿إِنَّكَ مَيِّتٞ وَإِنَّهُم مَّيِّتُونَ ٣٠﴾ [الزمر: 30].

یعنی: «تو می­میری و آنها نیز خواهند مرد».

پیامبران قبل از محمّد ، همگی مرده بودند و محمّد نیز طبق این آیه و برخی آیات دیگر، اكنون مرده است و از ما خبری ندارد و ندا نمودن او، الهه گرفتن و شرک می­باشد.

خداوند در آیات 194 و 195 سوره اعراف می­فرماید:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ تَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ عِبَادٌ أَمۡثَالُكُمۡۖ فَٱدۡعُوهُمۡ فَلۡيَسۡتَجِيبُواْ لَكُمۡ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ ١٩٤ أَلَهُمۡ أَرۡجُلٞ يَمۡشُونَ بِهَآۖ أَمۡ لَهُمۡ أَيۡدٖ يَبۡطِشُونَ بِهَآۖ أَمۡ لَهُمۡ أَعۡيُنٞ يُبۡصِرُونَ بِهَآۖ أَمۡ لَهُمۡ ءَاذَانٞ يَسۡمَعُونَ بِهَاۗ قُلِ ٱدۡعُواْ شُرَكَآءَكُمۡ ثُمَّ كِيدُونِ فَلَا تُنظِرُونِ ١٩٥﴾ [الأعراف: 194-195].

یعنی: «همانا كسانی را كه به غیر از خدا می­خوانید بندگانی مانند شما هستند پس آنان را بخوانید. اگر راست گویید باید پاسخ شما را بدهند (194) آیا آنها پاهایی دارند كه به وسیله آن راه بروند یا دست­هایی كه با آن چیزی را بگیرند، یا چشم‌هایی كه با آن ببینند، یا گوش­هایی كه با آن بشنوند؟ بگو شریكانتان را بخوانید و چاره­اندیشی كنید و به من مهلت ندهید (195)».

علی بن موسی (الرضا) وقتی زنده بود می­توانست سنگی را از زمین بلند كند و یا می­توانست راه برود، ولی حالا كه جسدش خاک شده، آیا دستی دارد كه چیزی را بگیرد و یا پایی كه با آن راه برود؟ و یا گوشی و چشمی؟

اگر او، و علی بن ابی­طالب و دیگر رفته­گان از این دنیا در زمان ما بودند و زنده بودند و نزدشان می­رفتیم و از آنان می­خواستیم برای ما طلب آمرزش نمایند، اشكال نداشت، ولی حال كه در این دنیا نیستند صدا زدن آنها، الهه گرفتن آنها و شرک می­باشد.

بت­پرستان نیزگمان می­نمایند روح بزرگانشان در مجسمه یا قبر آنها ست و به وسیله آن روح در مجسمه و یا قبر به گمان خود، به خدا توسل می­جویند.

و در صفحات قبل مشاهده نمودیم كه رسول گرامی اسلام، علی را كه از بت‌شكنان بود مأمور نمود كه بت­ها را بشكند و قبرها را با خاک مساوی گرداند.

یكی از موحدین و یكتاپرستان می­گفت: مشركان در زمان پیامبر از برخی از مؤمنان در این زمان موحد­تر بودند. آنان طبق آیه 65 سوره عنكبوت در سختی­ها خدا را ندا می­نمودند، ولی برخی از مؤمنان زمان ما، در سختی­ها علی و عباس و حسین و عبدالقادرگیلانی را به فریاد می­طلبند. خداوند در آیه 65 سوره عنكبوت می­فرماید:

﴿فَإِذَا رَكِبُواْ فِي ٱلۡفُلۡكِ دَعَوُاْ ٱللَّهَ مُخۡلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ فَلَمَّا نَجَّىٰهُمۡ إِلَى ٱلۡبَرِّ إِذَا هُمۡ يُشۡرِكُونَ ٦٥﴾ [العنکبوت: 65].

یعنی: «هنگامی كه در كشتی سوار شوند، خدا را خالصانه یاد نمایند، ولی هنگامی كه آنان را به خشكی رساند، آنگاه شرک می­ورزند».

در كتابی دیدم كه نویسنده­ی آن، آیه 79 سوره اعراف را دلیل بر شنوا بودن مردگان گرفته بود. خداوند در آیه مذكوره می­فرماید:

﴿فَتَوَلَّىٰ عَنۡهُمۡ وَقَالَ يَٰقَوۡمِ لَقَدۡ أَبۡلَغۡتُكُمۡ رِسَالَةَ رَبِّي وَنَصَحۡتُ لَكُمۡ وَلَٰكِن لَّا تُحِبُّونَ ٱلنَّٰصِحِينَ ٧٩﴾ [الأعراف: 79].

یعنی: «(صالح بعد از هلاک شدن قومش) از آنان روی برگرداند و گفت: ای قوم من، همانا دستورات پروردگارم را به شما ابلاغ كردم و شما را نصیحت نمودم، ولیكن نصیحت كنندگان را دوست ندارید».

و می­گویند صالح با مردگان سخن گفته و این دلیل بر آن است كه مردگان می‌شنوند. در جواب باید گفت كه اگر به آیه دقت نماییم، در ابتدای آیه گفته شده است:

«فتولی عنهم». یعنی: «از آنان روی برگرداند». اگر صالح می­خواست با آنان سخن گوید باید رویش را به طرف آنان می­نمود، نه این كه رویش را از آنان برگرداند.

دیگر این كه خطاب قرار دادن كسی همیشه دلیل بر این نیست كه آن كس می­شنود، زیرا در آیات 91 و 92 سوره صافات مشاهده می­نماییم كه ابراهیم با بت­ها سخن می­گوید خداوند در آیات 91 و 92 سوره صافات می­فرماید:

﴿فَرَاغَ إِلَىٰٓ ءَالِهَتِهِمۡ فَقَالَ أَلَا تَأۡكُلُونَ ٩١ مَا لَكُمۡ لَا تَنطِقُونَ ٩٢﴾ [الصافات: 91-92].

یعنی: «(ابراهیم) به سوی بت­های مشركان رفت و گفت چرا نمی­خورید (91) شما را چه شده كه سخن نمی­گویید(92)».

در این آیه مشاهده می­نماییم كه ابراهیم به ظاهر با بت­ها سخن گفته است، در صورتی كه می­دانیم بت­ها شعور ندارند و در حقیقت سخن ابراهیم با بت­ها حدیث نفس با خودش بوده است.

و یا این كه در آیه 84 سوره یوسف مشاهده می­نماییم كه همانند صالح كه از قومش روی گرداند و آن جملات را گفت، یعقوب نیز از پسرانش روی بر می­گرداند و می­گوید:

﴿وَتَوَلَّىٰ عَنۡهُمۡ وَقَالَ يَٰٓأَسَفَىٰ عَلَىٰ يُوسُفَ﴾ [یوسف: 84].

یعنی: «و از آنها روی برگرداند و گفت: ای دریغ بر یوسف...».

سخن یعقوب حدیث نفس با خودش بوده است همانند ابراهیم كه به ظاهر با بت­ها سخن گفته است و می­دانسته كه بت­ها شعور ندارند و سخن او را درک نمی­كنند.

و آیات دیگری نیز در قرآن وجود دارند كه به غافل بودن مردگان از دنیای ما دلالت دارند كه برای رعایت اختصار از ذكر آن آیات خودداری می­نماییم.

در خطبه 221 نهج­البلاغه درباره مردگان می­گوید:

«... أصبحت مساكنهم أجداثا وأموالهم ميراثا لا يعرفون من أتاهم ولا يحفلون من بكاهم ولا يجيبون من دعاهم...». یعنی: «... مردگان خانه­هايشان، قبرهايشان شد و اموال آنها تقسيم گرديد، كسی را كه بر سر گورشان آيد نمی­شناسند و به كسی كه بر آنها گریه کند توجه ندارند و هر كس آنها را صدا بزند جواب ندهند...».

و در خطبه 110 نهج­البلاغه آمده است:

«... فهم جيرة لا يجيبون داعيا ولا يمنعون ضيما ولا يبالون مندبه ان جيدوا لم يفرحوا وإن قحطوا لم يقنطوا، جميع وهم آحاد وجيره وهم أبعاد متدانون لا يتزاورون». یعنی: «... مردگان همسايگانی هستند كه هرگاه آنان را ندا كنند جواب ندهند و ظلم و ستمی را جلوگيری ننمايند و به نوحه­سرايی متوجه نشوند، اگر در حق ايشان نيكی شود، شاد نگردند و اگر قحطی شود يأس ندارند. اطراف يكديگرند ولی تنها هستند و همسايه­اند در حالی كه از هم دورند با اين كه نزديكند به ديدار هم نروند».

سؤال: «برخی می­گویند ما گناهكاریم؛ نزد خدا آبرویی نداریم باید ائمه را شفیع كنیم تا شفاعت ما را بنمایند».

جواب: اولاًً در صفحات قبل مشاهده نمودیم كه انبیاء كه برترین مخلوقات هستند بعد از مرگشان از دنیای ما غافل هستند چه برسد به دیگران. ثانیاً؛ خداوند از رگ گردن بر طبق آیات قرآن به ما نزدیک­تر است. و «ارحم الراحمین» است. یعنی از همه به بندگانش مهربان­تر است. ثالثاً خداوند در آیات 135 و 136 سوره آل­عمران از صفات مؤمنین این را بر می­شمارد كه هر گاه گناهی انجام دهند بعد از آن خدا را یاد نموده و از او طلب آمرزش می­نمایند:

﴿وَٱلَّذِينَ إِذَا فَعَلُواْ فَٰحِشَةً أَوۡ ظَلَمُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ ذَكَرُواْ ٱللَّهَ فَٱسۡتَغۡفَرُواْ لِذُنُوبِهِمۡ وَمَن يَغۡفِرُ ٱلذُّنُوبَ إِلَّا ٱللَّهُ وَلَمۡ يُصِرُّواْ عَلَىٰ مَا فَعَلُواْ وَهُمۡ يَعۡلَمُونَ ١٣٥ أُوْلَٰٓئِكَ جَزَآؤُهُم مَّغۡفِرَةٞ مِّن رَّبِّهِمۡ وَجَنَّٰتٞ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَاۚ وَنِعۡمَ أَجۡرُ ٱلۡعَٰمِلِينَ ١٣٦﴾ [آل‌عمران: 135-136].

یعنی: «مؤمنان هرگاه كار زشتی انجام دادند یا به خود ظلم نمودند خدا را یاد كرده و برای گناهانشان طلب آمرزش نمایند و غیر از خدا چه كسی گناهان را بیامرزد و اصراری بر گناهان ندارند در حالی كه می­دانند (135) آنان پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان است و بهشت­هایی است كه زیر آنها نهرها جاری است، همیشه در آن خواهند ماند، نیک است پاداش عمل كنندگان (136)».

در این آیات مشاهده می­نماییم كه مؤمنان بعد از انجام گناه باید خدا را یاد نمایند و از او طلب آمرزش كنند و امیدوار به عفو خداوند باشند و اصراری به انجام گناهی كه انجام داده­اند نداشته باشند.

رابعاً، خداوند به همه دستور داده كه در شبانه روز پنج وقت نماز بخوانند و كسی نمی­تواند به بهانه این كه گناهكار است نماز را ترک کند و در نماز است كه بگوییم:

﴿ إِيَّاكَ نَعۡبُدُ وَإِيَّاكَ نَسۡتَعِينُ ٥ ٱهۡدِنَا ٱلصِّرَٰطَ ٱلۡمُسۡتَقِيمَ ٦﴾ [الفاتحة: 5-6].

یعنی: «خدایا، تنها تو را می­پرستیم و تنها از تو یاری می­جوییم (5) ما را به راه راست هدایت نما(6)».

مشاهده می­نماییم گناهكار هم كه وظیفه دارد نماز بخواند. در نمازش باید مستقیم از خدا بخواهد كه او را به راه راست هدایت نماید و این بدین معنی است كه گناهكار نباید از خدا ناامید شود، زیرا خداوند از او خواسته كه نماز بخواند و در نماز است كه مستقیم خدا را بخواند و از او یاری بجوید.

خامساً، می­دانیم كه آدم و حوا بعد از آن گناهی كه مرتكب شدند، خداوند را یاد نمودند و گفتند:

﴿رَبَّنَا ظَلَمۡنَآ أَنفُسَنَا وَإِن لَّمۡ تَغۡفِرۡ لَنَا وَتَرۡحَمۡنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ ٱلۡخَٰسِرِينَ﴾ [الأعراف: 23].

یعنی: «... پروردگارا، ما به خود ظلم كردیم و اگر ما را نیامرزی و به ما رحم نكنی از زیانكاران خواهیم بود».

آدم و حوا نگفتند ما گناه كرده­ایم و نزد خدا آبرویی نداریم، بلكه این دعا را نیز خداوند به آنان آموخت و در آیه 37 سوره بقره مشاهده می­نماییم كه بعد از آموختن این دعا كه ذكر شد و گفتن آن توسط آدم و حوا، خداوند توبه آنان را پذیرفت. اصولاً انبیاء فرستاده شده­اند كه بندگان را با خدا نزدیک كنند، نه این كه خودشان حجاب و الهه­ای گردند.

برخی می­گویند در حدیث آمده است كه «پیغمبر بر بالای چاه بدر ایستاد و به كشته شدگان جنگ بدر گفت: آیا آنچه را كه پروردگارتان به شما وعده داد یافتید؟ سپس گفت: آنها اكنون می­شنوند آنچه را كه می­گویم».

جواب: اول اینكه، این حدیث مخالف آیات قرآن است و خداوند در آیه 22 سوره فاطر می­فرماید:

﴿وَمَآ أَنتَ بِمُسۡمِعٖ مَّن فِي ٱلۡقُبُورِ﴾ [فاطر: 22].

یعنی: «... تو (ای محمّد) نمی­توانی كسانی را كه در قبرها هستند بشنوانی».

دوم اینكه در صحیح بخاری، جلد 5، باب قتل ابوجهل، حدیثی است كه موافق با قرآن می­باشد:

«حَدَّثَنِي عُبَيْدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ عَنْ هِشَامٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ ذُكِرَ عِنْدَ عَائِشَةَل أَنَّ ابْنَ عُمَرَ رَفَعَ إِلَى النَّبِيّ ِ إِنَّ الْمَيِّتَ يُعَذَّبُ فِي قَبْرِهِ بِبُكَاءِ أَهْلِهِ فَقَالَتْ وَهَلَ إِنَّمَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ إِنَّهُ لَيُعَذَّبُ بِخَطِيئَتِهِ وَذَنْبِهِ وَإِنَّ أَهْلَهُ لَيَبْكُونَ عَلَيْهِ الْآنَ. قَالَتْ: وَذَاكَ مِثْلُ قَوْلِهِ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَامَ عَلَى الْقَلِيبِ وَفِيهِ قَتْلَى بَدْرٍ مِنْ الْمُشْرِكِينَ فَقَالَ لَهُمْ مَا قَالَ إِنَّهُمْ لَيَسْمَعُونَ مَا أَقُولُ إِنَّمَا قَالَ إِنَّهُمْ الْآنَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّ مَا كُنْتُ أَقُولُ لَهُمْ حَقٌّ ثُمَّ قَرَأَتْ: ﴿إِنَّكَ لَا تُسۡمِعُ ٱلۡمَوۡتَىٰ﴾ [الروم: 52]. ﴿ وَمَآ أَنتَ بِمُسۡمِعٖ مَّن فِي ٱلۡقُبُورِ﴾ [فاطر: 22]». یعنی: «نزد عایشه حدیث ابن عمر نقل شد كه گفته بود «مرده به وسیله گریه خانواده­اش در قبر عذاب می­كشد».

عایشه گفت: رسول خدا این گونه حدیث را نگفت بلكه گفت مرده به وسیله گناهانش در (برزخ) عذاب می­كشد و خانواده­اش برای او گریه می­کنند. همچنین عایشه گفت كه پیغمبر بر چاه بدر ایستاد و در آن كشته شدگان بدر بودند. پیغمبر نگفت آنچه را می­گویم می­شنوند بلكه گفت آنها می­بینند آنچه را برای آنها گفتم حق بوده (عذاب الهی را می­بینند). سپس عایشه این آیه‌ها را قرائت نمود:

﴿إِنَّكَ لَا تُسۡمِعُ ٱلۡمَوۡتَىٰ...﴾ [الروم: 52].

یعنی: «... (ای محمّد ) تو نمی‌توانی مرده‌ها را بشنوانی».

﴿...وَمَآ أَنتَ بِمُسۡمِعٖ مَّن فِي ٱلۡقُبُورِ﴾ [فاطر: 22].

یعنی: «... (ای محمّد) تو كسانی را كه در قبرها هستند نمی­توانی بشنوانی»».

ببینید در این روایت چگونه توضیح می­دهد كه پیغمبر با مردگان سخن نگفته و از قرآن دلیل می­آورد كه پیغمبر نمی­تواند مردگان را بشنواند.

و در خطبه 221 نهج­ البلاغه مشاهده نمودیم كه فرموده است:

«... أصبحت مساكنهم أجداثا وأموالهم ميراثا لا يعرفون من أتاهم ولا يحفلون من بكاهم ولا يجيبون من دعاهم...». یعنی: «... (مردگان) قبرهايشان خانه­هايشان شد و اموالشان تقسيم گرديد كسی را كه بر سر گورشان آیه نمی­شناسند و به كسی كه بر آنها گريه كند توجه ندارند و هر كس آنان را صدا بزند جواب ندهند...».

سؤال: برخی می­گویند امام رضا و امام زاده­ها شفا می­دهند نظر شما چیست؟

جواب: بت­پرستان در زمان رسول­خدا و بت­پرستان هند و جاهای دیگر نیز می‌گویند كه بت­هایشان شفا می­دهند و این سخن اختصاص به شیعه ندارد. اگر هزاران نفر به مشهد بروند و شفا پیدا نكنند صدایش را در نمی­آورند و اگر در راه، ماشین آنها تصادف كند و زخمی شوند و از دنیا بروند كسی درباره شفادهی صدایش را در نمی­آورد، ولی اگر یک نفر حالش خوب شود آن را معجزه امام رضا می­دانند آخر كسی كه در دنیای ما نیست و در عالم برزخ است چه شفایی می­دهد؟ از خداوند حاجت نخواسته و پرداخته­اند به مرده.

یكی از بستگان ما که بیمار بود و اعتقادی به توسل داشت به مشهد برده شد تا به گمان خود، امام رضا از خدا بخواهد تا او را شفا بدهد و بعد از دو روز مراجعت از مشهد فوت نمود حال اگر حالش خوب شده بود كما این كه بسیاری از كسانی كه مستقیم از خداوند حاجت می­خواهند حالشان خوب می­شود این را به حساب رفتن به مشهد و به گمان خود متوسل به امام رضا شدن می دانستند و حال كه حالش خوب نشد و فوت نمود بستگانش سكوت كردند. و دست دیگری نیز دركار است و آن این است كه كسانی كه در گمراه بودن مردم منافعی دارند سعی می كنند برای گرم بودن بازارشان هرچند وقت یکبار دروغ­هایی را رواج دهند تا مردم به زیارت بروند و پول داخل ضریح بریزند و خدامان و مفت­خواران دكانشان كساد نشود و چه بسا وابستگان این خدامان در نشر این اكاذیب یاور خدامان می باشند. و از نظر قرآن امام رضا كه بت گشته و سایر بت­ها نه نفعی دارند و نه ضرری و نه شفامی­دهند و نه كور می­کنند و كسانی كه متوسل به آنان شوند مشرک می­گردند و شرک از بزرگ­ترین گناهان است.

خداوند در آیه 18 سوره یونس می­فرماید:

﴿وَيَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمۡ وَلَا يَنفَعُهُمۡ وَيَقُولُونَ هَٰٓؤُلَآءِ شُفَعَٰٓؤُنَا عِندَ ٱللَّهِۚ قُلۡ أَتُنَبِّ‍ُٔونَ ٱللَّهَ بِمَا لَا يَعۡلَمُ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَلَا فِي ٱلۡأَرۡضِۚ سُبۡحَٰنَهُۥ وَتَعَٰلَىٰ عَمَّا يُشۡرِكُونَ ١٨﴾ [یونس: 18].

یعنی: «(مشركان) به جز خدا می­پرستند آنچه را كه نه ضرری به آنها می­رساند و نه نفعی را و می­گویند اینها شفیعان ما نزد خدا هستند. بگو آیا خدا را آگاه می­كنید به آنچه در آسمان­ها و زمین از آن اطلاعی ندارد؟ خداوند منزه و برتر است از آنچه به او شرک می­آورند».

خداوند در آیه 186 سوره بقره می­فرماید:

﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌۖ أُجِيبُ دَعۡوَةَ ٱلدَّاعِ إِذَا دَعَانِۖ فَلۡيَسۡتَجِيبُواْ لِي وَلۡيُؤۡمِنُواْ بِي لَعَلَّهُمۡ يَرۡشُدُونَ ١٨٦﴾ [البقرة: 186].

یعنی: «و هرگاه بندگان من از تو در باره من سؤال کنند بگو من نزدیكم و دعای دعاکننده را به هنگامی كه مرا بخواند اجابت می­كنم. پس (آنان) باید فرمان مرا گردن نهند و به من ایمان آورند، باشدكه راه یابند».

و درآیه 6 سوره فصلت می­فرماید:

﴿قُلۡ إِنَّمَآ أَنَا۠ بَشَرٞ مِّثۡلُكُمۡ يُوحَىٰٓ إِلَيَّ أَنَّمَآ إِلَٰهُكُمۡ إِلَٰهٞ وَٰحِدٞ فَٱسۡتَقِيمُوٓاْ إِلَيۡهِ وَٱسۡتَغۡفِرُوهُۗ وَوَيۡلٞ لِّلۡمُشۡرِكِينَ ٦﴾ [فصلت: 6].

یعنی: «بگو من بشری چون شما هستم جز این كه به من وحی می شود كه معبود شما معبود واحدی است. پس مستقیماً به اوتوجه كنید و از او آمرزش بخواهید و وای بر مشركین».

و صدها آیه در قرآن در توجه دادن بشر به خداوند سبحان و نفی الهه­ها و بت­ها وجود دارد كه برای رعایت اختصار از ذكر آنها خودداری می­نماییم.

سؤال: كیفیت سلام بر پیامبر در نماز چگونه است؟

جواب: مكررگفته­ایم كه پیامبران و شهدا بعد از مرگشان از دنیای ما غافل می­باشند و از آیات و روایات نیز این مطلب به دست می­آید كه چند نمونه از آنها را در این فصل ذكر نمودیم. پس دلیلی ندارد كه به مرده سلام كنیم.

در كتاب «الـموطاء» باب «التشهد فی الصلوة» روایت می­كند كه:

«حَدَّثَنِى عَنْ مَالِكٍ عَنْ نَافِعٍ أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ كَانَ يَتَشَهَّدُ فَيَقُولُ بِاسْمِ اللَّهِ التَّحِيَّاتُ لِلَّهِ الصَّلَوَاتُ لِلَّهِ الزَّاكِيَاتُ لِلَّهِ السَّلاَمُ عَلَى النَّبِىِّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ السَّلاَمُ عَلَيْنَا وَعَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ».

مشاهده می نماییم كه در این روایت جمله «السَّلاَمُ عَلَى النَّبِىِّ» آمده است.

دیگر این كه در مسند عبدالله بن مسعود آمده است كه پیامبر تشهد را به من تعلیم می­داد همانند این كه سوره­ای از قرآن را به من می­آموزد، می­گفت:

«التحيات لله و الصلوات لله الطيبات لله السلام عليك ايها النبی ورحمة الله و بركاته السلام علينا وعلی عبادالله الصالحين اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمّداً عبده ورسوله وهو بين ظهرانينا فلما قبض قلنا السلام علی النبی­».

در آخر این روایت مشاهده می­نماییم كه می­گوید:

«فلما قبض قلنا السلام علی النبی­». یعنی: «بعد از این كه پیامبر رحلت نمود گفتیم: «السلام عَلَی النبی»».

و در صحیح بخاری (كتاب استئذان باب الاخذ باليدین) نیز نظیر این روایت آورده شده است از روایات این گونه به دست می­آید كه در نماز جماعت هنگامی كه به رسول الله اقتدا می­نمودند به او سلام می­نمودند و او نیز جواب سلام می­داده است. و از این دو روایتی كه مشاهده نمودید به دست می­آید كه بعد از فوت پیامبر در نماز به او سلام نمی­نمودند و این دو روایت و روایاتی نظیر آن موافق با قرآن می­باشد.

برخی می­گویند ما وقتی در نماز می­گوبیم: «السلام عليک ايها النبی».

منظورمان این نیست كه او را حاضر و ناظر می­دانیم و به او سلام می­كنیم، بلكه مانند این است كه جمله­ای را از روی كتابی می­خوانیم.

ولی به نظر ما برای این كه ایجاد شبهه نشود و عده­ای سوء تعبیر ننمایند لازم است جمله «السلام عليك ايها النبی» را در نماز نگوییم بلكه به جای آن جمله «السلام علی النبی» بگوییم و اگر هم سلامی هم نگوییم اشكال ندارد. نكته دیگر این كه در نماز جماعت در پایان نماز، نمازگزاران به كسی كه در دست راست و چپشان نشسته است سلام می­گویند و این عمل معقولی است، ولی در نماز فرادا دیگر منطقی نیست كه یک نفر نمازگزار به كسی كه در طرف چپ و راستش وجود ندارد سلام بگوید و روایاتی در تأیید این گفته ما وجود دارند؛ من جمله در كتاب «الـموطاء» باب «التشهد في الصلاة» آورده­اند:

«وَحَدَّثَنِى عَنْ مَالِكٍ عَنْ نَافِعٍ أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ كَانَ يَتَشَهَّدُ فَيَقُولُ بِاسْمِ اللَّهِ التَّحِيَّاتُ لِلَّهِ ... فَإِذَا قَضَى تَشَهُّدَهُ وَأَرَادَ أَنْ يُسَلِّمَ قَالَ السَّلاَمُ عَلَى النَّبِىِّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ. السَّلاَمُ عَلَيْنَا وَعَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ السَّلاَمُ عَلَيْكُمْ عَنْ يَمِينِهِ ثُمَّ يَرُدُّ عَلَى الإِمَامِ فَإِنْ سَلَّمَ عَلَيْهِ أَحَدٌ عَنْ يَسَارِهِ رَدَّ عَلَيْهِ».

از این روایت به دست می­آید كه در نماز جماعت نیز اگر در طرف چپ یا راست ما، كسی نباشد نباید سلام كنیم، زیرا در آخر روایت آمده است: «فَإِنْ سَلَّمَ عَلَيْهِ أَحَدٌ عَنْ يَسَارِهِ رَدَّ عَلَيْهِ». یعنی:«پس اگر سلام گفت كسی كه سمت چپ اوست به او جواب دهد».

و پر واضح است اگر در سمت چپ و یا راست نمازگزار در نماز جماعت كسی نباشد نمازگزار نباید به چپ و راست سلام بگوید و در نماز فرادا نیز سلام در آخر نماز به چپ و راست معنی ندارد.

و پیامی از قرآن و روایات موافق با قرآن كه در این فصل مطرح شد این است كه باید مستقیماً در دعاهایمان خدا را ندا نماییم و به او پناه ببریم و دل ما همیشه به یاد او باشد و او را زیاد یاد كنیم و او در همه جا حضور دارد و از رگ گردن به ما نزدیك­تر است و «ارحم الراحمين» است. و انبیاء و شهدا از دنیای ما غافل هستند و ندا نمودن آنها همان الهه گرفتن آنها و شرک است.

خداوند در آیه 20 سوره جن می­فرماید:

﴿قُلۡ إِنَّمَآ أَدۡعُواْ رَبِّي وَلَآ أُشۡرِكُ بِهِۦٓ أَحَدٗا ٢٠﴾ [الجن: 20].

یعنی: «بگو همانا پروردگارم را می­خوانم و شریكی برای او قائل نمی­شوم».

شفاعت

شفاعت از ماده «شفع» به معنی «زوج» و «جفت» می­باشد و در اصطلاح به معنی درخواست بعضی از صالحین از خداوند برای گذشتن از عقاب گناهكاران و مورد عفو قرار دادن معصیت­كاران است.

در این فصل از كتاب درباره شفاعت در قیامت سخن می­رانیم. خداوند در آیه 254 سوره بقره می­فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَنفِقُواْ مِمَّا رَزَقۡنَٰكُم مِّن قَبۡلِ أَن يَأۡتِيَ يَوۡمٞ لَّا بَيۡعٞ فِيهِ وَلَا خُلَّةٞ وَلَا شَفَٰعَةٞۗ وَٱلۡكَٰفِرُونَ هُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ ٢٥٤﴾ [البقرة: 254].

یعنی: «ای كسانی كه ایمان آورده­اید انفاق كنید از آنچه به شما روزی داده­ایم قبل از آن كه روزی بیاید كه در آن نه خرید و فروشی است و نه دوستی و نه شفاعتی و كافران ستمگرند».

این آیه دلالت دارد بر این كه در قیامت مال و ثروت دنیا وجود ندارد و دوست كسی بودن فایده ندارد و شفاعت در قیامت طبق این آیه یا مطلقاً وجود ندارد یا آن گونه كه برخی می­پندارند كه صالحین از خود اختیار شفاعت نمودن دارند نمی­باشد.

در این دنیا امكان دارد كه در محاكم قضایی بتوان با پول، قاضی را خرید، ولی در قیامت پول و پارتی وجود ندارد؛ در قیامت حاكم مطلق خداوند است و خداوند در آیه 41 سوره الرعد می­فرماید:

﴿وَٱللَّهُ يَحۡكُمُ لَا مُعَقِّبَ لِحُكۡمِهِۦۚ وَهُوَ سَرِيعُ ٱلۡحِسَابِ﴾ [الرعد: 41].

یعنی: «خداوند حكم می­كند برای حكم او ردکننده­ای نیست و او سریع­الحساب است».

در قیامت، حاكم مطلق خداوند است. در آیه 16 سوره غافر می­فرماید: ﴿لِّمَنِ ٱلۡمُلۡكُ ٱلۡيَوۡمَ﴾ [غافر: 16]. یعنی: «... فرمانروایی امروز از چه كسی است...» و در همین آیه خودش جواب می­دهد ﴿ٱللَّهُ ٱلۡوَٰحِدُ ٱلۡقَهَّارُ﴾ یعنی: «ازخدای واحد قهار است».

شفاعت همه در اختیار خداوند است. خداوند در آیه 44 سوره زمر می­فرماید:

﴿قُل لِّلَّهِ ٱلشَّفَٰعَةُ جَمِيعٗاۖ لَّهُۥ مُلۡكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۖ ثُمَّ إِلَيۡهِ تُرۡجَعُونَ٤٤﴾ [الزمر: 44].

یعنی: «بگو در اختیار خداست، شفاعت همه، برای اوست ملک آسمان­ها و زمین سپس به سوی او بازگردانیده خواهید شد».

در قیامت هیچ­كس از خود اختیاری ندارد و همه تحت فرمان خداوند هستند. خداوند در آیات 108 تا 111 سوره طه می­فرماید:

﴿يَوۡمَئِذٖ يَتَّبِعُونَ ٱلدَّاعِيَ لَا عِوَجَ لَهُۥۖ وَخَشَعَتِ ٱلۡأَصۡوَاتُ لِلرَّحۡمَٰنِ فَلَا تَسۡمَعُ إِلَّا هَمۡسٗا ١٠٨ يَوۡمَئِذٖ لَّا تَنفَعُ ٱلشَّفَٰعَةُ إِلَّا مَنۡ أَذِنَ لَهُ ٱلرَّحۡمَٰنُ وَرَضِيَ لَهُۥ قَوۡلٗا ١٠٩ يَعۡلَمُ مَا بَيۡنَ أَيۡدِيهِمۡ وَمَا خَلۡفَهُمۡ وَلَا يُحِيطُونَ بِهِۦ عِلۡمٗا ١١٠ ۞وَعَنَتِ ٱلۡوُجُوهُ لِلۡحَيِّ ٱلۡقَيُّومِۖ وَقَدۡ خَابَ مَنۡ حَمَلَ ظُلۡمٗا ١١١﴾ [طه: 108-111].

یعنی: «در آن روز همه از منادی پیروی می­کنند كه دركارش كژی نیست و صداها در برابر خدای رحمان به خاموشی گراید و جز صدای آهسته نشنوی (108) در آن روز شفاعت سودی ندارد مگركسی را كه اذن داده است خدای رحمان برای او و راضی شده است برای او سخنی (109) آنچه را پیش­رو و آنچه را پشت سرشان است می داند و آنان به او احاطه ندارند (110) و سرها در برابر خداوند زنده­ی پاینده، فرود آید و هر كس بار ستمی برداشته باشد نا امید گردد (111)».

اگر منظور از این آیات شفاعتی هم در قیامت باشد آن شفاعت طبق همین آیات با اجازه خداوند انجام می­گیرد و اگر در این آیات دقت نماییم مشاهده می­نماییم كه دوبار به رحمانیت خداوند اشاره شده است و به راستی هیچ كس از خداوند به بندگان مهربان­تر نیست كه برود شفاعت كسی را نزد خداوند بنماید و به غیر از خداوند هیچ­كس از حال بندگان آگاه نیست و از اعمالی كه در دنیا انجام داده­اند و نیت­های بندگان آگاه نیست كه بخواهد با آگاهی از این امور در قیامت شفیع شود و شفاعت بندگان را نزد خداوند بنماید.

پس مشاهده می­نماییم طبق آیات قرآن هیچ­كس توانایی و اجازه شفاعتی در قیامت ندارد مگر آن كس را كه خداوند تعیین و به او اجازه شفاعت دهد و در آخر آیه 111 مشاهده می­نماییم كه خداوند می فرماید: ﴿وَقَدۡ خَابَ مَنۡ حَمَلَ ظُلۡمٗا﴾ [طه: 111]. یعنی: «... و هركس بار ستمی برداشته باشد نومید گردد».

پس باید فقط خداوند را ذكر نماییم و اوامر او را اجرا نماییم و امیدوار به لطف وبخشش او باشیم.

و اگر منظور از آیات 108 تا 111 سوره طه، شفاعتی هم در قیامت باشد نباید امیدوار به این باشیم كه خداوند به پیامبر اجازه دهد كه برای ما نزد خداوند در قیامت شفاعت بنماید بلكه باید تقوی پیشه نماییم كه نجات در تقوی می­باشد.

ای برادر، بدان كه در قیامت از دست بهترین بنده­ی خدا كه رسول گرامی اسلام می­باشد نیز كاری ساخته نیست خداوند در آیات 19 و 20 سوره الزمر می­فرماید:

﴿أَفَمَنۡ حَقَّ عَلَيۡهِ كَلِمَةُ ٱلۡعَذَابِ أَفَأَنتَ تُنقِذُ مَن فِي ٱلنَّارِ ١٩ لَٰكِنِ ٱلَّذِينَ ٱتَّقَوۡاْ رَبَّهُمۡ لَهُمۡ غُرَفٞ مِّن فَوۡقِهَا غُرَفٞ مَّبۡنِيَّةٞ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُۖ وَعۡدَ ٱللَّهِ لَا يُخۡلِفُ ٱللَّهُ ٱلۡمِيعَادَ ٢٠﴾ [الزمر: 19-20].

یعنی: «آیا كسى كه فرمان عذاب او ثابت شده آیا پس تو او را كه در آتش است مى­رهانی (19) لیكن آنان كه از (نافرمانی) پروردگارشان بترسند براى ایشان غرفه­هایى است كه بالاى آن غرفه­ها بنا شده است و از زیر آنها نهرها جارى است، وعده­اى است كه خدا نموده و خداوند وعده را خلاف نمى­کند».

از آیه 19 كه به صورت استفهام انكارى بیان شده است به دست مى­آید كه حتى رسول­گرامى ­اسلام نیز در قیامت براى كسانى كه لایق آتش هستند كارى نمى­تواند بكند. و از آیه 20 به دست مى­آید كه رستگارى و نجات از آتش در تقوى داشتن میسّر است.

امـامت

امامت به معنى رهبرى و پیشوایى است و در قرآن مجید به امامت پیغمبران و غیر پیغمبران اشاره شده است كه به ذكر آن مى­پردازیم.

امامت پيامبران

پیامبران، مقام رهبرى (امامت) داشته­اند و چون پیامبر بوده­اند و خداوند به آنان وحى مى­نموده و آنان را انتخاب نموده است، لذا در امامتشان دچار خطا و اشتباه نمى­شدند و اگر خداوند پیامبرى را از آنان مى­گرفت و به آنان وحى نمى­فرستاد در هر كارشان من­جمله امامتشان نیز امكان داشت دچار خطا و یا پیروى از شیطان شوند و امامتشان مصون از خطا نبود.

در قرآن مجید به امامت ابراهیم، موسى، هارون، لوط، اسحاق و یعقوب اشاره شده است و مى­دانیم همگى اینها پیامبر الهی بوده­اند. و در آیات 48 تا 72 سوره انبیاء، ابتدا خداوند داستان انبیاى فوق را ذكر مى­نماید و در آیه 73 می­فرماید:

﴿وَجَعَلۡنَٰهُمۡ أَئِمَّةٗ يَهۡدُونَ بِأَمۡرِنَا وَأَوۡحَيۡنَآ إِلَيۡهِمۡ فِعۡلَ ٱلۡخَيۡرَٰتِ وَإِقَامَ ٱلصَّلَوٰةِ وَإِيتَآءَ ٱلزَّكَوٰةِۖ وَكَانُواْ لَنَا عَٰبِدِينَ ٧٣﴾ [الأنبیاء: 73].

یعنی: «آنان (ابراهیم، موسى، هارون، لوط، اسحق، یعقوب) را امامانی قرار دادیم كه به امر ما هدایت مى­نمودند و به ایشان انجام كارهاى نیک و برپایى نماز و دادن زكات را وحى نمودیم و ما را عبادت مى­كردند».

انبیاء، چون پیامبر بودند و خداوند آنان را به این مقام انتخاب نمود و به آنان وحى فرستاد و مورد مراقبت خداوند بودند امامتشان مانند هر كار دیگرشان با ارزش بود و اگر خداوند آنان را از پیامبرى خلع مى­نمود و دیگر به آنان وحى نمى­فرستاد همچون انسان­هاى معمولى مى­شدند و امامتشان نیز مانند امامت غیر پیامبران مى­شد و ارزش چندانى نداشت.

مقام پیامبرى مقامى است كه هیچ­كس نمى­تواند با متقى شدن و دعا و كوشش و ریاضت به دست آورد و مقامى است كه خداوند به هركس كه می­خواست عطا مى‌نمود و خداوند انبیاى زیادى را مبعوث نموده كه آخرین آنها محمّد مى­باشد.

پیامبر كسى است كه خداوند او را انتخاب نموده و یارى كرده است و در كارهایش مصون از خطا بوده است و شیطان نمى­توانسته او را بفریبد و یقیناً كسى بوده كه عمداً خطایى انجام نمى­داده و اگر سهواً خطایى انجام مى­داده پیک وحى او را راهنمایى مى نموده است و پیامبرى مقامى است بس والا، ولى امامت بدون نبوت، مقامى است كه هركس مى­تواند به آن برسد و در مقایسه با نبوت، كم ارزش­تر و اصولاً قابل مقایسه با هم نمى­باشند.

و لذا، در قرآن مشاهده مى­نماییم كه ایمان به امامت جدا از نبوت وجود ندارد، ولى ایمان به نبوت و انبیاء چیزى است كه در قرآن ذكر شده است و مؤمنان باید به انبیاء ایمان داشته باشند.

خداوند در آیه­ 285 سوره بقره مى­فرماید:

﴿ءَامَنَ ٱلرَّسُولُ بِمَآ أُنزِلَ إِلَيۡهِ مِن رَّبِّهِۦ وَٱلۡمُؤۡمِنُونَۚ كُلٌّ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَمَلَٰٓئِكَتِهِۦ وَكُتُبِهِۦ وَرُسُلِهِۦ لَا نُفَرِّقُ بَيۡنَ أَحَدٖ مِّن رُّسُلِهِۦۚ وَقَالُواْ سَمِعۡنَا وَأَطَعۡنَاۖ غُفۡرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيۡكَ ٱلۡمَصِيرُ ٢٨٥﴾ [البقرة: 285].

یعنى: «پیامبر به آنچه از جانب پروردگارش به او نازل شد ایمان آورد و مؤمنان همگى ایمان دارند به خدا و ملائكه­اش وكتاب­هایش و پیامبرانش، گفتند فرق نمى­گذاریم میان هیچ یک از پیامبرانش و گفتند شنیدیم و فرمانبردارى كردیم آمرزش تو را مى­خواهیم اى پروردگار ما، و به سوى توست بازگشت».

در این آیه مشاهده مى­نماییم كه ایمان به پنج چیز ذكر شده است.

1. ایمان به خدا
2. ایمان به ملائكه
3. ایمان به كتب آسمانى
4. ایمان به پیامبران الهی
5. ایمان به روز قیامت

و همچنین در آیه 177 سوره بقره مشاهده مى­نماییم كه خداوند، نیک را آن كسى مى­داند كه به همین پنج چیز ایمان داشته باشد و عمل صالح انجام دهد، می­فرماید:

﴿لَّيۡسَ ٱلۡبِرَّ أَن تُوَلُّواْ وُجُوهَكُمۡ قِبَلَ ٱلۡمَشۡرِقِ وَٱلۡمَغۡرِبِ وَلَٰكِنَّ ٱلۡبِرَّ مَنۡ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةِ وَٱلۡكِتَٰبِ وَٱلنَّبِيِّ‍ۧنَ وَءَاتَى ٱلۡمَالَ عَلَىٰ حُبِّهِۦ ذَوِي ٱلۡقُرۡبَىٰ وَٱلۡيَتَٰمَىٰ وَٱلۡمَسَٰكِينَ وَٱبۡنَ ٱلسَّبِيلِ وَٱلسَّآئِلِينَ وَفِي ٱلرِّقَابِ وَأَقَامَ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَى ٱلزَّكَوٰةَ وَٱلۡمُوفُونَ بِعَهۡدِهِمۡ إِذَا عَٰهَدُواْۖ وَٱلصَّٰبِرِينَ فِي ٱلۡبَأۡسَآءِ وَٱلضَّرَّآءِ وَحِينَ ٱلۡبَأۡسِۗ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ صَدَقُواْۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُتَّقُونَ ١٧٧﴾ [البقرة: 177].

در این آیه مشاهده مى­نماییم كه ایمان به پنج چیز واجب شده است و اثرى از ایمان به امامت امامان شیعه وجود ندارد و اگر خداوند تبارک و تعالی افرادى را بعد از حضرت محمّد به امامت مؤمنین تعیین مى­نمود یقیناً نام و نشان آنها را در قرآن ذكر مى­نمود و یا لااقل ایمان به امامت آنها را در قرآن در كنار ایمان به انبیاء ذكر مى­نمود، ولى مى­بینیم در قرآن اثرى از امامت افراد خاصى وجود ندارد و اصولاً امامت بدون داشتن مقام نبوت، مقام آن چنان مهمى نیست همچنین در آیه 136 سوره نساء مشاهده مى­نماییم كه خداوند گمراه را كسى مى­داندكه به خدا و ملائكه و كتب­آسمانى و پیامبران الهى و به روز قیامت كافر باشد و اگر امامانى از جانب خداوند متعال در زمان و یا بعد از حضرت محمّد براى مردم انتخاب شده بودند یقیناً در این آیه ایمان به آنها ذكر مى شد و گمراه را كسى مى­دانست كه به امامت آنها كافر باشد ولى مى­بینیم اثرى از امام و امامت امامان شیعه در آیه 136 سوره نساء و در هیچ آیه­اى از قرآن وجود ندارد درآیه 136 سوره نساء مى­فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ ءَامِنُواْ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَٱلۡكِتَٰبِ ٱلَّذِي نَزَّلَ عَلَىٰ رَسُولِهِۦ وَٱلۡكِتَٰبِ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ مِن قَبۡلُۚ وَمَن يَكۡفُرۡ بِٱللَّهِ وَمَلَٰٓئِكَتِهِۦ وَكُتُبِهِۦ وَرُسُلِهِۦ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ فَقَدۡ ضَلَّ ضَلَٰلَۢا بَعِيدًا ١٣٦﴾ [النساء: 136].

یعنى: «...و هركس كه به خدا و ملائكه­اش و كتبش و پیامبرانش و به روز قیامت كافر باشد پس گمراه شده، گمراهى دور از راه حق».

امامت غير انبياء، امامت بندگان خوب خدا

یک انسان در اثر ایمان و تقوا و دعا و تلاش مى­تواند به امامت متقیان برسد و خداوند در آیه 74 سوره فرقان در این­باره مى­فرماید:

﴿وَٱلَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبۡ لَنَا مِنۡ أَزۡوَٰجِنَا وَذُرِّيَّٰتِنَا قُرَّةَ أَعۡيُنٖ وَٱجۡعَلۡنَا لِلۡمُتَّقِينَ إِمَامًا ٧٤﴾ [الفرقان: 74].

یعنى: «(بندگان خوب خدا) كسانى هستند كه مى­گویند پروردگارا، از همسران و فرزندان ما، نور چشمى براى ما قرار بده و ما را امام متقیان قرار بده».

از این آیه به­­دست مى­آید که رسیدن به مقام امامت متقیان­ امكان­پذیر است و مى­توان با ایمان و تقوا و دعا و تلاش بدان مقام نایل آمد و لذا در تفاسیر اهل سنت و شیعه به این موضوع اشاره شده است و در جلد 15 تفسیر نمونه كه از تفاسیر شیعى است در ذیل این آیه مى­نویسد:

«... اما این مانع از گسترش مفهوم این آیه نخواهد بود كه مؤمنان دیگر نیز هر كدام در شعاع­هاى مختلف امام و پیشواى دیگران باشند».

نكته دیگر این كه كسى كه به مقام امامت متقیان مى­رسد خداوند به او ابلاغى نمى­دهد كه مثلاً از امروز امام متقیان شده­ای بلكه همان رسیدن او به امامت متقیان «جعل» (قرار دادن) است كه خداوند در آیه به آن اشاره­اى می­نماید.

درست است كه جمله ﴿وَٱجۡعَلۡنَا لِلۡمُتَّقِينَ إِمَامًا﴾ در آیه وجود دارد ولى همان­گونه كه در آیه 41 سوره القصص درباره امامت كفار نیز كلمه «جعل» آمده است و فرموده است:

﴿وَجَعَلۡنَٰهُمۡ أَئِمَّةٗ يَدۡعُونَ إِلَى ٱلنَّارِ﴾ [القصص: 41].

یعنی: «آنان را امامانى قرار دادیم كه به آتش دعوت مى­نمودند».

در این آیه نیز كلمه جعلوجود دارد و پرواضح است كه خداوند كسى را به جبر امام كافرین نمى­كند و یابه او حكم و ابلاغى نمى­دهد كه امام كافرین شده­ است بلكه همان رسیدن او بهمقام امامت كافرین «جعل» (قرار دادن) او توسط خداوند به این مقام است وهمین گونه است رسیدن متقین به مقام امامت متقین.

دیگر این كه كسى كه به امامت متقین برسد مصون از خطا نمى­باشد زیرا پپامبر نیست كه به او وحى شود و وحى به خاتم النبیین حضرت محمّد ختم شده است و در خطبه 132 نهج­البلاغه آمده است: «... أرسله على حين فترة من ­الرسل وتنازع من الألسن فقفى به الرسل وختم به الوحى».

یعنى: «...خداوند متعال، محمّد را در زمانى فرستاد كه مدت­ها بود پيامبرى روى زمين نيامده بود ومردم به جان يکديگر افتاده بودند. خداوند با فرستادن محمّد، برنامه پيامبران ديگر را تعقيب كرد و وحى را به او ختم نمود».

و لذا در طول تاریخ مشاهده مى­نماییم كه انسان­هاى باتقوا نیزگمراه شده­اند؛ من جمله «بلعم باعورا» كه از زاهدان و دانشمندان بنى اسرائیل بوده كه در اثر پیروى از شیطان گمراه شده و در آیه 176 سوره اعراف داستان او آمده است.

امامت كفار

یک انسان مى­تواند در اثر پیروى از شیطان و خدعه و فریب و تلاش در مسیر شیطانى به امامت كفار برسد و این­گونه امامان در طول تاریخ زیاد بوده­اند و فرعون و لشکریانش مصادیقى از امامان كفر مى­باشند كه در آیات 39 تا 41 سوره القصص داستان آنان آمده است.

خداوند مى­فرماید:

﴿وَٱسۡتَكۡبَرَ هُوَ وَجُنُودُهُۥ فِي ٱلۡأَرۡضِ بِغَيۡرِ ٱلۡحَقِّ وَظَنُّوٓاْ أَنَّهُمۡ إِلَيۡنَا لَا يُرۡجَعُونَ ٣٩ فَأَخَذۡنَٰهُ وَجُنُودَهُۥ فَنَبَذۡنَٰهُمۡ فِي ٱلۡيَمِّۖ فَٱنظُرۡ كَيۡفَ كَانَ عَٰقِبَةُ ٱلظَّٰلِمِينَ ٤٠ وَجَعَلۡنَٰهُمۡ أَئِمَّةٗ يَدۡعُونَ إِلَى ٱلنَّارِۖ وَيَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ لَا يُنصَرُونَ ٤١﴾ [القصص: 39-41].

یعنى: «فرعون و سپاهیانش در آن سرزمین به ناحق سركشى كردند و پنداشتند كه به سوى ما بازگردانده نمى­شوند (39) تا او و سپاهیانش را فرو گرفتیم و آنان را در دریا افكندیم بنگركه فرجام كار ستمگران چگونه بود 40 وآنان را امامانى قرار دادیم كه به سوى آتش دعوت مى­نمودند و روز قیامت یارى نخواهند شد (41)».

در آیه 41 مشاهده مى­نماییم كه فرموده است: «آنان را امامانى قرار دادیم كه به سوى آتش دعوت مى­نمودند». و پر واضح است كه خداوند فرعون و لشكریانش را به جبر امام كفار قرار نداده است و همچنین حكم یا ابلاغى به آنان نداده است كه شما امام كفار شده­اید، بلكه همان رسیدن آنان به مقام امامت كفار جعلى است كه در آیه به آن اشاره نموده است و چون خداوند مؤمنین و كفار و هر كس را در هر راهى، چه خیر و چه شرّ یارى مى­نماید لذا رسیدن آنان را به مقام امامت، جعل (قرار دادن) از جانب خود مى­داند.

امامت كتب آسمانى

در قرآن مجید به كتاب موسى (تورات) و همچنین به قرآن امام گفته شده است خداوند در آیه 12 سوره احقاف می­فرماید:

﴿وَمِن قَبۡلِهِۦ كِتَٰبُ مُوسَىٰٓ إِمَامٗا وَرَحۡمَةٗ...﴾ [الأحقاف: 12].

از این قسمت از آیه به دست مى­آید كه قبل از قرآن، تورات امام بوده است و از بخش دیگر آیه كه در این جا به­صورت نقطه­چین است به دست مى­آید كه قرآن نیز امام مى­باشد و در روایات اهل سنت به امام بودن قرآن اشاره شده است و همچنین در خطبه 146 نهج­البلاغه به امام بودن قرآن اشاره مى نماید و بنابه شكایت از آیندگان مى­گوید:

«... كأنهم أئمة الكتاب وليس الكتاب إمامهم...». یعنى: «(در آينده كسانى مى­آيند كه از قرآن پيروى نمي­كنند) و مانند اين است كه آنها امام قرآن هستند و قرآن امام آنها نيست...».

امامت لوح محفوظ

خداوند در آیه 12 سوره یس مى­فرماید:

﴿إِنَّا نَحۡنُ نُحۡيِ ٱلۡمَوۡتَىٰ وَنَكۡتُبُ مَا قَدَّمُواْ وَءَاثَٰرَهُمۡۚ وَكُلَّ شَيۡءٍ أَحۡصَيۡنَٰهُ فِيٓ إِمَامٖ مُّبِينٖ ١٢﴾ [یس: 12].

یعنى: «ما، مردگان را زنده مى­كنیم و آنچه را پیش فرستاده­اند و تمام آثار آنها را مى­نویسیم و همه چیز را در امام مبین احصاء كرده­ایم».

منظور از «امام مبین» در این آیه «لوح محفوظ» است در تفاسیر اهل سنت و شیعه به این مطلب اشاره شده است و در تفسیر نمونه كه از تفاسیر شیعى است در جلد 18 صفحه 338 مى­نویسد. «... و به هرحال در این كه منظور از «امام مبین»، «لوح محفوظ» است شكى نیست».

اگر در آیات قرآن نیز تدبر كنیم باز به این نتیجه می­رسیم كه منظور از «امام مبین»، «لوح محفوظ» مى­باشد.

در آیه 12 سوره یس مى­فرماید:

﴿إِنَّا نَحۡنُ نُحۡيِ ٱلۡمَوۡتَىٰ وَنَكۡتُبُ مَا قَدَّمُواْ وَءَاثَٰرَهُمۡۚ وَكُلَّ شَيۡءٍ أَحۡصَيۡنَٰهُ فِيٓ إِمَامٖ مُّبِينٖ ١٢﴾ [یس: 12].

و در آیه 29 سوره نباء مى­فرماید:

﴿وَكُلَّ شَيۡءٍ أَحۡصَيۡنَٰهُ كِتَٰبٗا ٢٩﴾ [النبأ: 29].

اگر دقت نماییم ظاهر دو آیه شبیه به هم هستند به جز این كه در آیه 29 سوره نباء، به جاى كلمه «امام مبین» كلمه «كتاباً» آمده است و این نشان مى­دهد كه «امام مبین» همان كتابى است كه خداوند مى­فرماید هر چیز را در آن به شمارش در مى­آوریم.

و در آیه 49 سوره كهف نیز به این كتاب اشاره نموده و فرموده است:

﴿وَوُضِعَ ٱلۡكِتَٰبُ فَتَرَى ٱلۡمُجۡرِمِينَ مُشۡفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يَٰوَيۡلَتَنَا مَالِ هَٰذَا ٱلۡكِتَٰبِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةٗ وَلَا كَبِيرَةً إِلَّآ أَحۡصَىٰهَاۚ وَوَجَدُواْ مَا عَمِلُواْ حَاضِرٗاۗ وَلَا يَظۡلِمُ رَبُّكَ أَحَدٗا ٤٩﴾ [الکهف: 49].

یعنى: «و كتاب اعمال نهاده مى­شود و مجرمین را مى­بینى كه از دیدن آنچه در آن است ترسان مى­شوند و مى­گویند، اى­ واى بر ما، این چه کتابى است كه هیچ عمل كوچک و بزرگ را رها نكرده است و همه را برشمرده است و بدین وسیله آنچه را كه كرده­اند حاضر و آماده مى­بینند و پروردگار تو به كسى ظلم نمى­كند».

در این آیه مشاهده مى­نماییم كه كتاب اعمال (لوح محفوظ) همه چیز را احصاء (شمارش) كرده است و در آیه 12 سوره یس نیز «امام مبین» در آن وجود دارد و همان­گونه كه مشاهده نمودید خداوند فرموده: ﴿وَكُلَّ شَيۡءٍ أَحۡصَيۡنَٰهُ كِتَٰبٗا ٢٩﴾ [النبأ: 29]. یعنى: «و هر چیز را در امام مبین احصاء مى­نماییم»، و نشان می­دهد كه «امام مبین» همان کتاب اعمال است كه در آن احصا می­شود و به آن لوح محفوظ نیز گفته مى­شود و بدین جهت به آن «امام مبین» مى­گویند كه در قیامت مقابل همه نهاده مى­شود و ابهامى در آن نمى­باشد و همچنین در آیه 71 سوره اسراء نیز مشاهده مى­نماییم كه نامه اعمال امت­ها نیز «امام» گفته شده است. خداوند در آیه 71 سوره اسراء مى­فرماید:

﴿يَوۡمَ نَدۡعُواْ كُلَّ أُنَاسِۢ بِإِمَٰمِهِمۡۖ فَمَنۡ أُوتِيَ كِتَٰبَهُۥ بِيَمِينِهِۦ فَأُوْلَٰٓئِكَ يَقۡرَءُونَ كِتَٰبَهُمۡ وَلَا يُظۡلَمُونَ فَتِيلٗا ٧١﴾ [الإسراء: 71].

یعنى: «روزى كه هر گروهی را با نامه اعمالشان بخوانیم پس هركه نامه عملش به دست راستش داده شود پس آنان نامه­ى خود را بخوانند و به مقدار ذره­اى ستم نشوند».

برخى تصور نموده­اند كه منظور از «امام» در این آیه پیشوایان مى­باشند، ولى اگر دقت نماییم ازكلمه «كتاب» كه به معنى نامه عمل است درمى­یابیم كه منظور از «امام» نیز نامه عمل مى­باشد. اگر منظور از امام در این آیه پیشوایان از جنس بشر باشند و خداوند هر امتى را با امامشان بخواند پس هر امتى را با پیامبرانش مى­خواند، زیرا پیامبران امام امتشان بوده­اند و در آیات 48 تا 73 سوره انبیاء مشاهده نمودیم كه خداوند تبارک و تعالی، ابراهیم، موسى، هارون، لوط، اسحاق و یعقوب را كه پیامبر بوده­اند امام (پیشوا) دانسته و یقیناً حضرت محمّد نیز امام مسلمانان است پس اگر قرار باشد پیشوایان امت­ها را بخواند پیامبرانشان را كه امام امتشان بوده­اند مى­خواند، زیرا امامت انبیاء با ارزش است چون پیامبر بوده و به آنان وحى مى­شده است و خطا انجام نمى­داده­اند ولى همان گونه كه قبلاً نیز توضیح دادیم منظور از كلمه «امام» در آیه 71 سوره اسراء:

﴿يَوۡمَ نَدۡعُواْ كُلَّ أُنَاسِۢ بِإِمَٰمِهِمۡۖ فَمَنۡ أُوتِيَ كِتَٰبَهُۥ بِيَمِينِهِۦ فَأُوْلَٰٓئِكَ يَقۡرَءُونَ كِتَٰبَهُمۡ وَلَا يُظۡلَمُونَ فَتِيلٗا ٧١﴾ [الإسراء: 71].

نامه اعمال امت­ها مى­باشد زیرا در آیه كلمه «كتاب» به معنى نامه اعمال كه توضیح كلمه «امام» است به كار برده شده است و در تفاسیر اهل­سنت و شیعه من­جمله تفسیر «مجمع البيان» به نامه اعمال بودن «امام» در این آیه اشاره شده است.

امام به معنى جاده و راه

در قرآن مجید، «امام» به معنى جاده و راه نیز به كار برده شده است و خداوند در آیات 59 تا 78 سوره حجر، داستان قوم لوط و اصحاب «ایكه» را نقل مى­نماید و در آیه 79 مى­فرماید:

﴿فَٱنتَقَمۡنَا مِنۡهُمۡ وَإِنَّهُمَا لَبِإِمَامٖ مُّبِينٖ ٧٩﴾ [الحجر: 79].

یعنى: «پس ما از آنها انتقام گرفتیم و این دو (قوم لوط و اصحاب ­ایكه)، (شهرهاى ویران شده­شان) بر سر راه نمایان است».

و در تفاسیر شیعه و اهل سنت نیز به این مطلب اشاره نموده­اند.

در جلد 11 تفسیر نمونه كه از تفاسیر شیعى است در صفحه 121 در این­باره مى­نویسند: در تفسیر جمله­ى (انهما لبامام مبین)، مشهور و معروف همین است كه اشاره به شهر لوط و شهر اصحاب «ایكه» مى­باشد و كلمه «امام» به معنى راه و جاده است (زیرا از ماده «ام» به­معنى قصد كردن گرفته شده؛ چون انسان براى رسیدن به مقصد از راه­ها عبور می­کند).

خواننده گرامى اين بود امامت در قرآن.

زیبنده است در پایان این مبحث خلاصه­اى از مطالب قبل را ارائه دهیم:

از آیات قرآن به­دست مى­آید كه پیامبران امام «پیشوا» بوده­اند و چون پیامبر بوده­اند و خداوند به آنان وحى مى­نموده است و مورد تأیید و یارى خداوند بوده­اند در كارهایشان من­جمله در امامتشان دچار خطا نمى­شده­اند و لذا امامتشان با ارزش بوده است. افراد صالح نیز مى­توانند با دعا و كوشش به مقام امامت متقیان برسند و همان رسیدن به امامت متقیان اجابت شدن دعاى ایشان مى­باشد، ولى اینگونه افراد مصون از خطا نمى­باشند و امامتشان برعكس مقام پیامبرى، مقامى است كه مى­توان با دعا وكوشش به­دست آورد و در مقایسه با مقام پیامبران، مقام كم ارزشى است و اصلاً قابل مقایسه نمى­باشد.

در قرآن به امامت كفار نیز اشاره شده ­است و فرعون و لشكریانش مصادیقى از امامان كفر مى­باشند.

در قرآن به امامت تورات و امامت قرآن اشاره شده است و در حقیقت قرآن امامى براى هر زمان می­باشد.

در قرآن، راه و جاده نیز امام گفته شده است.

این بود خلاصه­اى از مبحث امامت در قرآن و با دقت در آیات قرآن درمى­یابیم كه اثرى از امامت افراد خاص در زمان حضرت محمّد و بعد از آن وجود ندارد و خداوند تبارک و تعالی افراد معینى را براى امامت مسلمین تعیین ننموده است در قرآن نام انبیاء بزرگ آمده است، نام ابراهیم و محمّد و موسى و عیسى و یوسف و یعقوب و هود و یونس و نوح و اسماعیل و الیاس وجود دارد، حتى نام لقمان كه حكیمى بوده است و قرن­ها قبل از زمان محمّد() مى­زیسته است، ولى نام هیچ یک از كسانى كه برخى آنان را امامان از جانب خدای متعال بعد از حضرت محمّد مى­دانند در قرآن وجود ندارد.

در قرآن سوره­اى به نام «انبیاء» وجود دارد، ولى سوره­اى به نام «ائمه» وجود ندارد و یا سوره­اى به نام «ولایت» وجود ندارد و اگر خداوند متعال افرادى را از جانب خود بعد از حضرت محمد براى امامت مسلمین قرار مى­داد آیا نباید نامشان را در قرآن ذكر می­نمود؟ و یا سوره­اى را به نام سوره ائمه قرار مى­داد؟ نه­تنها اثرى از اینها در قرآن نیست بلكه در قرآن ایمان به خدا و ملائكه و كتب آسمانى و روز قیامت و انبیاء واجب شده است و اثرى از ایمان به امامان شیعه در قرآن وجود ندارد.

برخى مى­گویند ركعات نماز نیز در قرآن نیامده است، در جواب باید گفت نماز جزء فروع دین است و با این وصف كه جزء فروع دین است مقدمه آن كه وضو است در قرآن آمده است و شرح داده شده است و اوقات نماز در قرآن آمده است و نماز جمعه و نماز شب در قرآن ذكرگردیده است و از آیه 102 سوره نساء به دست مى­آید كه پیامبر نماز را با مؤمنان به صورت جماعت در سفر جنگى برپا نموده­است و پیش­نماز آنان نیز در آن نماز بوده است و همچنین به دست مى آید كه براى هر گروه از مسلمانان یک ركعت نماز به جا آورده و به­دست مى­آید كه ركعت نماز كامل بیش از یک ركعت در هر نمازى است و ده­ها آیه در قرآن وجود دارد كه مؤمنان را امر نموده است كه نماز بخوانند و... .

ولى امامت كه به قول طرفدارانش از اصول مذهب است چیزى از آن در قرآن وجود ندارد و امامت افراد خاصى در قرآن نیامده است و امامتى كه خداوند در قرآن مطرح نموده است و آیات آن را در این فصل مشاهده نمودید با امامت افراد خاصى از جانب خدا از زمین تا آسمان تفاوت دارد و اصلاً اشاره­اى به امامت افراد معینى از جانب خدا در قرآن نشده است على نیز در نامه­اى كه به معاویه نوشته امام بعد از رسول گرامى اسلام را كسى دانسته كه مهاجرین و انصار او را انتخاب نموده­ باشند و امام را منتخب از سوى مردم دانسته نه منتصب از سوى خدای متعال.

در مكتوب ششم نهج­البلاغه مى­فرماید:

«إنه بايعنى القوم الذين بايعوا أبابكر وعمر وعثمان، على ما بايعوهم عليه فلم يكن للشاهد أن يختار ولا للغائب أن يرد وإنما الشورى للمهاجرين والأنصار فإن اجتمعوا على رجل وسموه إماما كان ذلك لله رضا...». یعنى: «همان مردمى كه با ابوبكر و عمر و عثمان بيعت كردند با من هم با همان شرايطي كه با آنان بيعت كردند بيعت نمودند، بنابراين نمى­توان گفت هركس حاضر بوده انتخاب كرده و هركس خارج از مدينه بوده مى­تواند مخالفت كند. شورى، مخصوص مهاجرين و انصار است و اگر آنان روى فردى توافق كردند و او را به امامت برگزيدند خدا هم مى­پذيرد...».

از جمله­ى اخیر در این نامه به­دست مى­آید كه جانشین حضرت محمد باید توسط شوراى مهاجرین و انصار انتخاب شود و جانشینى پیامبر، انتصابى از جانب خداوند متعال نیست و همچنین به­دست مى­آید كه على انتخاب ابوبكر و عمر و عثمان را از سوى مهاجرین و انصار مورد رضایت خداوند متعال دانسته است.

درباره­ى جانشینى بعد از رسول گرامى اسلام آن گونه كه در تواریخ من­جمله سیره ابن هشام ترجمه رسولى محلاتى جلد دوم صفحه430 آمده ­است: «... پس از رحلت رسول خدا ، مردم به چند دسته شدند: گروهى از انصار خود را به سعد بن عباده رسانده ودر سقیفه بنى ساعده اجتماع كردند. على­بن ­ابى طالب و زبیر و طلحه به خانه فاطمه رفتند، مابقی مهاجرین نیز با اسید بن حضیر و قبیله بنى عبدالاشهل به نزد ابوبكر رفتند. در این حال شخصى به نزد ابوبكر و عمر آمده و گفت: گروه انصار به نزد سعد بن عباده رفته و در سقیفه بنى ساعده اجتماع كرده­اند. اگر شما خواهان خلافت هستید پیش از آن كه كارشان سر بگیرد خود را به آنها برسانید...».

خلاصه این كه ابوبكر و عمر همراه مهاجرینى كه به نزد ابوبكر آمده بودند تا او را جانشین پیامبر كنند به سقیفه بنى ساعده مى­روند، در آنجا گفت وگو انجام مى­شود و به این نتیجه مى­رسند كه ابوبكر را جانشین پیامبر كنند.

اگر خداوند تبارک و تعالی، على را جانشین پیامبر قرار داده بود، یقیناً بعد از رحلت پیامبر ، مهاجرین و انصارى كه خداوند از آنان تعریف نموده و آنان را در قرآن به خوبى یاد نموده و وعده بهشت به آنان داده، على را به جانشینى پیامبر بر مى­گزیدند، ولى از تاریخ به دست مى­آید كه بعد از رحلت حضرت محمّد معلوم نبوده است كه جانشین پیامبر چه كسى است.

همچنین مجاهدان كه در زمان ابوبكر با مرتدان جنگ نمودند و با جهاد فى سبیل­الله از جان و مال خود گذشتند اگر على جانشین پیامبر بود یقیناً راضى نمى­شدند كه دیگرى جاى او بنشیند و چند دستگى و اختلاف بزرگى پیش مى­آمد، ولى در عمل مشاهده مى­نماییم كه مردم با رضایت با ابوبكر بیعت كردند و مشكلى پیش نیامده است.

در كتاب «وقعه صفین» صفحه 415 از منشورات كتابخانه آقاى مرعشى نجفى در نامه ابن عباس به معاویه آمده است:

«... وإنما الخلافة لـمن كانت له فى الـمشورة وما أنت يا معاوية والخلافة وأنت طليق وابن طليق والخلافة للمهاجرين الأولين وليس الطلقاء منها في شيء. والسلام». یعنى: «... خلافت بى­گمان از براى كسى است كه بر سر او مشورت شده باشد. اى معاويه، تو كجا وخلافت كجا؟ كه تو آزاد شده هستى پسر آزاد شده، و خلافت از آنِ مهاجرانِ نخستين است و اسيران آزاد شده را در آن هيچ حقى نباشد. والسلام».

از این نامه ابن­عباس به معاویه به­دست مى­آید كه انتخاب خلیفه در اسلام شورایى مى­باشد و پس از حضرت محمّد، جانشین او باید از میان مهاجرین نخستین انتخاب شود.

دیگر این كه در صفحه 29 كتاب «وقعه صفین» در نامه على به معاویه آمده است: «... واعلم أنك من الطلقاء الذين لا تحل لهم الخلافة...». یعنى: «...(اى معاويه) بدان تو از اسيران آزاد شده هستى؛ آن كساني كه خلافت براى آنان روا نباشد...».

از این نامه نیز به دست مى­آید كه خلافت براى مهاجرین اولیه كه خداوند متعال در قرآن از آنان تعریف نموده و اسیر آزاد شده نیز نبودند سزاوار و بلامانع بوده است. با مطالعه تاریخ اسلام به دست مى­آید كه پیامبر كسى را جانشین خود نساخته است؛ من­جمله دركتاب «فرق الشیعه نوبختى» كه از كتب شیعى است در صفحه 4 و 5 ترجمه محمّدجواد مشكور آمده است: «گروهى به بیعت ابوبكر بن ابى قحافه گراییدند و گفتند كه پیغمبر هرگز كسى را به جانشینى خود نامزد نفرموده و انتخاب امام را به اختیار امت واگذار كرد تا هر كه را خواهند و از وى خوشنود باشند برگزینند. گروهى از ایشان گفتند كه چون پیامبر در شب وفات خود ابوبكر را به جاى خویش با اصحاب امر به نماز فرمود، آن را دلیل شایستگى و استحقاق وى به خلافت دانستند وگفتند پیغمبر او را براى امر دین ما اختیار كرد و ما او را براى كار دنیاى خود انتخاب مى­كنیم و او را در خور خلافت شمردند...».

از این متن تاریخى كه در كتاب «فرق الشيعة نوبختى» آمده است به دست مى­آید كه بعد از حضرت محمّد معلوم نبوده كه چه كسى امام مسلمین است و همچنین به دست مى­آید كه پیغمبر در شب وفاتش ابوبكر را به جاى خود پیش­نماز نموده است و به این موضوع در تواریخ معتبر من جمله تاریخ طبرى نیز اشاره شده است.

دیگر این كه مى­دانیم كه مهاجرین و انصار با ابوبكر بیعت نمودند و همچنین مى­دانیم كه ابوبكر از مهاجرین نخستین بوده است كه در قرآن از آنان تعریف شده است. خداوند در آیه 100 سوره توبه مى­فرماید:

﴿وَٱلسَّٰبِقُونَ ٱلۡأَوَّلُونَ مِنَ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ وَٱلۡأَنصَارِ وَٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُم بِإِحۡسَٰنٖ رَّضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُ وَأَعَدَّ لَهُمۡ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي تَحۡتَهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدٗاۚ ذَٰلِكَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ ١٠٠﴾ [التوبة: 100].

یعنى: «و پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار و كسانی كه با نیكوكارى از آنان پیروى كردند خدا از ایشان خشنود وآنان نیز از خدا خشنودند و براى آنها بهشت­هایى آماده نموده كه زیر آن نهرها روان است، همیشه در آن جاودانه­اند. این است همان كامیابى بزرگ».

مهاجرین و انصار نخستین، كسانى بودند كه خداوند در قرآن از آنان تعریف نموده است و رضایت خود را از آنان اعلام داشته است و وعده بهشت به آنان داده است اگر بعد از این آیه گناهكار مى­شدند و گناهشان آن حدى بود كه لایق جهنم می­شدند، آیا خداوندى كه به گذشته و حال و آینده آگاه است از آنان تعریف مى­نمود؟

و همچنین در آیات 9 و 10 سوره حشر، درباره مهاجرین و انصار مى­فرماید:

﴿وَٱلَّذِينَ تَبَوَّءُو ٱلدَّارَ وَٱلۡإِيمَٰنَ مِن قَبۡلِهِمۡ يُحِبُّونَ مَنۡ هَاجَرَ إِلَيۡهِمۡ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمۡ حَاجَةٗ مِّمَّآ أُوتُواْ وَيُؤۡثِرُونَ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ وَلَوۡ كَانَ بِهِمۡ خَصَاصَةٞۚ وَمَن يُوقَ شُحَّ نَفۡسِهِۦ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ ٩ وَٱلَّذِينَ جَآءُو مِنۢ بَعۡدِهِمۡ يَقُولُونَ رَبَّنَا ٱغۡفِرۡ لَنَا وَلِإِخۡوَٰنِنَا ٱلَّذِينَ سَبَقُونَا بِٱلۡإِيمَٰنِ وَلَا تَجۡعَلۡ فِي قُلُوبِنَا غِلّٗا لِّلَّذِينَ ءَامَنُواْ رَبَّنَآ إِنَّكَ رَءُوفٞ رَّحِيمٌ ١٠﴾ [الحشر: 9-10].

یعنى: «و آن كسانى كه قبل از مهاجرین (در مدینه) جاى گرفتند و ایمان آوردند (انصار)، هركس را به سوى آنان كوچ كرده دوست دارند و نسبت به آنچه به ایشان داده شده است در دل هایشان حسدى نمى­یابند و هرچند خودشان احتیاج مبرمى به آن داشته باشند آنها را بر خودشان مقدم مى­دارند و هركس از خست نفس خود مصون ماند اینانند كه رستگارند (9) وكسانى كه بعد از ایشان (مهاجرین و انصار) بیایند می­گویند (باید بگویند) پروردگارا، بر ما و بر آن برادرانمان كه در ایمان بر ما پیشى گرفتند ببخشاى و در دل­هایمان نسبت به كسانی كه ایمان آوردند هیچ گونه كینه­اى مگذار. پروردگارا، همانا تو رئوف و مهربانی (10)».

مى­دانیم كه ابوبكر و عمر و عثمان و على، از مهاجرین نخستین بودند كه در قرآن از مهاجرین نخستین تعریف شده و از مؤمنین خواسته شده كه آنان را برادران دینى خود دانسته و براى آنان دعا كنند و هیچ­گونه كینه­اى نسبت به آنان نداشته باشند.

و همچنین از آیه 9 و 10 سوره حشر به دست مى­آید كه مسلمانان باید براى مهاجربن و انصار دعا كنند و مى­دانیم كه مهاجرین و انصار با ابوبكر بیعت نمودند.

در كتاب «حلية الاولياء» جزء ثالث، صفحه 137 طبع بیروت از حافظ ابونعیم بسند خود از محمّدبن حاطب از على بن الحسین (امام چهارم شیعیان) نقل كرده است كه فرموده است:

«گروهى از اهل عراق به نزد من آمدند و درباره ابوبكر و عمر و عثمان سخنانى ناپسند گفتند. چون سخنان آنها پایان مى­پذیرد، آن گاه امام به ایشان مى­فرماید: ممكن است شما مرا خبر دهید؟ آیا شما از زمره مهاجران نخستین هستید كه خدا درباره آنها فرموده: آنان را از خانه­ها و اموالشان بیرون راندند در حالى كه فضل و خشنودى خدا را مى­جویند و خدا و رسول او را یارى می­کنند و آنها در ایمان راستگو هستند.

اهل عراق گفتند: نه، ما از آن گروه نیستیم.

دوباره امام پرسید: پس آیا شما از زمره انصار هستید كه خدا در حقشان گفته پیش از مهاجران در سراى هجرت جاى گرفتند و در ایمان استوار شدند و كسانی را كه سوى آنها مهاجرت كردند دوست مى­دارند و هیچ­گونه حسدى از آنچه به مهاجرین داده شده در دل خود نمى­یابند و هر چند به آن نیاز داشته باشند آنها را بر خودشان مقدم مى­دارند.

اهل عراق گفتند: نه، ما از انصار هم نیستیم.

سپس امام فرمود: شما خود انكار كردید كه در زمره یكى از این دو دسته باشید. من نیز گواهى مى­دهم كه شما از دسته (سوم) هم نیستید كه خدای­عزّوجل درباره ایشان (در آیه 10 سوره حشر) فرموده است: و كسانی كه پس از (مهاجرین و انصار) آیند مى­گویند پروردگارا، ما و برادرانمان را كه در ایمان بر ما پیشى گرفتند بیامرز و در دل ما نسبت به آنان كینه­اى قرار مده. پروردگارا، تو رئوف و مهربانی.

بیرون روید كه خدا هرچه سزاوار آن هستید با شما بکند».

در این روایت مشاهده مى­نماییم كه على بن الحسین (امام چهارم شیعیان) با استناد به آیات 8 و 9 و 10 سوره حشر از ابوبكر و عمر و عثمان تعریف نموده و كسانى را كه از آنان بدگویى مى­كردند سرزنش مى­نماید.

زیبنده است متن عربى روایت فوق را نیز نقل نماییم:

«روى أبونعيم الحافظ بسنده عن محمّد بن حاطب عن علي بن الحسين قال: أتاني نفر من أهل العراق فقالوا في أبي بكر وعمر وعثمان فلما فرغوا قال لهم علي بن الحسين: ألا تخبرونني أنتم الـمهاجرون الأولون الذين أخرجوا من ديارهم وأموالهم يبتغون فضلا من الله ورضوانا وينصرون الله ورسوله أولئك هم الصادقون؟ قالوا: لا، قال: فأنتم الذين تبوؤا الدار والإيمان من قبلهم يحبون من هاجر إليهم ولا يجدون في صدورهم حاجة مما أوتوا ويؤثرون على أنفسهم ولو كان بهم خصاصة ومن يوق شح نفسه فأولئك هم الـمفلحون؟ قالوا: لا، قال: أما أنتم فقد تبرأتم أن تكونوا من أحد هذين الفريقين.

ثم قال: أشهد أنكم لستم من الذين قال الله : والذين جاؤا من بعدهم يقولون ربنا اغفر لنا ولإخواننا الذين سبقونا بالإيمان ولا تجعل في قلوبنا غلا للذين آمنوا ربنا انك رؤوف رحيم. اخرجوا فعل الله بكم».

زید، نیز كه پسر على­بن­الحسین (امام چهارم شیعیان) است در سئوالى كه درباره ابوبكر و عمر از ایشان شده و در كتاب «الملل و النحل» اثر شهرستانى جلد اول صفحه 155 آمده، فرموده است:

«رحمهما وغفر لهما ماسمعت أحداً من أهل بيتي يتبرأ منهما ولا يقول إلا خيراً». یعنى: «خداوند آن دو را رحمت کند و بيامرزد نشنيدم كه هيچ يک از افراد خانواده­ام از آنها بيزارى بجويد و جز نيكى درباره آن دو چيزى بگويد».

و مى­دانیم زید مورد تأیید علماى شیعه است.

روایاتى از رسول گرامى اسلام نقل شده كه در آن روایات از ابوبكر و عمر تعریف نموده است، من جمله در صحیح البخاری «كتاب الصلوة» درباره ابوبكر آمده است: «...خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ فِى مَرَضِهِ الَّذِى مَاتَ فِيهِ عَاصِبٌ رَأْسَهُ بِخِرْقَةٍ ، فَقَعَدَ عَلَى الْمِنْبَرِ ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ: إِنَّهُ لَيْسَ مِنَ النَّاسِ أَحَدٌ أَمَنَّ عَلَىَّ فِى نَفْسِهِ وَمَالِهِ مِنْ أَبِى بَكْرِ بْنِ أَبِى قُحَافَةَ ، وَلَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا مِنَ النَّاسِ خَلِيلاً لاَتَّخَذْتُ أَبَا بَكْرٍ خَلِيلاً...». یعنى: «از ابن عباس روایت شده كه رسول­خدا در بیماری كه منجر به فوت او شد خارج شد و با پارچه سرش را بسته بود پس بر منبر نشست و خدا را ستایش كرد و ثنا گفت، سپس گفت: بى­دریغ­تر از ابوبكر در جان ومالش نسبت به من از مردم كسى نیست و اگر مى­خواستم خلیلى براى خود بگیرم ابوبكر را خلیل مى­گرفتم ...».

و در صفحات قبل نیز مشاهده نمودیم كه حضرت محمّد در بیمارى كه منجر به مرگ او شد ابوبكر را جانشین خود براى پیش­نمازى قرار داد.

على نیز نه­تنها از ابوبكر و عمر تعریف مى­نمود بلكه نام دو تن از اولادش را ابوبكر و عمر نهاد كه دركتاب «منتهى­الامال» شیخ عباس قمى در فصل ذكر اولاد امیرالمؤمنین مسطور است، حتى على دخترش ام­كلثوم را كه مادر او فاطمه­زهرا بود به نكاح عمر درآورده است و زید بن عمر نتیجه این ازدواج است و دركتاب «منتهى­الامال» كه ازكتب شیعى است در ذكر اولاد على مى­نویسد:

«حضرت امیرالمؤمنین را ذكور و اناث به قول شیخ مفید بیست و هفت تن فرزند بود چهار نفر از ایشان حسن و حسین و زینب­كبرى ملقب به عقیله و زینب­صغرى است كه مكناه به ام­كلثوم مادر ایشان حضرت فاطمه زهرا است.

حكایت تزویج او با عمر در كتب مسطور است و بعد ضجیع (زوجه) عون­بن­جعفر و پس از او زوجه محمّد بن جعفر گشت و در دیگركتب شیعه مانند «تهذيب الاحكام» شیخ طوسى و «وسائل الشيعة» حر عاملى نیز وقوع این تزویج تصریح شده است.

چنان كه در «وسائل الشيعة» (كتاب الـميراث) مى­خوانیم «محمّد بن الحسن (الطوسى) باسناده... عن جعفر عن أبيه: قا­ل ماتت أم كلثوم بنت على وابنها زيد بن عمر بن الخطاب فى ساعة واحدة لا يدرى أيهما هلک قبل فلم يورث أحدهما من الآخر وصلى عليهما جميعاً». یعنى: «شيخ محمّد بن حسن طوسى به اسناد خود از جعفر از پدرش نقل كرده است كه فرموده: ام كلثوم دختر على و پسرش زيد بن عمر بن خطاب در يک لحظه مردند ومعلوم نشد كدام يک قبل از ديگرى وفات يافتند، ناچار هيچ­كدام از ديگرى ميراث نبردند و بر هر دو نماز ميت گزارده­ شد».

در جامعه شیعى ما این قدر كه برخى نسبت به عمر بدبین هستند نسبت به یزید نیستند در صورتى كه اجداد آتش پرست ما را عمر مسلمان نموده ­است و داستانى ساخته­اند كه عمر براى این­كه على را براى بیعت ببرد به درب خانه على مى­رود و فاطمه درب را باز مى­كند درب به شكم فاطمه مى­خورد و محسن بچه­اى سقط مى­شود و غافل از این هستندكه اگر واقعاً چنین بود على هیچ گاه نام دو تن از اولادش را عمر اكبر و عمر اصغر نمى­گذاشت و دخترش ام­كلثوم را كه مادرش فاطمه­ الزهرا است به نكاح عمر در نمى­آورد و از ابوبكر و عمر در هر مناسبتى تعریف نمى­نمود، نه­تنها على، بلكه فرزند او حسن نیز نام دو تن از فرزندانش را ابوبكر و عمر نهاد كه در كتاب منتهى­الامال، جلد اول صفحه 240 و 243 مسطور است و مى­دانیم كه كتاب «منتهى الامال» از كتب شیعى است.

و همچنین امام چهارم شیعیان یعنی على بن الحسین، نام یكى از فرزندانتش را عمر نهاد كه این عمر به عمر­اشرف ملقب است و دركتاب «منتهى­الامال» جلد 2 صفحه 45 به آن اشاره شده است و عمر ­اشرف جد مادرى سید رضى و سید مرتضى علم­الهدى مى­باشد و در كتب اهل سنت نیز نام­هاى فرزندان على، ابوبكر و عمر ذكر گردیده است.

در تأیید مهاجرین و انصار روایات بیشترى در كتب شیعه و همچنین در كتب اهل سنت وجود دارد كه براى رعایت اختصار از ذكر آنها خوددارى مى­نماییم.

سؤال: حقیقت داستان غدیر چیست؟

جواب: برخى معتقدند كه مسئله­ى غدیر خم اصلاً اتفاق نیفتاده و ساختگى است و اگر به سیره ابن اسحاق كه قدیمى­ترین سیره­اى است كه نوشته شده است و نزدیک­ترین سیره به زمان پیامبر مى­باشد مراجعه نماییم مى­بینیم كه اثرى از غدیر خم در آن وجود ندارد. همچنین در سیره ابن هشام كه از قدیمی­ترین كتب سیره است ذكرى از غدیر خم وجود ندارد و همچنین در برخى دیگر از كتب تاریخ اسلام اثرى از غدیر خم وجود ندارد.

در كتاب «سیرة النبویة» تألیف ابن هشام و تاریخ طبرى و برخى دیگر از کتب، داستانى را درباره نزاع بین على­بن ابى­طالب و خالد­بن ولید آورده­اند كه زیبنده است آن را مورد توجه قرار دهیم:

در كتاب «سيرة النبوية» تألیف ابن هشام ترجمه رسولى محلاتى جلد 2 صفحه 373، در این باره آمده است:

«چنان كه پیش از این گفتیم رسول خدا على بن ابى طالب را به نجران (یكى از شهرهاى یمن) فرستاده بود تا صدقات آنجا را جمع­آورى كرده و جزیه نصارى آن شهر را نیز گرفته به نزد رسول خدا آورد و هنگامى كه على بن ابى طالب از آنجا باز مى­گشت مصادف با آمدن آن حضرت به مكه بود از این رو على نیز احرام بسته و براى دیدار رسول خدا پیش از همراهان خود به مكه آمد و آن حضرت را در حالى كه احرام داشت ملاقات كرد ولى هنگامى كه به نزد همسرش فاطمه دختر رسول خدا رفت دید فاطمه از احرام بیرون آمده از این رو پرسید: اى دختر رسول خدا، چه شده كه از احرام بیرون آمده­اى؟

پاسخ داد: براى آن كه رسول خدا به ما دستور داد نیت عمره كنیم و از احرام خارج شویم.

على­ بن ­ابى­طالب به سوی رسول خدا بازگشت و پس از فراغت از گزارش اخبار سفر خویش، رسول خدا به او فرمود: اكنون برخیز و به مسجد برو طواف كن و سپس مانند دیگران از احرام خارج شو.

عرض كرد: یا رسول الله، من مانند شما احرام بسته­ام.

فرمود: اكنون مانند دیگران از احرام بیرون آى.

عرض كرد: یا رسول الله، هنگامى كه من مى­خواستم احرام ببندم گفتم بار خدایا، به همان نحو كه پیغمبر و بنده و رسولت محمّد احرام بسته من هم به همان نحو احرام می­بندم. رسول­خدا از او پرسید: آیا قربانی با خودت آورده­اى؟

گفت: نه.

پس رسول­خدا او را در قربانى خود شریک ساخت ومانند آنحضرت تا هنگام فراغت از حج بر احرام خویش باقى ماند و رسول­خدا شتران قربانی را براى خود و على­بن ابى­طالب هر دو تن قربانی كرد.

هنگامى كه على­بن ابى­طالب از همراهان خود جدا شد و براى دیدار رسول­خدا جلوتر ازآنها به مكه آمد، مردى را به جاى خود بر آنها امیر ساخت و آن مرد نیز پس از رفتن على­بن ابى­طالب حله­هایى راكه از نجران آورده بودند میان همراهان خود تقسیم كرد و چون به نزدیكى مكه رسیدند على براى دیدار آنها از مكه بیرون آمد و مشاهده كرد حله­ها را پوشیده­اند، گفت: واى بر تو، این چه كارى بود کردى؟

پاسخ داد: خواستم تا با پوشاندن این حله­ها بر ایشان، آنها هنگام ورود به مكه لباس نو و زیبایى به تن داشته باشند.

على گفت: آنها را پیش از آن كه به نزد رسول­خدا برویم از تنشان بیرون آر و بدین ترتیب على­بن ابى­طالب حله­ها را از تن آنها بیرون آورد و در بارها گذاشت. این جریان سبب شد كه لشكر از على­بن ابى­طالب بر رسول ­خدا شكایت كنند.

ابن اسحاق از ابى سعید خدرى حدیث كند كه چون مردم شكایت على­بن ابى­طالب را به رسول­خدا كردند آن حضرت در میان ما برخاسته خطبه­اى خواند و فرمود: اى مردم، از على شكایت نكنید كه او در خدا، یا فرمود: در راه خدا سخت­تر از آن است كه كسى بتواند از او شكایت کند».

این بود داستان طرفداری رسول­خدا از على­بن ابى­طالب.

به نظر مى­رسد اگر این داستان صحیح باشد و در محل غدیر خم نیز پیامبر از على تعریف كرده باشد مسئله غدیر خم مربوط به ابن داستان است. همان­گونه كه گفته شد در سیره ابن اسحاق و ابن هشام كه از قدیمى­ترین و معتبرترین سیره­هایى است كه نوشته شده اثرى از غدیرخم نیست بلكه در سیره ابن هشام این داستان را كه مشاهده نمودید ذكر نموده است.

اگر پیامبر مى­خواست على را جانشین خود گرداند در حجة الوداع و یا در مدینه این عمل را انجام مى­داد. دیگر این كه امروزه ثابت شده كه بدترین طریق نقل اطلاعات از طریق شفاهى است.

این­جانب بارها مشاهده نموده­ام كه در ناحیه­اى از تهران حادثه­اى رخ داده و افرادى آن حادثه را مشاهده نموده­اند ولى پس از گذشت چند ساعت از آن حادثه در همان روز گزارشات ضد و نقیضى از آن حادثه داده­اند حال شما در نظر بگیرید در زمان رسول­خدا كه نه روزنامه بوده نه مجله و نه دستگاه­هاى خبرگزارى، چگونه مى­توانستند سینه به سینه جانشینى على را به نسل هاى بعد منتقل نمایند؟

خداوند داناى حكیم اگر مى­خواست على را جانشین رسول گرامى اسلام بنماید، در قرآن این مهم را به صراحت بیان مى­فرمود تا این كه بدین طریق مسلمانان تا قیامت بدانند كه پس از رسول­خدا على جانشین او بوده است و خداوند قادر است قرآن را از تحریف مصون بدارد كما این كه از تحریف مصون داشته و در قرآن به عدم تحریف قرآن اشاره نموده است.

و در روایات بسیارى مشاهده مى­نماییم كه على از ابوبكر و عمر تعریف نموده است؟ من­جمله در كتاب «الغارات ثقفى شيعى» چاپ «مؤسسه دارالكتب اسلامى» صفحه 128 و 129 آمده است: «... فلما قضى من ذلك ما عليه قبضه الله صلوات الله و سلامه و رحمته... ثم إن الـمسلمين من بعده استخلفوا امرأين منهم صالحين عملا بالكتاب وأحسنا السيرة ولم يعتديا السنة ثم توفاهما الله فرحمهما الله...». یعنى: «... چون رسول خدا انجام داد از فرايض آنچه بر عهده او بود خداى عزوجل او را وفات داد صلوات خدا و رحمت و بركات او بر او باد. سپس مسلمين دو نفر امير بايسته از خودشان را جانشين او نمودند و آن دو امير به كتاب و سنت عمل كرده و سيره خود را نيكو نموده و از سنت و روش رسول­خدا تجاوز نكردند سپس خداى آندو را قبض روح نمود. خداوند آندو را مورد مرحمت قرار دهد...».

و همچنین على نام دو تن از فرزندانش را عمر اصغر و عمر اكبر نهاده است و نام یک تن از فرزندانش را ابوبكر نهاده است كه دركتب اهل سنت و همچنین «منتهى الامال شیخ عباس قمى» كه از كتب شیعى است آمده ­است.

همچنین مشاهده نمودیم كه حسن بن على نام دو تن از فرزندانش را ابوبكر و عمر نهاده است و على بن الحسین (امام چهارم شیعیان) نام یكى از فرزندانش را عمر نهاده است كه به عمراشرف ملقب است. حال اگر على از جانب خدا جانشین پیامبر شده بود و ابوبكر و عمر خلافت او را غصب نموده بودند آیا نامشان را بر روى فرزندانش مى­گذاشت؟

و از مسلمات تاریخى است كه على دخترش «ام كلثوم» را كه از فاطمه داشت به ازدواج عمر درآورده است كه در سیره ابن اسحاق و «منتهى الامال» و برخى دیگر ازكتب معتبر آمده است.

و همچنین در مكتوب ششم نهج­البلاغه مشاهده نمودید كه على در نامه­اى به معاویه انتخاب ابوبكر و عمر و عثمان را از سوى شوراى مهاجرین و انصار مورد رضایت خداوند دانسته است. و بسیارى دلایل وجود دارد كه على جانشین پیامبر از سوى خداوند نبوده ­است. و در زمان خودش مردم و حتى شیعیانش كه با او در جنگ جمل و صفین و نهروان همراه بودند او را جانشین پیامبر از سوى خدا و رسول او نمى­دانستند. در تواریخ نمونه­هاى زیادى است كه نشان می­دهد حتى شیعیان على نیز او را جانشین پیامبر از جانب خدا نمى­دانستند و ما از كتاب «وقعه صفین» كه ازكتب معتبر شیعى است و درباره جنگ­هاى على با معاویه است دلیل مى­آوریم.

در كتاب «وقعه صفین» از منشورات كتابخانه آقاى شهاب الدین مرعشى نجفى، صفحه 17 در خطبه زحر بن قیس كه از شیعیان على بوده است آمده است: «... إن الناس بايعوا عليا بالـمدينة من غير محاباة له بيعتهم لعلمه بكتاب الله وسنن الحق...». یعنى: «... مردم در مدينه با على به خاطر دانش او به كتاب خدا و سنت­هاى حق بيعت كردند بى آنكه او خود خواستار بيعت ايشان باشد...».

در این خطبه كه زحربن­قیس مردم را تشویق به جنگ با اهل شام نموده مشاهده مى­نماییم كه یادى از غدیر خم و یا صحبتى از جانشینى على وجود ندارد و اگر على جانشین پیامبر بود زحر بن ­قیس كه از شیعیان او بود حتماً در این خطبه ذكر مى­نمود.

دیگر این كه در صفحه 85 كتاب «وقعه صفین» مشاهده مى­نماییم كه ابومسلم خولانى كه از زاهدان شام بود با مردمى از روستاهاى شام پیش از حركت على به صفین نزد معاویه مى­رود و به او مى­گوید: «يا معاوية! علام تقاتل عليا وليس لك مثل صحبته ولا هجرته ولا قرابته ولا سابقته».

یعنى: «اى معاويه، بر چه پايه­اى با على پيكار مى­كنى كه نه تو را صحبت و نه خويشاوندى (با پيامبر) و نه هجرت و نه سابقه­اى چون او باشد؟».

دیگر اینكه در صفحه 112 كتاب «وقعه صفین» مشاهده مى­نماییم كه هاشم بن عتبه كه از شیعیان و پرچم­داران جنگ صفین است در سخنرانى كه ایراد مى‌كند مى­گوید:

«... وأنت يا أميرالـمؤمنين أقرب الناس من رسول الله رحما وأفضل الناس سابقة وقدما وهم يا أميرالـمؤمنين منك مثل الذي علمنا ولكن كتب عليهم الشقاء ومالت بهم الأهواء وكانوا ضالين...». یعنى: «... و تو اى امير مؤمنان، نزديک­ترين مردم از نظر خويشاوندى به پيامبرخدا و برترين مردم از نظر سابقه وتقدم در اسلام هستى وآنان نيز درحق تو همين را كه دانسته­ايم مى‌دانند وليكن شقاوت گريبانگيرشان شده و هواى نفس ايشان را از راه حق منحرف كرده و ستمكار شده­اند...».

از سخنان «ابومسلم خولانى» و «هاشم بن عتبه» نیز به دست مى­آید كه آنان به سبب خویشاوندى كه على با پیامبر داشته است و به سبب مجاهد بودن و مهاجر بودنش و به سبب این كه در كودكى به پیا مبر ایمان آورده بوده است از او تبعیت مى­نمودند و او را امام از سوى خداوند براى مردم بعد از رسول گرامى اسلام نمى­دانستند.

دیگر این كه در صفحه 171 كتاب «وقعه صفین» آمده است:

«قال: حدثنى من سمع الأشعث يوم الفرات وقد كان له غناء عظيم من أهل العراق وقتل رجالا من أهل الشام بيده وهو يقول: والله إن كنت لكارها قتال أهل الصلاة ولكن معي من هو أقدم مني في الإسلام وأعلم بالكتاب والسنة وهو الذي يسخى بنفسه». یعنى: «روز فرات، نيروى بزرگى از عراقيان همراه اشعث بودند و او به دست خود چند تن از مردان شامى را بكشت و مى­گفت: به خدا سوگند، از كشتن نمازگزاران سخت كراهت داشتم ولى همراه من كسى است (على) كه سابقه­اش در اسلام بيش ازمن و علمش به قرآن و سنت بيش ازمن است و هموست كه خود جانبازى مى­كند».

دیگر این كه در صفحه 238 كتاب «وقعه صفین» آمده است كه مالک اشتر در قناصرین خطبه­اى خوانده است و مردم را به جنگ با معاویه تشویق نموده است و در بخشى از این خطبه مى­گوید:

«... معنا ابن عم نبينا وسيف الله على ابن ابى طالب صلى مع رسول الله ولم يسبقه بالصلاة ذكر حتى كان شيخا لم يكن له صبوة ولا نبوة ولا هفوة فقيه فى دين الله عالم بحدود الله ذو رأى أصيل وصبر جميل وعفاف قديم». یعنى: «... همراه ما، پسر عموى پيامبر است. شمشيرى است از شمشيرهاى الهى على بن ابي طالب كه با پيامبرخدا نماز كرد پيش از او هيچكس از مردان نماز نكرده بود و آن­گاه كه بزرگسال شد هرگز عملى كودكانه وكوتاهى و لغزشى از او سر نزد. دانا به دين خدا و دانا به حدود الهى و صاحب انديشه­اى استوار و صبرى زيبا و پاكدامنى ديرينه».

از این خطبه مالک اشتركه در تشویق مردم به جنگ با معاویه ایراد نموده است به­دست مى­آید كه در آن زمان­ها سخنى از جانشینى على مطرح نبوده است و اگر على از جانب خدا جانشین پیامبر بود و پیامبر اعلام نموده بود كسانى كه به نفع على مردم را تشویق به جنگ با معاویه مى­نمودند جانشینى او را ذكر مى­نمودند.

دیگر این­كه در جنگ­هاى جمل و صفین برخى از شیعیان در حق بودن جهادشان شک داشتند و جنگ نمى­نمودند تا اینكه اتفاقى مى­افتاده و حدیثى از پیغمبر را كه شنیده بودند به وقوع مى­پیوسته و در نتیجه حق بر آنها روشن مى­گشته و دركارزار وارد مى­شدند. مثلاً بعد از قتل عمار ولوله­اى در سپاه شام و در سپاه على مى­افتد و معاویه از این جریان نگران مى­شود([[1]](#footnote-1)) زیرا مردم این حدیث را به خاطر داشتند كه پیغمبر فرموده بود: «تقتلك الفئة الباغية» یعنى: «(اى عمار)، تو را مردمان ستم پيشه مى­كشند».

و در كتب تاریخ مشاهده مى­نماییم كه برخى از افراد همچون خزیمه بن ثابت كه در لشكر على بوده و براى جنگ نمودن تردید داشته به محض كشته شدن عمار وارد معركه مى­شود و مى­جنگد تا کشته مى­شود([[2]](#footnote-2)).

و همچنین خزیمه كسى بود كه در جنگ جمل نیز حضور داشت ولى دست­ به شمشیر نمى­برد و همچنین ابوالهیثم بن التیهان تا در صفین عمار كشته نشده بود دست به شمشیر نبرد ولى به محض كشته شدن عمار وارد معركه مى­شود و بالاخره كشته مى­شود([[3]](#footnote-3)). زیرا این حدیث را شنیده بود كه پیغمبر فرموده بود: «عمار را گروه ستم پیشه مى­كشند».

از این مطلب به دست مى­آید كه در آن زمان­ها حدیث كشته شدن عمار در ذهن شیعیان بیش­تر از جانشینى على جاى داشته است و یا به عبارتى على اصلاً از سوى خداوند جانشین پیامبر نبوده است. و روایات و دلایل بیشترى وجود دارد كه براى رعایت اختصار از ذكر آنها خودداری مى­نماییم.

وقتى على بن ابى­طالب از جانب خدا جانشین پیامبر نشده است معلوم است كه فرزندان او نیز از جانب خداوند جانشین او نمى­باشند و لذا در كتاب مروج الذهب مسعودى كه از تواریخ شیعه است مشاهده مى­نماییم كه بعد از ضربت خوردن على، شیعیان نزد وى مى­روند و مى­گویند: «اى امیرمؤمنان، اگر تو را از دست دهیم و امید است ازدست ندهیم، با حسن بیعت كنیم؟

گفت: نه دستور مى­دهم و نه منع می­كنم. شما بهتر مى­دانید».

و این نشان مى­دهدكه در آن زمان­ها، 12 امامى براى شیعیان مشخص نبوده است.

و همچنین در اصول كافى «كتاب الحجة» «باب الاشاره والنص على ابى الحسن الرضا» آمده است.

«احمد بن مهران عن محمّد بن على عن ابي على الخزار عن داود بن سليمان قال: قلت لابى ابراهيم: اني اخاف ان يحدث حدث ولا القاك فاخبرني من الامام بعدك؟ فقا­ل: ابنى فلان يعنى ابا الحسن». یعنى: «داود بن سليمان گويد: به موسى بن جعفر عرض كردم: مى­ترسم پيش آمدى کند و من شما را نبينم. بفرماييد: امام بعد از شما كيست؟ فرمود: فلان پسرم يعنى ابوالحسن».

و در مورد حضرت صادق - حتى اصحاب خاص آن حضرت نیز امام بعد از او را نمى­شناختند من­جمله «ابوحمزه ثمالى» كه از اصحاب خاص آن حضرت بوده امام بعد از حضرت صادق را نمى­شناخته است چنان كه در كتاب [خرائج راوندى: صفحه 328 و كتاب بحارالانوار: چاپ اسلامیه جلد 47 صفحه 251] آمده: چون وفات حضرت صادق را از اعرابى شنید صیحه زد و دست بر زمین كوبید وآن گاه از اعرابى پرسید شنیدى وصیتى كرده باشد؟ اعرابى گفت او به فرزندش عبدالله و فرزند دیگرش موسى و به منصور دوانیقی وصیت كرده و آن­گاه ابوحمزه گفت: «الحمدلله الذى لم يضلنا».

دیگر از اصحاب خاص آن حضرت «محمّد بن على الاحول» معروف به مؤمن الطاق است و او با همه ارادتى كه به حضرت صادق داشته امام بعد از او را نمى­شناخته است چنان كه دركتاب «خرائج راوندى» صفحه 330 و كتاب «بحار الانوار» جلد 47 صفحه 262 از هشام بن سالم روایت مى­كند كه گفت:

«پس از وفات حضرت صادق، من و ابو جعفر احول (مؤمن الطاق) در مدینه بودیم و مردم پیرامون عبدالله بن جعفر (پسر حضرت صادق) اجتماع كرده بودند بدین عنوان كه وى امام بعد ازپدرش مى­باشد پس من و مؤمن الطاق بر او وارد شدیم و از آن جهت كه مردم در روایت آورده­اند كه امر امامت با پسر بزرگ­تر است مادامى كه در او عیبى نباشد ما از او مسائلى پرسیدیم كه از پدرش مى­پرسیدم پس از او سؤال كردیم كه زكات در چقدر واجب مى­شود؟

عبدالله گفت: در هر دویست درهم پنج درهم.

گفتیم: در صد درهم چقدر؟

گفت: دو درهم و نیم.

گفتیم: به خدا سوگند، مرجئه هم چنین چیزى نمى­گویند (عبدالله متهم بود كه در مذهب مرجئه است) پس عبدالله دست خود را به سوى آسمان بلند كرد و گفت به خدا سوگند من نمى­دانم مرجئه چه می­گویند.

پس از نزد او بیرون آمدیم در حالى كه سرگردان بودیم و نمى­دانستیم به كجا روى آوریم؟ من و ابوجعفر احول در گوشه­اى ازكوچه­ها نشستیم و نمى­دانستیم كه چه كسى را قصد كنیم و به كجا روى آوریم؟ و می­گفتیم «الى الـمرجئه؟ الي القدريه؟ الى الزيديه؟ الى الخوارج....».

پس شخصى چون مؤمن الطاق و هشام بن سالم كه ندانند امام بعد از حضرت صادق كیست یكى از دلایلى است كه مى­رساند خداوند 12 امامى را از جانب خود معین ننموده است و لذا دركتاب «فرق الشيعة» كه از كتب معتبر شیعه است در صفحه 99 و بعد ترجمه «محمّدجواد مشكور» مشاهده مى­نماییم كه بعد از فوت حضرت صادق، شیعیانش شش دسته شده­اند:

گروهى از ایشان گفتند كه جعفر بن محمّد زنده است و نمرده و نمیرد.

گروهى گفتند كه پس از جعفر بن محمّد، پسرش اسماعیل بن جعفر امام بود.

و مرگ اسماعیل را در زمان پدرش انكار كرده گفتند این سیاستى بود كه پدرش ساخته و از بیم مردمان او را پنهان كرده است.

گروه سوم گفتند كه پس از جعفر بن محمّد، نوه او محمّد بن اسماعیل كه مادرش كنیز بود امام است، زیرا در روزگار جعفر بن محمّد، پسرش اسماعیل بدان كار نامزد بود و چون درگذشت، جعفر، پسر او محمّد را جانشین خود ساخت، امامت حق محمّد است و به جز او دیگرى را شایسته نیست.

گروه چهارم از یاران جعفر بن محمّد گفتند: پس از وى پسرش محمّد بن جعفر كه مادرش كنیز بود و حمیده نام داشت امام است باید دانست كه موسى و اسحاق دو پسر دیگر جعفر با محمّد از یک مادر بودند.

آورده­اند كه محمّد بن جعفر در هنگام كودكى روزى به نزد پدر آمد همچنان كه به سوى او مى­دوید دامن جامه­اش پاى­گیر او شد و با روى به زمین خورد پدر او را از زمین بلند كرده بوسه بر سر و روى او داد و خاک از چهره بزدود و گفت: از پدرم شنیدم كه گفت اگر تو را فرزندى باشد كه مرا مانند، نام من به روى او بگذارید زیرا او به مانند من و پیغمبر است و بر سنت او مى­باشد. این دسته امامت را در محمّد بن جعفر (ملقب به دیباج) و فرزندانش دانند و به نام پیشواى خود یحیى بن ابى سمیط، سمیطیه نامیده شده­اند.

گروه پنجم گفتند كه پس از جعفر بن محمّد، پسرش عبدالله بن جعفر (ملقب به افطح) امام است چون وى در هنگام مرگ پدر مهترین فرزند او بود و در مجلس آن حضرت مى­نشست دعوى امامت و جانشینى پدر كرد. پیروان او حدیثى از ابوعبدالله جعفر بن محمّد روایت كرده­اند كه گفته است امامت در بزرگترین فرزند امام است. از این رو بسیاری از کسانی که پیش از این به امامت جعفر بن محمّد قائل بودند به پسرش عبدالله گراییدند.

گروه ششم از ایشان گفتند كه (پس از جعفر بن محمّد) پسرش موسى بن جعفر امام است. بارى، گروهى كه به موسى بن جعفر گرویده بودند با وى خلاف نجسته و تا بار دوم كه به زندان افتاد به امامت او استوار ماندند، اما از آنگاه كه به زندان افتاد در كار او اختلاف كرده درباره­ امامت او درگمان شدند؛ چون در زندان هارون الرشید درگذشت، بر پنج دسته گردیدند...

در این فصل از كتاب، بیشتر از كتب شیعه دلیل آوردیم و از كتب اهل سنت نیز به دست مى­آید كه در آن زمان­ها، 12 امامى معین نبوده است. در فرق الشيعة نوبختى و برخى دیگر از كتب شیعه نشان داده شده است كه بعد از فوت هر امامى از امامان شیعیان، شیعیان سرگردان شده و به دنبال یافتن جانشینى براى آن امامشان بوده­اند.

علاوه بر این روایات و دلایلى كه ما، در این فصل از كتاب براى اثبات مدعاى خود آوردیم، روایات و دلایل دیگرى نیز در تأیید ادعاى ما وجود دارد كه براى رعایت اختصار از ذكر آنها خوددارى مى­نماییم. و در فصل پرسش و پاسخ در این كتاب، سؤالاتى را درباره امامت مطرح نموده­ایم و به آنها پاسخ گفته­ایم كه خوانندگان گرامى مى­توانند به آن فصل مراجعه نمایند.

عـزادارى

یكى از بزرگ­ترین مصیبت­ها در تاریخ بشریت، رحلت پدر مسلمانان، حضرت ابراهیم است. خداوند در آیه 78 سوره حج ابراهیم را پدر مسلمانان نام نهاده است و فرموده است:

﴿وَجَٰهِدُواْ فِي ٱللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِۦۚ هُوَ ٱجۡتَبَىٰكُمۡ وَمَا جَعَلَ عَلَيۡكُمۡ فِي ٱلدِّينِ مِنۡ حَرَجٖۚ مِّلَّةَ أَبِيكُمۡ إِبۡرَٰهِيمَۚ هُوَ سَمَّىٰكُمُ ٱلۡمُسۡلِمِينَ مِن قَبۡلُ وَفِي هَٰذَا لِيَكُونَ ٱلرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيۡكُمۡ وَتَكُونُواْ شُهَدَآءَ عَلَى ٱلنَّاسِۚ فَأَقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتُواْ ٱلزَّكَوٰةَ وَٱعۡتَصِمُواْ بِٱللَّهِ هُوَ مَوۡلَىٰكُمۡۖ فَنِعۡمَ ٱلۡمَوۡلَىٰ وَنِعۡمَ ٱلنَّصِيرُ ٧٨﴾ [الحج: 78].

یعنى: «و در راه خدا چنان كه حق جهاد (در راه) اوست جهاد کنید اوست كه شما را برگزیده و در دین بر شما سختی قرار نداده است، آیین پدرتان ابراهیم (نیز چنین بوده است) او (خدا) بود كه قبلاً شما را مسلمان نامیده و در این (قرآن نیز همین مطلب آمده است)...».

با این كه ابراهیم پدر امت اسلام و مسلمانان است ولى پیامبر در سالگرد فوتش براى او مجلس سالگردى برقرار نكرده و سینه نزده و روضه­خوانى بر پا ننموده است، زیرا این اعمال مشركان و بت­پرستان بوده و با تعالیم توحیدى مغایر بوده است.

پیامبر اسلام در سالگرد فوت ابراهیم مجلس ختمى بر پا ننموده است و همچنین براى هیچ كدام از فرزندانش كه قبل از خودش رحلت نمودند مراسم روضه­خوانى و سینه­زنى بر پا ننموده است. ضربه­زدن به بدن و گونه­ها و خراشیدن چهره و فریاد واویلا كشیدن در هنگام مصیبت از سنت­هاى دوران جاهلیت بوده كه خداوند در قرآن از آن نهى نموده است.

شیخ كلینى در كتاب كافى به سند خود از ابوعبدالله صادق گزارش کرده است كه فرمود: «چون رسول خدا مكه را فتح نمود ابتدا مردان و سپس زنان به مكه آمدند تا با او بیعت كنند در آن هنگام خداى بزرگ این آیه شریفه را نازل نمود:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ إِذَا جَآءَكَ ٱلۡمُؤۡمِنَٰتُ يُبَايِعۡنَكَ عَلَىٰٓ أَن لَّا يُشۡرِكۡنَ بِٱللَّهِ شَيۡ‍ٔٗا وَلَا يَسۡرِقۡنَ وَلَا يَزۡنِينَ وَلَا يَقۡتُلۡنَ أَوۡلَٰدَهُنَّ وَلَا يَأۡتِينَ بِبُهۡتَٰنٖ يَفۡتَرِينَهُۥ بَيۡنَ أَيۡدِيهِنَّ وَأَرۡجُلِهِنَّ وَلَا يَعۡصِينَكَ فِي مَعۡرُوفٖ فَبَايِعۡهُنَّ وَٱسۡتَغۡفِرۡ لَهُنَّ ٱللَّهَۚ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ١٢﴾ [الـممتحنة: 12].

یعنى: «اى پیامبر، هنگامى كه زنان مؤمن به سویت آمدند تا با تو بیعت كنند كه هیچ چیز را شریک خدا نگیرند و دزدى نكنند و زنا نكنند و اولادشان را نكشند و بر كسى از پیش خود افترا نبندند و در هیچ كار نیكى از تو نافرمانى نكنند با آنها بیعت كن و براى ایشان از خدا آمرزش بخواه زیرا كه خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است».

در آن هنگام ام حكیم، دختر حارث ابن هشام كه همسر عكرمه فرزند ابى جهل بود، پرسید: اى رسول خدا، آن كار نیكى كه خدا به آن فرمان داده تا درباره آن از تو نافرمانی نكنیم كدام است؟

پیامبر فرمود: «لا تلطمن خداً ولا تخمشن وجهاً ولا تنتفن شعراً ولا تشققن جيباً ولا تسودن ثوباً ولا تدعين بويل». یعنى: «هیچ گاه ضربه بر گونه نزنيد و چهره را نخراشيد و مويى را نكنید و گريبانى را مدريد و جامه را سياه نكنيد و فرياد واویلا مكشيد».

«آن­گاه رسول خدا بدین شرایط با آنها بیعت كرد»، (فروع كافى كتاب النكاح، ج 5، ص 527، چاپ تهران).

شیخ كلینى به سند دیگرى از عمرو بن مقدام گزارش كرده كه گفت:

از ابوجعفر باقر شنیدم كه مى­گفت: آیا مى­دانید معناى این گفتار خداى تعالى چیست؟ «لا يعصينك في معروف» «در هيچ كار نيكى از تو نافرمانى نكنند».

پاسخ دادم: نه.

گفت: رسول خدا به فاطمه فرموده: «إذا أنا مت فلا تخمشى علیَّ وجها ولا تنشرى علىَّ شعرا ولا تنادي بالويل ولا تقيمى علیَّ رائحة». یعنى: «هنگامى كه من مُردم، گونه بر من نخراش و موى را پريشان مكن و فرياد واويلا بر مدار و نوحه­خوانى براى من بپا مكن».

سپس ابوجعفر باقر فرمود: «این است كار نیكى كه خداوند بزرگ دستور داده است». (فروع كافى كتاب النكاح، جلد 5، ص 527)

انسان وقتى عزیزى را از دست مى­دهد بى­اختیار ناراحت مى­شود لذا در كتاب «مسكن الفواد» ترجمه عباس دزفولى صفحه 90 مشاهده می­نماییم كه رسول خدا هنگامى كه یكى از فرزندانش به نام طاهر از دنیا مى­رود چشمان آن حضرت پر از اشک مى­شود اصحاب عرض مى­نمایند: یا رسول الله، گریه می­كنى؟

در جواب مى­فرماید: چشم مى­گرید و اشک جارى مى­شود و دل محزون مى­شود، ولى به خدا معصیت نمى­كنم یعنى سخنى كه سبب عصیان است گفته نمى­شود.

در زندگى پیامبر نمونه­اى یافت نمى­شود كه آن حضرت بعد از فوت كسى یا در حال تشییع جنازه كسى نوحه­خوانى كرده و یا سینه­زنى به راه انداخته باشد و لذا در روایات مشاهده مى­نماییم كه از نوحه و فریاد در هنگام تشییع جنازه نهى شده است.

در كتاب «مسكن الفواد» از ابن مسعود روایت مى­كند:

« قال رسول الله : لَيْسَ مِنَّا مَنْ ضَرَبَ الْخُدُودَ، وَشَقَّ الْجُيُوبَ». یعنى: «پیغمبر فرمودند: از ما نیست كسى كه در مصیبت به صورت خود بزند و جامه خود را چاک نماید».

و همچنین در همان كتاب، صفحه 95 آمده است:

«عن النبى انه نهى ان تتبع جنازه معهارنه». یعنى: «از پيامبر نقل شده كه حضرت نهى فرموده از تشييع جنازه­اى كه با آن نوحه و فرياد باشد».

در صفحه 96 از ام سلمه روایت مى­کند:

«عن ام سلمه ل، قالت: لـما مات أبو سلمة قلت: غريب وفى أرض غريبة لأبكين عليه بكاء يتحدث عنه فكنت قد تهيأت للبكاء إذ أقبلت امرأة تريد أن تساعدني واستقبلها رسول الله فقال: أتريدين أن تدخلي الشيطان بيتا قد أخرجه الله منه فكففت عن البكاء». یعنى: «هنگامى كه ابوسلمه (شوهر اولش) از دنیا رفت من با خود گفتم: در این سرزمین، من به این مصیبت گرفتار شدم گریه و عزادارى براى او بر پا مى­كنم كه زیبنده باشد و خود را براى آن آماده مى­كردم. اتفاقاً زنی كه نوحه­گر بود هم بر من وارد شد و مى­خواست مرا در آن مصیبت كمک کند. پیغمبر اكرم فرمود: آیا مى­خواهید دوباره شیطان را كه خداى تعالى از این خانه بیرون رانده است برگردانید؟ من با این جمله­ى رسول خدا از عزادارى خوددارى كردم».

و این روایت دلالت دارد بر این كه نوحه­سرایى در مصیبت، میدانى است براى وساوس شیطانى.

همچنین شیخ مفید در كتاب «ارشاد» آورده كه حضرت حسین به خواهرش زینـب فرمود: «يا أختي! إنی أقسمت عليک فابرى قسمى لا تشقی عَلَىَّ جيبا ولا تخمشى عَلَىَّ وجها ولا تدعى عَلَىَّ بالويل والثبور إذا أنا هلكت». یعنى: «اى خواهر جان، من تو را سوگند دادم تو به سوگند من وفادار باش؛ چون كشته شدم گريبان بر من چاک مكن و چهره مخراش و در مرگ من واويلا واثبورا مگو».

و همچنین شریف رضى در نهج البلاغه از حضرت على آورده كه فرمود:

«ينزل الصبر علىٰ قدر الـمصيبة ومن ضرب يده علىٰ فخذه عند مصيبته حبط عمله». [نهج­البلاغة: باب الـمختار من حكم اميرالـمؤمنين، شماره 144، چاپ بیروت]. یعنی: «صبر به اندازه مصیبت به انسان مى­رسد و كسى كه در مصیبت بر ران خود بكوبد اجرش تباه مى­شود».

كلینى در «كافى» نیز به سند خود از امام موسى بن جعفر آورده كه فرموده: «ضرب الرجل يده علىٰ فخذه عند الـمصيبة إحباط لأجره». [الفروع من الكافى: ج 3، ص 225]. یعنى: «مردى كه به هنگام مصيبت دست خود را بر رانش بكوبد موجب تباه كردن اجرش مى­شود».

و وظیفه مصیبت دیدگان این است كه طبق آیات 153 و 156 سوره بقره با صبر و نماز از خدا یارى جویند و بگویند ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّآ إِلَيۡهِ رَٰجِعُونَ﴾ [البقرة: 156].

و در صفحه 56 كتاب «مسكن الفواد» از یوسف بن عبدالله بن سلام نقل كرده كه پیغمبر هر وقتى شدت و مصیبتى بر خانواده­اش وارد مى­شد ایشان را امر مى­كرد به نماز خواندن و این آیه را قرائت مى­كرد ﴿وَأۡمُرۡ أَهۡلَكَ بِٱلصَّلَوٰةِ وَٱصۡطَبِرۡ عَلَيۡهَا﴾ [طه: 132]. یعنى: «امر كن خانواده­ات را به نماز و صبر را درباره آن بپذیر».

در صفحه 57 كتاب «مسكن الفواد» آورده است:

«عن جابر عن الباقر قا­ل: أشد الجزع الصراخ بالويل والعويل ولطم الوجه والصدر وجز الشعر ومن اقام النواحة فقد ترک الصبر ومن صبر و استرجع وحمدالله جل ذكره فقد رضى بما صنع الله و وقع اجره على الله ومن لم يفعل ذلك جرى عليه القضا و هو ذميم و احبط الله اجره». یعنى: «جابر بن عبدالله انصارى از امام باقر نقل كرده كه فرمود: سخت­ترين بى­تابى­ها فرياد به واويلا و ناله کشیدن و لطمه به صورت زدن و به سينه كوبيدن و موى کندن است كسانیكه جلسه نوحه­سرايى برپا مى­كنند صبر بر مصيبت نكرده­اند و كسانی كه صبر نکنند قضا و حكم الهى بر ايشان جارى مى­شود در حالى كه مذمومند و اجر ايشان ضايع شده است».

همچنین علماى قدیم امامیه به پیروى از قرآن و سنت رسول­خدا همگى اجماع كرده­اند بر آن­كه ضربه زدن بر بدن و چهره و نوحه­هاى باطل خواندن در هنگام اندوه و مصیبت همگى حرام­اند و خداوند این قبیل كارها را بر مسلمانان روا نشمرده است.

ابوجعفر طوسى دركتاب «مبسوط» می­نویسد: «البكاء ليس به اجماعا باس واما اللطم والخدش وجز الشعر و النوح فانه كله باطل محرم اجماعاً». [الـمبسوط: جلد 1، صفحه 189 چاپ تهران]. یعنى: «گريستن گناهى ندارد اما ضربه­زدن بر بدن و پیکر و چهره و خراشیدن و چيدن (يا تراشيدن مو به هنگام مصيبت) و نوحه­های باطل خواندن در هنگام اندوه و مصیبت همگی به اجماع فقها باطل و حرام­ شده‌اند».

و همچنین محمّد بن ادریس حلى دركتاب «السرائر» مى­نویسد: «البكاء ليس به باس واما اللطم والخدش وجز الشعر و النوح بالباطل فانه محرم اجماعا». [السرائر: جلد 1، ص 173، چاپ قم].

یعنى: «گريستن گناهى ندارد ولى ضربه­زدن بر پيكر و چهره و خراشيدن و چيدن يا (تراشيدن مو هنگام مصيبت) و نوحه­هاى باطل خواندن در هنگام اندوه و مصيبت همگى به اجماع فقها حرام شده­اند».

و همچنین شیخ محمّدحسین نجفى دركتاب «جواهر» مى­نویسد: «نعم لا يجوز اللطم وجز الشعر اجماعاً». [الجواهر: ج 4، ص 367، چاپ بيروت]. یعنى: «آرى، ضربه­زدن بر پيكر و چيدن موى براى مصيبت واردشده به اجماع فقها جایز نيست».

دیگر این كه مى­دانیم رحلت رسول گرامى اسلام مصیبت بزرگى براى مؤمنین است، با این وصف حتى یک آیه در قرآن نیامده كه در آن دستور داده شده باشد كه بعد از فوت پیامبر براى او روضه خوانى كنید و سینه­زنى به راه بیندازید.

و پیغمبر نیز براى شهداى جنگ بدر و جنگ احد و دیگر جنگ­ها سینه­زنی راه نینداخت و روضه­خوانى برپا نكرد و همان­گونه كه در آیه­ى قرآن و روایات مشاهد نمودید نوحه­سرایى و روضه­خوانى و سینه­زنى و قمه­زنى و از این قبیل كارها در اسلام نهى شده است.

ولى متأسفانه مشاهده شده است كه تا این تاریخ روضه­خوانى و سینه­زنى و مجالس سوگوارى در ایران روز بروز پر رونق­تر شده است و مداحان از هیچ بدعت و شرک و خرافاتى فروگذار نكرده­اند. امیدواریم این كتاب باعث آگاهى مردم و نجات افرادى باشد كه در شرک و خرافات غوطه­ور هستند و توشه­اى نیز براى آخرت ما باشد.

نذر و قربـانى در اسلام

نذر، عبارت از آن است كه كسى جهت انجام مقصودى كه از خدا خواسته با خداى خود شرط كند كه اگر حاجت وى برآید به عملى براى خدا اقدام نماید یا فعلى راترک كند.

مقدس اردبیلى در كتاب [زبده البيان: صفحه 493، چاپ الـمرتضوية] در تعریف نذر مى­گوید: «النذر هو عقد الـمرء عَلىٰ نفسه فعل شيئى من البر بشرط ولا ينعقد ذلك الا بقوله «لله عَلَىَّ كذا» ولا يثبت بغير هذا اللفظ». یعنى: «نذر، عبارت از عقدى است كه به وسيله آن، انسان چيزى را بر خود واجب مي­كند، البته از اعمال وكارهاى خوب و آنچه در جهت نيكى باشد با شرايط خاص و انعقاد شرعى آن با لفظ «براى خدا بر عهده من فلان نذر» مى­باشدكه با غير اين لفظ شرعاً منعقد نمى­شود»».

و در [وسائل الشيعة: جلد 16، كتاب النذر، ص 219] آمده است: «و عن محمّد بن يحيى عن احمد بن محمّد عن محمّد بن اسماعيل عن محمّد بن الفضيل عن ابى الصباح الكنانى قال: سالت ابا عبدالله رجل قال: عَلَىَّ نذر قال ليس النذر بشيئى حتى يسمى لله صياما او صدقه او هديا او حجا». یعنى: «(كنانى مي­گويد): از حضرت صادق درباره مردى كه بگويد بر من فلان نذر است سؤال نمودم، ايشان گفتند تا نام خدا را نبرد نذر صحيح نخواهد بود».

نذر از عبادات است و عبادات فقط باید براى خدا باشد و در قرآن مجید سوره مریم آیه 26 مشاهده مى­نماییم كه خداوند به مریم تعلیم مى­دهد كه به قومش بگوید:

﴿إِنِّي نَذَرۡتُ لِلرَّحۡمَٰنِ صَوۡمٗا فَلَنۡ أُكَلِّمَ ٱلۡيَوۡمَ إِنسِيّٗا﴾ [مریم: 26].

یعنى: «(اى مریم به قومت بگو) براى خداوند رحمان روزه (سكوت) نذر دارم پس امروز با بشرى سخن نگویم».

و از، لام اختصاص كه در این آیه بر سركلمه «رحمن» آمده به دست مى­آید كه نذر را بدون قید و شرط اختصاصاً براى خدا كرده و نذر براى غیرخدا شرک است.

ولى متأسفانه دیده مى­شود برخى از عوام براى حضرت عباس و حضرت حسین نذر مى­كنند در صورتى كه مى­دانیم نذر پیمانى است كه فقط با خداوند و براى او باید منعقد شود و اگر كسى براى غیر خدا نذر نماید مشرک مى­شود زیرا عبادت غیر خدا را نموده است. و علاوه بر این حضرت عباس و حضرت حسین كه از این جهان رحلت نموده­اند حضور ندارند تا صداى ما را بشنوند و یا ما را ببینند و اگر كسى بگوید آنها در همه جا حاضرند مشرک در صفت خدا كه حضور در همه جا است شده است. و ما در فصل اول این كتاب در این­باره بسى سخن رانده­ایم.

برخى از عوام بر روى شله زرد نذرى خود مى­نویسند «یا حسین» كه این كار آنها شرک در شرک است و مى­دانیم خداوند در سوره مائده آیه 3 فرموده كه از چیزهایى كه غیر از خداوند بر آنها بانگ زده شده است نخورید (چون شرک است) برخى از عوام گمان مى­نمایند كسى كه براى حسین گریه كند یا در روز عاشورا خرجى دهد حسین در روز قیامت شفیعش خواهد شد در صورتى كه طبق آیات قرآن در روز قیامت همه كارها به دست خدا است و هیچ كس در آن روز از خود اختیار و قدرتى ندارد و در فصل شفاعت گفتیم كه طبق آیات قرآن، پیامبر نیز براى نجات كسانى كه مستحق آتش مى­شوند كارى نمى­تواند بكند.

خداوند در آیه 35 سوره آل عمران از نذر سخن مى­گوید و مى­فرماید:

﴿إِذۡ قَالَتِ ٱمۡرَأَتُ عِمۡرَٰنَ رَبِّ إِنِّي نَذَرۡتُ لَكَ مَا فِي بَطۡنِي مُحَرَّرٗا فَتَقَبَّلۡ مِنِّيٓۖ إِنَّكَ أَنتَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡعَلِيمُ ٣٥﴾ [آل‌عمران: 35].

یعنى: «همسر عمران گفت: پروردگارا، آنچه در شكم خود دارم براى تو نذر مى­کنم تا آزاد شده باشد، پس از من قبول كن همانا تویى شنواى دانا».

در این آیه مشاهده مى نماییم كه همسر عمران مستقیماً خدا را ندا مى­نماید و مى­گوید خدایا براى تو نذركردم و مى­گوید خدایا از من قبول كن و در آخر مى­گوید همانا تویى شنواى دانا. نذر پیمانى است بین مخلوق و خالق و باید براى خدا باشد و خداست كه نذر را قبول مى­كند و خداست كه در همه جا حاضر است و به اسرار دل همه آگاه است و شنواست.

نذر از عبادات است و باید براى خدا باشد. نذر پیمانى است بین مخلوق و خالق و اگركسى انبیاء و شهدا را نیزمانند خدا در همه جا حاضر و ناظر بداند و با آنها پیمان نذر ببندد به دو شرک مبتلا مى­گردد: یكى این كه نذر را كه از عبادات است و باید براى خدا باشد براى غیر از خدا قرار مى­دهد.

دوم این كه صفت خدایى را كه حاضر بودن در همه جا و آگاه بودن به هر چیز است را به مخلوق مى­دهد.

یكى دیگر از اقسام شرک، ذبح و قربانى براى غیر خداست و ذبح و قربانى باید براى خدا باشد و نام غیر خدا در وقت ذبح و نحر ذكر نشود.

خداوند در آیه 173 سوره بقره مى­فرماید:

﴿إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيۡكُمُ ٱلۡمَيۡتَةَ وَٱلدَّمَ وَلَحۡمَ ٱلۡخِنزِيرِ وَمَآ أُهِلَّ بِهِۦ لِغَيۡرِ ٱللَّهِ﴾ [البقرة: 173].

یعنى: «حرام كرده است بر شما مردار را و خون را و گوشت خوک را و آنچه را كه در وقت قربانى بر آن غیر خدا بانگ بردارند...».

و منظور از ﴿مَآ أُهِلَّ بِهِۦ لِغَيۡرِ ٱللَّهِ﴾ در این آیه این است كه مشركان به نام بت­ها و معبودهاى غیر خدا قربانى مى­كردند و در موقع قربانى مى­گفتند: «اى بت، این گوسفند را به نذر تو قربانى مى­كنیم و به واسطه تو به خدا تقرب مى­جوییم».

قربانى باید براى خدا باشد و در هنگام قربانى نمودن نام خدا هم برده شود و اگر براى خدا نباشد ولى در موقع قربانى نام خدا هم برده شود باز هم شرک خواهد شد.

خداوند در آیه 162 سوره انعام مى­فرماید:

﴿قُلۡ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحۡيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ١٦٢﴾ [الأنعام: 162].

یعنى: «بگو نماز و قربانی و زندگى و مرگم براى خدایى است كه پروردگار جهانیان است».

حكمت قربانى این است كه براى خدا قربانى كنند و نام خدا را در موقع قربانى كردن ببرند و اغنیا براى رضاى خدا از گوشت قربانى به مستمندان بدهند.

خداوند در آیات36 و 37 سوره حج مى­فرماید:

﴿وَٱلۡبُدۡنَ جَعَلۡنَٰهَا لَكُم مِّن شَعَٰٓئِرِ ٱللَّهِ لَكُمۡ فِيهَا خَيۡرٞۖ فَٱذۡكُرُواْ ٱسۡمَ ٱللَّهِ عَلَيۡهَا صَوَآفَّۖ فَإِذَا وَجَبَتۡ جُنُوبُهَا فَكُلُواْ مِنۡهَا وَأَطۡعِمُواْ ٱلۡقَانِعَ وَٱلۡمُعۡتَرَّۚ كَذَٰلِكَ سَخَّرۡنَٰهَا لَكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تَشۡكُرُونَ ٣٦ لَن يَنَالَ ٱللَّهَ لُحُومُهَا وَلَا دِمَآؤُهَا وَلَٰكِن يَنَالُهُ ٱلتَّقۡوَىٰ مِنكُمۡۚ كَذَٰلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمۡ لِتُكَبِّرُواْ ٱللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَىٰكُمۡۗ وَبَشِّرِ ٱلۡمُحۡسِنِينَ ٣٧﴾ [الحج: 36-37].

یعنى: «و شتران را براى شما از (جمله­ى) شعائر خدا قرار دادیم درآنها براى شما خیر است. پس نام خدا را بر آنها در حالى كه برپاى ایستاده­اند ببرید و چون به پهلو غلتیدند از آنها بخورید و به تنگ­دست و بینوا بخورانید این­گونه آنها را براى شما رام كردیم تا كه شكرگزار باشید (36) هرگز گوشت­ها و خون­هاى آنها به خدا نخواهد رسید ولى تقواى شما است كه به او مى­رسد این­گونه خداوند آنها را براى شما رام كرد تا خدا را به پاس آن كه شما را هدایت نموده به بزرگى یاد كنید و نیكوكاران را مژده بده (37)».

برخى از عوام جلوى ماشین و یا جلوى عروس و حاجى و یا جلوى جسد میت قربانى مى­كنندكه این اعمال بدعتى در اسلام مى­باشد. و دكتر شهابى كه از استادان شیعه مذهب مى­باشد دركتاب «ادوار فقه» جلد دوم، صفحه 205، در این­باره مى­نویسد: «از جمله­ى «ما اهل لغير الله به» با دقتى چنان به نظر مى­رسد كه كشتارهاى به عنوان جلو پاى مسافر یا عروس یا داماد و امثال اینها اهلال برای غیر خدا باشد و لو ذكر نام خدا هم درموقع ذبح بشود و شایدكه «اهل لغير الله به» را با اسم «ذكر اسم الله عليه» نسبت عموم و خصوص من­وجه باشد پس حلالى و مذكى موقعى است كه اهلال براى خدا و ذكر نام خدا هم با آن باشد و اگر نام خدا باشد و اهلالى براى غیر خدا باشد یا اهلال براى خدا باشد و نام خدا (بسم الله) گفته نشد در تذكیه اشكال و لااقل مشكوک خواهد بود».

شیخ صدوق دركتاب «معانى الاخبار» و بیهقى از زهرى و او از رسول خدا روایت كرده است: «إنه نهى عن ذبائح الجن قا­ل: وذبايح الجن أن يشترى الدار أو يستخرج العين وما أشبه ذلک فيذبح لها ذبيحة للطيرة وكانوا فى الجاهليه يقولون إذا فعل ذلك لن يضر أهلها الجن فأبطل ذلك ونهى».

یعنى: «(پيغمبر) ازقرباني­هاى جن نهى فرمود و مراد از قربانى جن اين است كه كسى خانه­اى مى­خرد يا چشمه­اى احداث مي­کند براى رفع تشام گوسفندى بكشد. در جاهليت مي­گفتند اگر گوسفندى در وقت خريدن خانه يا احداث چشمه قرباني شود اهل آن خانه و چشمه از آزار جن در امان خواهند ماند. رسول گرامى اسلام اين كارها را باطل و نهى فرمود».

قربانى باید برای خدا و با نام خدا باشد و قربانى براى غیر خدا شرک می­باشد.

استخـاره

یكى از خرافاتى كه در جامعه­ى ما ایران، به اسم اسلام رایج است و در واقع برخلاف اسلام مى­باشد، استخاره است، چه بسا از افرادى كه در اثر استخاره نمودن با قرآن و یا تسبیح و خوب و یا بد آمدن، راهى را به پیروى استخاره پیموده­اند كه به زیان خودشان و خانواده و جامعه­شان بوده است.

در گوشه­ى مسجدى فرادا نماز مى­خواندم و عده­اى در آن طرف مسجد در حال خواندن نماز جماعت بودند. بعد از تمام شدن نماز جماعت شنیدم خادم مسجد با صداى بلند به پیش نماز گفت: «خانمى مى­خواهد برایش استخاره كنید» پیش­نماز هم قرآن را باز نمود و بعد از مدتى گفت: «خیر است انشاءالله».

در ایران روزانه هزارها استخاره انجام مى­شود و برخى كه معتقد به استخاره هستند راه زندگیشان را به گمان خود به وسیله استخاره پیدا مى­كنند. در صورتى كه خداوند در هیچ جاى قرآن نفرموده است كه راه زندگى خود را با فال­زدن به قرآن و یا تسبیح و نظایر آن معلوم كنید، بلكه فرموده كه مؤمنین در كارها عقل خود را به كار اندازند و با یكدیگر مشورت نمایند.

خداوند در قرآن یكى از صفات مؤمنین را مشورت نمودن با یكدیگر بیان نموده است. و در سوره شورى، آیه 38 مى­فرماید:

﴿وَٱلَّذِينَ ٱسۡتَجَابُواْ لِرَبِّهِمۡ وَأَقَامُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَأَمۡرُهُمۡ شُورَىٰ بَيۡنَهُمۡ وَمِمَّا رَزَقۡنَٰهُمۡ يُنفِقُونَ ٣٨﴾ [الشوری: 38].

یعنى: «مؤمنین كه قبول نمودند فرمان پروردگار خود را و بر پا داشتند نماز را، كارشان میانشان با مشورت انجام شود و از آن چه ایشان را روزى دادیم انفاق نمایند».

خداوند در قرآن انسان­ها را به تعقل و تفكر امر نموده است و در بیش از پنجاه آیه از قرآن سفارش به تعقل و تفكر وجود دارد و حتى در آیه 100 سوره یونس كسانى را كه تعقل نمى­كنند پلید نامیده است و مى­فرماید:

﴿وَيَجۡعَلُ ٱلرِّجۡسَ عَلَى ٱلَّذِينَ لَا يَعۡقِلُونَ﴾ [یونس: 100].

یعنى: «... (خداوند) پلیدى را بركسانى كه تعقل نمى­كنند قرار مى­دهد».

و در آیه 22 سوره انفال مى­فرماید:

﴿إِنَّ شَرَّ ٱلدَّوَآبِّ عِندَ ٱللَّهِ ٱلصُّمُّ ٱلۡبُكۡمُ ٱلَّذِينَ لَا يَعۡقِلُونَ ٢٢﴾ [الأنفال: 22].

یعنى: «همانا بدترین جنبندگان در نظر خدا آن كر و لال­هایى هستند كه عقل خود را به كار نمى­اندازند».

از این آیات و برخى دیگر از آیات قرآن به دست مى­آید كه مؤمنین باید در كارها تعقل نمایند و با یكدیگر مشورت نیز بنمایند.

دیگر این كه خداوند در آیه 90 سوره مائده به «ازلام» اشاره نموده است و فرموده «ازلام» از عمل شیطان است از آن دورى نمایید و همچنین در آیه 3 سوره مائده نیز از «ازلام» به بدى یاد نموده است و در تفسیر «مجمع البيان» كه از تفاسیر شیعى است و در تفسیر طبرى و برخى دیگر از تفاسیر در ذیل آیه 3 سوره مائده گفته­اند: « (ازلام) تیرهایى بوده كه مشركین دوران جاهلیت بر روى بعضى از آنها نوشته بودند «امر ربى» (پروردگارم امر نمود) و بر روى برخى از تیرها نوشته بودند «نهانى ربى» (پروردگارم نهى نمود) و بر روى بقیه آن تیرها چیزى نمى­نوشتند و تیرها را در قدحى ریخته و هنگامى كه مى­خواستند به مسافرت بروند و یا كار مهمى را انجام دهند قدح را تكان مى­دادند و تیرها را مخلوط مى­كردند و دستشان را داخل قدح مى­بردند اگر تیرى بیرون مى­آمد كه بر روى آن نوشته شده بود «امر ربى» آن كار را انجام مى­دادند مثلاً اگر مى­خواستند به مسافرت بروند به مسافرت مى­رفتند و اگر بر روى تیرى كه از قدح بیرون مى­آوردند نوشته شده بود «نهانى ربى» آن كار را انجام نمى­دادند و اگر بر روى تیرى كه از قدح بیرون مى­آوردند چیزى نوشته نشده بود مخیر بودند كه آن كار را انجام دهند و یا انجام ندهند و یا در برخى از مواقع آن تیرى را كه روى آن چیزى نوشته نشده بود دوباره به قدح مى­انداختند و استخاره مى­نمودند» و در آیه 90 سوره مائده مشاهده مى­نماییم كه خداوند این عمل مشركین را نیز عمل شیطانى دانسته است و مى­فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِنَّمَا ٱلۡخَمۡرُ وَٱلۡمَيۡسِرُ وَٱلۡأَنصَابُ وَٱلۡأَزۡلَٰمُ رِجۡسٞ مِّنۡ عَمَلِ ٱلشَّيۡطَٰنِ فَٱجۡتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ ٩٠﴾ [المائدة: 90].

یعنى: «اى كسانی که ایمان آورده­اید همانا شراب و قمار و بت­ها و«ازلام» پلید است و از عمل شیطان است پس ازآنها اجتناب كنید شاید كه رستگار گردید».

در اصول كافى باب «فضل قرآن» از حضرت صادق روایت كرده است «لا تتفال بالقرآن». یعنى: «تفأل به قرآن نزن». یعنى: «قرآن را كتاب فال قرار مده». يعنى: «با قرآن استخاره نكن».

متأسفانه در زمان ما، نه تنها با قرآن استخاره مى­كنند بلكه با تسبیح نیز استخاره‌مى­نمایند.

داستان جالب از استخاره

آقاى دستغیب یكى از علماى شیعه دركتاب استعاذه (پناهندگى به خدا) در صفحات 147 و 148، داستانى نقل كرده كه آن را در اینجا مى­آوریم:

«در اصفهان یكى از اعلام به مرض حصبه مبتلا شد، پس از مداوا و اوان پرهیز بود كه باید مخصوصاً از زیاده­روى در خوراک پرهیز كند وگرنه حصبه عود مى­كند.

یكى از اعیان اصفهان از علما از آن جمله ایشان دعوت مى­كند سفره رنگین را پهن مى­كنند در آن انواع خوراكى­ها موجود بود. در این حال این بزرگوار مردد مى­شود چه كند؟ اگر نخورد به خودش سخت مى­گذرد و هم به صاحب­خانه برمى­خورد و اگر بخورد خوف ضرر است. بالاخره با قرآن مجید استخاره كرد آیه شریفه: ﴿ثُمَّ كُلِي مِن كُلِّ ٱلثَّمَرَٰتِ...﴾ آمد كه مضمونش آن است كه وحى تكوینى به زنبور عسل رسید كه « از هر میوه بخور...» این بزرگوار هم فوراً آستینش را بالا زد و از انواع خوردنی­ها مشغول شد، خوردنى آن هم چه خوردنی، كسى كه چند روز در پرهیز بود حالا به چنین سفره رنگینى رسیده اجمالاً در همان مجلس نعش­كش آوردند و او را بیرون بردند و آخرش همان سفره به قیمت جانش تمام شد».

استخاره نمودن علامه طباطبایی

سید محمّد حسین حسینى تهرانى، معروف به علامه حسینى كه یكى از شاگردان علامه طباطبایى، صاحب تفسیرالمیزان است دركتاب «مهر تابان» از انتشارات باقرالعلوم در صفحات 60 و 61 درباره استخاره علامه طباطبایى مى­نویسد:

«و به همین علت مهاجرت علامه طباطبایى به قم و تحمل این همه مشكلات و دورى از وطن مألوف براى احیاى امر معنویت و اداى رسالت الهى در نشر و تبلیغ دین و رشد افكار طللاب و تصحیح عقاید حقه نشان دادن راه مستقیم تهذیب نفس و تزكیه و اخلاق و طهارت و تشرف به لقاءالله و ربط با عالم معنى مى­باشد. چنان چه آن فقید سعید فرمودند: وقتى از تبریز به قم آمدم و درس اسفار را شروع كردم و طلاب بر درس گرد آمدند و قریب به یک­صد نفر در مجلس حضور پیدا كردند حضرت آیت الله بروجردى رحمة الله علیه اولاً دستور دادند شهریه طلابى را كه به درس اسفار مى­آمدند قطع کنند بر همین اساس چون خبر آن به من رسید متحیر شدم كه خدایا چه كنم؟ اگر شهریه طلاب قطع شود این افراد بى­بضاعت كه از شهرهاى دورآمده­اند و فقط ممر معاش آنها شهریه است چه كنند؟ و اگر به خاطر شهریه، اسفار را ترک كنم لطمه به سطح علمى و عقیدتی طلاب وارد مى­آید. من همین طور در تحیر به سر مى­بردم تا بالاخره یک روز كه به حال تحیر بودم و در اتاق منزل از دور كرسى مى­خواستم برگردم چشمم به دیوان حافظ افتاد كه روى كرسى اتاق بود آن را برداشتم و تفأل زدم كه چه كنم؟ آیا تدریس اسفار را ترک كنم یا نه؟ این غزل آمد:

|  |
| --- |
| من نه آن رندم كه ترک شاهد و ساغركنم |
| محتسب داند كه من اين كارها كمتر كنم |
| من كه عيب توبه­كاران كرده باشم بارها |
| توبه از مى وقت گل ديوانه باشم گركنم |
| چون صبا مجموعه گل را به آب لطف شست |
| كج دلم خوان گر نظر بر صفحه دفتر كنم |
| عشق دردانه است و من غواص و دریا ميكده |
| سر فرو بردم در آنجا تا كجا بر سر كنم |
| لاله ساغرگير و نرگس مست و بر ما نام فسق |
| داورى دارم بسى يا رب كه را داور كنم |

بارى، دیدم عجیب غزلى است این غزل مى­فهماند كه تدریس اسفار لازم و ترک آن در حكم كفر سلوكى است».

خواننده گرامى، علامه طباطبایى براى این كه ببیند كتاب اسفار را درس بدهد و یا درس ندهد به كتاب حافظ تفأل زده و غزلى آمده و نتیجه گرفته است كه باید كتاب اسفار را درس بدهد. آخر دركجاى قرآن گفته شده كه براى پیدا نمودن راه به كتاب حافظ تفأل بزنید؟ در قرآن فال زدن به قرآن نهى شده است چه برسد به دیوان حافظ با آن غزل­هایش. قرآن را باید مطالعه نمود و معنى آن را فهمید و در زندگى به كار برد. باز نمودن قرآن و آیه­اى آمدن و از آن نتیجه گرفتن كه خوب است یا بد، عملى شیطانى و توهین و بازى گرفتن آیات قرآن است و دروغ بستن به خداست كه از بزرگ­ترین گناهان است؛ چه برسد به دیوان حافظ كه شاعرى آن را نوشته است.

چون در جامعه ما ایران، برخى از افراد معتقد به فال حافظ هستند و علاقه­اى به اشعار حافظ دارند بد نیست مختصرى درباره حافظ و دیوانش سخن برانیم.

حافظ با این كه حافظ قرآن بوده و حفظ داشتن قرآن خوب است، ولى متأسفانه عامل به قرآن نبوده است و به بى­راهه رفته است كه این گمراهى­ها در اشعارش پیداست. درباره توبه مى­گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به قصد توبه سحر گفتم استخاره كنم |  | بهار توبه شكن مى­رسد چه چاره كنم؟ ج |

گمراهى حافظ در این شعر نمایان است و احتیاج به توضیح ندارد. حافظ یک انسان سرگردانى بوده كه نان را به نرخ روز مى­خورده گاهى خود را مسلمان نشان مى­داده گاهى منكر دین مى­شده. به قضا و قدر معتقد بوده و مداح پادشاهان ظالم بوده و هدفش از مداحى نمودن، گرفتن پول از پادشاهان بوده است.

حافظ مى­گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بدین شعر تر شیرین ز شاهنشه عجب دارم |  | كه سر تا پاى حافظ را چرا در زر نمى­گیرد |

حافظ درباره سلطان اویس مى­گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| من از جان بنده سلطان اویسم ج |  | اگر چه یادش از چاکر نباشد ج |

حافظ درباره سلطان منصور مى­گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| شاه منصور واقف است كه ما |  | روی همت به هر که بنهیم |
| دشمنان را ز خون كفن سازیم |  | دوستان را قباى فتح دهیم |
| وام حافظ بگو كه باز دهند |  | كرده­اى اعتراف و ما گُوَهیم |

حافظ از تیمور كه كشنده شاه منصور بود در دیوانش تجلیل كرده در صورتى كه مى­دانیم كه تیمور چقدر بى­رحم و خونخوار بود.

خلاصه این كه حافظ در دیوانش از بیش از بیست شاه و وزیر تعریف نموده است. حافظ نه تنها از پادشاهان زمان خود تعریف نموده بلكه از گبرانى كه در زمان او نبوده­اند تعریف نموده است؟ مثلاً خسرو پرویز كه نامه پیغمبر را پاره نمود و از ایران براى دستگیرى و كشتن آن حضرت مأمور فرستاد.

حافظ در مدح خسرو پرویز مى­گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بده ساقى آن مى كه عكسش ز جام |  | به كیخسرو و جم فرستد پیام |
| روان بزرگان ز خود شاد كن |  | ز پرویز و از باربُد یاد كن |

این شعر نه تنها تعریف از كفار زمان پیغمبر یعنى خسرو پرویز و گبرانى چون كیخسرو و جم است بلكه در شعر گفته است «روان بزرگان زخود شاد كن، ز پرویز و از باربد یاد كن».

و ما در فصل اول این كتاب ثابت نمودیم كه كسانى كه از این جهان مى­روند بعد از مرگشان از دنیا غافلند و روحشان از كارهایى كه در این جهان انجام مى­شود آگاه نیست.

حافظ در تعریف از «مى» مى­گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ساقیا برخیز و در ده جام را |  | خاک بر سر كن غم ایام را |
| ساغر مى بر كفم نه تازه بر |  | بر كشم این دلق ازرق فام را |

برخى مى­گویند منظور از «مى»، در دیوان حافظ «مى معنوى» است نه «مى انگورى»، در جواب مى­گوییم حافظ در دیوانش مى­گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بر سر آنم كه ننوشم مى و گنه نكنم |  | اگر موافق تدبیر من شود این تقدیر |

اگر منظور از «مى»، «مى معنوى» بود، پس چرا حافظ تصمیم گرفت كه آن «مى» را ننوشد؟ دیگر این كه «مى معنوى» گناهى ندارد كه حافظ تصمیم داشته آن را ننوشد.

حافظ در دیوانش آخرت را به مسخره گرفته و گفته است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| من كه امروزم بهشت نقد حاصل مى­شود |  | وعده فرداى زاهد را چرا باور كنم |

حافظ ماه رمضان را به مسخره گرفته و گفته است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ساقى بیار باده كه ماه صیام رفت |  | در ده قدح كه موسم ناموس و نام رفت |
| عمر عزیز برفت بیا تا قضا كنیم |  | عمرى كه بى­حضور صراحى و جام رفت |

حافظ، قائل به جبر بوده و بد نامى خود را از قضا و قدر مى­داند و مى­گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در كوى نیک نامى ما را گذر ندادند |  | گر تو نمى­پسندى تغییر ده قضا را |

اى خواننده­ عزیز، آیا دیوان حافظ با آن همه مداحى و تعریفى كه از پادشاهان ستمگر و «مى» و یار و غیره كه در آن است باید كتاب فال علامه طباطبایى قرار بگیرد و راه زندگیش را از دیوان حافظ به دست آورد؟

آیا خداوند چنین فرمانى داده؟ و چنان­چه مشاهده نمودید تفأل به قرآن حرام است و خداوند در هیج جا نفرموده كه راه زندگیتان را با تفأل زدن به قرآن به دست آورید بلكه به ما دستور داده كه قرآن را مطالعه كنیم و معنى آن را بفهمیم و در زندگى به كار ببریم، ولى متأسفانه مشاهده مى­نماییم در جامعه­ى ما ایران، استخاره رایج است و با قرآن و تسبیح و نظایر آن استخاره مى­كنند و از آن بدتر تفألى است كه علامه طباطبایى با دیوان حافظ زده كه آیا اسفار را درس بدهد و یا درس ندهد.

در نقد غزلیات حافظ، نویسندگانى چون «محمّدجواد خراسانى» در كتاب «البدعة والتحرف» و «علامه برقعى» در كتاب «حافظ شكن» و «ملا محمّدطاهر قمى» در كتاب «تحفة الاخیار» نوشتارى دارند. همچنین برخى دیگر از نویسندگان كه برای اختصار از ذكر نام و كتب آنها خوددارى مى­نمائیم.

نظر علامه فريد تنكابنى درباره استخاره

علامه فرید تنكابنى در كتاب «اسلام چنان كه بود» در صفحه 194 درباره استخاره مى­نویسد:

«اعتقاد به این گونه امور که استخاره نیز در عداد آنها است چون مایه ضعف نفس و تزلزل عزم و اراده است در آیینى همچون اسلام كه آیین كار و كوشش است و قوت ایمان و ثبات عزم و اراده مورد توجه مخصوص مى­باشد هیچگاه روا نباشد و قهراً مجاز نشده چنان كه پیغمبر اكرم تفأل با قرآن را كه جز استخاره چیزى نیست نهى فرموده و دستور داده مانند یهودیان كتاب خدا را مورد تفأل قرار ندهید. احادیثى كه متضمن استخاره است در صورت صحت آنها حتماً منظورش معنى لغوى آن است. یعنى در اقدام به هر كارى از خدا طلب خیر بكن.

چنان كه ابن ادریس پس از این كه روایات استخاره را به مناسبت این كه رواتش فطحى مذهب بودند رد مى­كند مى­گوید: «در صورت صحت آنها منظور آنها دعا و طلب خیر از خداوند در موقع شروع به كار است».

شیخ طریحى نیز در كتابش (مجمع البحرين) استخاره را عبارت از دعا و طلب خیر از خدا مى­داند و گرنه با استقسام با «ازلام» كه اعراب در جاهلیت هنگامى كه در انجام یكى از دو امر متحیر بودند معمول بود و در قرآن اكیداً از آن نهى شده چه فرق دارد چه این هم نوعى استقسام است منتهى با قرآن یا تسبیح».

نظر علامه تنكابنى را درباره استخاره مشاهده نمودیم.

نظر آقاى دستغيب درباره استخاره:

ما، در چند صفحه قبل داستانى از كتاب «استعاذه» نوشته­ى آقای دستغیب كه از علماى شیعه است را درباره استخاره آوردیم. همچنین وى در صفحه 146 كتابش درباره استخاره نوشته است:

«چقدر عادت زشتى مسلمانان پیدا كرده­اند؟ فلانی مى­خواهد معامله بكند استخاره مى­كند كه اگر منفعت فراوانی مى­برد خوب بیاید. این كه استخاره نشد».

در صفحه150 كتاب استعاذه نوشته است:

«بعضى از استخاره­ها و فال گرفتن­ها به قرآن غلط است اینها آتیه­بینى است مثلاً زنى مى­خواهد دخترش را شوهر دهد استخاره مى­كند ببیند پیش آمدش چه مى­شود؟ درب خانه فلان آقا مى­رود مى­گوید بد است دلش آرام نمى­گیرد جاى دیگر مى­رود مى­گوید خوب است آن وقت مى­گوید این چه جور مى­شود یكى مى­گوید خوب، دیگرى مى­گوید بد؟ اصلاً كدام روایت به تو دستور داده كه این كار را بكنى؟».

در صفحه 158 نوشته است:

«آنچه در زمان ما مرسوم است كه بالاى قرآن­ها خوب و یا بد مى­نویسند و یا نزد عالمى مى­آیند كه براى ما استخاره كن، علامه مجلسى می­فرماید: «براى نمونه ما یک روایتى نداریم كه یک نفر از شیعیان خدمت امام آمده باشد كه آقا براى من با قرآن استخاره كنید، اصلاً بنا نبوده این كار را بكنند».

آقاى دستغیب در صفحه 70 نوشته است:

«هنگام امتحان مدارس كه مى­شود مكرر جوان­هایى مى­آیند كه آقا یک استخاره بگیرید ببینید قبول مى­شویم یا نه؟ اجمالاً آنچه در شرع است مى­گویم شما هم به غائبین برسانید این راه غلط را ترک كنید و دین را با خرافات آلوده نكنید».

نمونه­هایى از نوشته آقاى دستغیب در كتاب «استعاذه» را مشاهده نمودید. متأسفانه آقاى دستغیب در كتاب «استعاذه» به نقد صحیح استخاره نپرداخته و به اصطلاح یكى به نعل زده یكى به میخ، كه ما، در این نوشتار آن قسمت از نوشته او را كه صحیح بود آوردیم.

قرعه­كشـى

به نظر مى­رسد كه قرعه­كشى شرعاً اشكالى نداشته باشد و برخلاف عقل نیز نمى­باشد. فرض بفرمایید فروشنده­اى صد عدد كیف داشته باشد و هم زمان دویست نفر مشترى. اگر قرعه­كشى كند و به آن صد نفرى كه قرعه به نامشان افتاده كیف­ها را بفروشد ظاهراً اشكالى ندارد البته آن قرعه­كشى كه در زمان طاغوت رایج بود كه دو تومان مى­دادند و بلیط بخت­آزمایى مى­خریدند و احیاناً مبلغى برنده مى­شدند قمار بود و گناه بزرگى بود.

حال، این سؤال مطرح مى­شود كه آیا در قرعه­كشى، خداوند مى­تواند قرعه را به نام شخص معینى قرار دهد؟

جواب این است كه خداوند بر هر كارى قادر است و در آیه 44 سوره آل­عمران مشاهده مى­نماییم كه در قرعه­اى كه براى تعیین كفیل براى مریم انداختند خداوند اراده نموده كه قرعه به نام زكریا بیفتد.

همچنین در آیه 141 سوره الصافات مشاهده مى­نماییم كه در قرعه­اى كه یونس در كشتى مى­اندازد قرعه به نام او مى­افتد و یقیناً افتادن قرعه به نام او به خواست خداوند بوده است زیرا او باید تنبیه مى­شده و مدتى در شكم ماهى مى­مانده است. ولى در قرعه و یا استخاره نمى­توانیم بگوییم كه چون خدا بر هر چیزى قادر است ما هم دعا مى­كنیم كه قرعه و یا استخاره با قرآن و یا تسبیح و نظایر آن را آن گونه بیاورد كه صلاح ما، در آن است زیرا خداوند در هیچ جا نفرموده كه اگر راه زندگیتان را از این طریق بخواهید به دست آورید شما را یارى مى­كنم بلكه مشاهده نمودیم كه «ازلام» كه یک نوع استخاره در زمان جاهلیت بوده در قرآن نهى شده است. حضرت موسى عصایش را انداخت و به اذن خدا اژدها شد، حال ما نمى­توانیم ادعا كنیم كه با درخواست از خدا مى­خواهیم كه اگر عصایمان را بیندازیم اژدها شود.

محمّد ()، در جنگ بدر، مشتى خاک به سوى دشمن پرتاب نمود در نتیجه به اذن خداوند گرد و غبار عظیمى ایجاد شد. ما نمى­توانیم ادعا نماییم كه اگر خاكى را به سوى دشمن پرتاب نماییم گرد و غبار عظیمى ایجاد مى­شود. و به وجود آمدن گرد و غبار به وسیله پرتاب خاک به سوى دشمن یک بار انجام شده كه خداوند در قرآن در این­باره مى­فرماید:

﴿وَمَا رَمَيۡتَ إِذۡ رَمَيۡتَ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ رَمَىٰ﴾ [الأنفال: 71].

پس ما نمى­توانیم بگوییم كه چون اراده خدا تعلق گرفته است بر این که قرعه به نام زكریا كه پیامبر است بیفتد و یا قرعه به نام یونس كه پیامبر است بیفتد پس ما هم اگر دعا كنیم و استخاره كنیم خداوند راه را به ما نشان مى­دهد، مضاعف بر این كه در هیچ آیه از قرآن گفته نشده كه به وسیله استخاره با قرآن و یا تسبیح و نظایر آن خدا راه را به شما نشان مى­دهد بلكه چنان چه مشاهده نمودید در قرآن از استخاره نمودن (ازلام) نهى نموده و آن را عملى شیطانى دانسته است.

استخاره مورد تأييد خداوند، چگونه است؟

چنانچه گفته شد دعا نمودن و طلب خیركردن از خدا كارى است خداپسندانه و دعاهاى قرآن دلیل بر این مدعا است. همچنین آنچه در صحیفه سجادیه در دعاى 33 و در كتب اهل­سنت من­جمله صحیح البخارى آمده است دعایى است كه دعا كننده در آن از خدا مى­خواهد كه اگر تصمیم من خیر است مرا در این كار موفق بدار و اگر برایم خیر نیست مرا موفق مدار.

البته دعا باید بعد از مشورت و تحقیق و تفكر و جوانب شرعى كار را در نظر گرفتن بعد از تصمیم نهایى با توكل به خدا انجام شود البته دعا به زبان غیر عربى نیز اشكال ندارد و اصل این است كه دعا كننده بداند چه مى­گوید و معنى دعا را بداند و از صمیم قلب و خالصانه باشد و آن دعا این است:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَخِيرُكَ بِعِلْمِكَ وَأَسْتَقْدِرُكَ بِقُدْرَتِكَ وَأَسْأَلُكَ مِنْ فَضْلِكَ الْعَظِيمِ، فَإِنَّكَ تَقْدِرُ وَلَا أَقْدِرُ وَتَعْلَمُ وَلَا أَعْلَمُ وَأَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ، اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ هَذَا الْأَمْرَ - ثُمَّ تُسَمِّيهِ بِعَيْنِهِ- خَيْرًا لِي فِي دِينِي وَمَعَاشِي وَعَاقِبَةِ أَمْرِي فَاقْدُرْهُ لِي وَيَسِّرْهُ لِي ثُمَّ بَارِكْ لِي فِيهِ، وَإِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّهُ شَرٌّ لِي فِي دِينِي وَمَعَاشِي وَعَاقِبَةِ أَمْرِي فَاصْرِفْهُ عَنِّي وَاصْرِفْنِي عَنْهُ وَاقْدُرْ لِي الْخَيْرَ حَيْثُ كَانَ ثُمَّ رَضِّنِي بِهِ». یعنى: «خدایا، من از تو به دانائیت خیر و نیكى درخواست مى­كنم و به توانائیت مى­خواهم كه خیر را بهره من گردانی و احسان بزرگ تو را مى­طلبم زیرا تو توانایى و من نیستم تو مى­دانى و من نمى­دانم تو به نهان­ها دانایى.

خدایا، اگر این را برایم خیر مى­دانی و برایم خیر در دین و دنیا قرار داده­اى پس برایم آسان و برایم در آن مبارک گردان و اگر مى­دانی آن در دین و زندگى و پایان كارم برایم شر و بدى است پس آن را از من دور گردان و آنچه خیر من است برایم مقدر كن و مرا به آن خشنود نما».

از این دعا به دست مى­آید كه مؤمن بعد از مشورت و تحقیق و تفكر وقتى مى­خواهد وارد عمل بشود با توكل به خدا بهتر است این دعا و یا نظیر این دعا را بنماید که این گونه دعا طلب خیر (استخاره) از خداوند مى­باشد.

نمونه­اى تاريخى از استخاره

در كتاب «رستم التواريخ» آورده­اند كه هنگامى كه اصفهان در محاصره محمود افغان بود. سلطان حسین علما را جمع نمود كه نظر دهند چه كند؟

عده­اى استخاره كرده و گفتند ملک شما زوال­ناپذیر است و تا ظهور مهدى ادامه دارد نترسید. عده­اى از منجمین مى­آمدند و مى­گفتند كه ستاره اصفهان مشترى است اقتران یافته و وبال افتاده و از وبال بیرون خواهد آمد و مقارنه نحسین شده بود بعد مقارنه سعدین مى­شود و ناگاه دشمنانت مانند بنات النعش متفرق و پراكنده مى­شوند و خداى تعالى این اساس را بر پا نموده كه قوت طالع تو را بر عالمیان ظاهرگرداند.

بعضى از علما مى­آمدند و به خدمتش مى­گفتند كه عریضه بنویسید به خدمت امام غایب و آن را به مشمع نهید در آب روان نهید و روز و شب به قدر هزار عریضه اهل حریم پادشاهى نوشتند و به آب جارى انداختند.

مشاهده مى­نماییم كه هیچ یک از این خرافات و اكاذیب سودى نداشته و حكومت سلطان حسین به دست محمود افغان سرنگون مى­شود.

برخى از افراد اعتقاد چندانى هم به استخاره ندارند ولى با گفتارشان مروج استخاره مى­شوند، مثلاً براى دخترى خواستگار مى­آید او را نمى­پسندند پیغام مى­دهند كه استخاره كردیم بد آمد. این گفتار نه تنها دروغ است بلكه تأیید استخاره و باعث ترویج آن نیز مى­شود.

چه بسا از افرادى كه در اثر خوب آمدن استخاره كار غلطى را انجام داده­اند و بعداً به رنج و هلاكت افتاده­اند و چه بسا افرادى كه در اثر بد آمدن استخاره فرصت­هاى خوبى را از دست داده­اند و بعداً پشیمان شده­اند.

استخاره نمودن گناهى است بزرگ و عملى است شیطانى.

پرسش و پاسـخ

آيه: ﴿ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ﴾

از اینجا به بعد در این كتاب به یارى خداوند پرسش­هایى را مطرح مى­نماییم و خود به آنها پاسخ مى­دهیم.

سؤال: در تفسیر نمونه، جلد 4 صفحه 266 و برخى دیگر از تفاسیر آورده­اند كه آیه شریفه:

﴿...ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ وَأَتۡمَمۡتُ عَلَيۡكُمۡ نِعۡمَتِي...﴾ [المائدة: 5].

در روز غدیرخم و به دنبال ولایت على نازل گردید و معنى آیه شریفه این است: «... امروز دینتان را براى شما كامل كردم و نعمتم را بر شما تمام نمودم...» نظر شما در این باره چیست؟

جواب؟ اگر به فرض نیز چنین مى­بود اول باید آیه 67 سوره مائده بیاید و در آن گفته شود:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلرَّسُولُ بَلِّغۡ مَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَ﴾ [المائدة: 67].

یعنی: «ای پیامبر، برسان آنچه را كه به سوى تو از جانب پروردگارت نازل شده است».

بعد آیه 3 سوره مائده بیاید هر چند كه آیه 67 سوره مائده نیز برخلاف آنچه شیعیان مى­گویند درباره جانشینى على نیست.

دیگر این كه كلمه «اليوم» كه مفسران شیعه آنرا «امروز» معنى نموده­اند به معنى «امروز» نیست بلكه به معنى «امروزه» مى­باشد و اگر آنرا «امروز» معنى كنیم غلط مى­شود زیرا در آیه 5 همین سوره مشاهده مى­نمائیم كه فرموده است:

﴿ٱلۡيَوۡمَ أُحِلَّ لَكُمُ ٱلطَّيِّبَٰتُ﴾ [المائدة: 5].

یعنى: «امروزه چیزهاى پاكیزه براى شما حلال شده است».

اگر ما «اليوم» را به معنى «امروز» بگیریم اشتباه مى­شود زیرا سال­ها قبل از این آیه چیزهاى پاک حلال شده بوده است و خداوند در آیه 157 سوره اعراف می­فرماید:

﴿...وَيُحِلُّ لَهُمُ ٱلطَّيِّبَٰتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيۡهِمُ ٱلۡخَبَٰٓئِثَ...﴾ [الأعراف: 157].

یعنى: «... (پیامبر) چیزهاى پاكیزه را براى آنها حلال مى­نماید و چیزهاى خبیث را بر آنها حرام مى­گرداند...».

همچنین در آیه 172 سوره بقره كه سال­ها قبل از سوره مائده نازل شده است آمده است.

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُلُواْ مِن طَيِّبَٰتِ مَا رَزَقۡنَٰكُمۡ وَٱشۡكُرُواْ لِلَّهِ إِن كُنتُمۡ إِيَّاهُ تَعۡبُدُونَ ١٧٢﴾ [البقرة: 172].

یعنى: «اى كسانی كه ایمان آورده­اید از پاكیزه­هاى آنچه به شما روزى داده­ایم بخورید و خدا را شكرگزار باشید...».

پس به روشنى معلوم است كه چیزهاى پاكیزه (طیبات) قبلاً حلال شده بوده و در سوره مائده كه تقریباً از آخرین سوره­ها است كه به پیغمبر نازل شده حلال نگردیده است. پس معنى كلمه «الیوم» در آیات سوره مائده برخلاف آنچه مفسران شیعه پنداشته­اند «امروز» نیست بلكه «امروزه» مى­باشد.

همچنین آیه دیگرى نیز داریم كه نشان مى­دهد كلمه «الیوم» به معنى «امروزه» است.

در آیه 29 سوره غافر مشاهده مى­نماییم كه مؤمن آل­فرعون مى­گوید.

﴿يَٰقَوۡمِ لَكُمُ ٱلۡمُلۡكُ ٱلۡيَوۡمَ ظَٰهِرِينَ فِي ٱلۡأَرۡضِ﴾ [غافر: 29].

یعنى: «اى قوم من، امروزه پادشاهى در زمین به دست شماست...».

در این آیه نیز مشاهده مى­نماییم كه كلمه «اليوم» به معنى «امروزه» مى­باشد چون تنها در آن روزى كه مؤمن آل­فرعون این سخن را گفته است پادشاهى در دست قوم او كه فرعون و لشكریانش بوده نبوده است بلكه از سال­ها قبل، پادشاهى دست فرعون بوده است. پس به دست مى­آید كه كلمه «اليوم» به معنى «امروزه» یا «در این زمانه» مى­باشد.

سؤال: پس معنى جمله ﴿ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ﴾ [المائدة: 3]. در آیه 3 سوره مائده چیست؟

جواب: منظور این است كه امروزه موانع انجام فرایض دینى را از میان برداشته­ام.

و مى­دانیم كه اگر احكام دین وجود داشته باشد ولى موانعى براى انجام آنها نیز وجود داشته باشد مثل این است كه دین ناقص است و بدین منظور است كه در آیه 39 سوره انفال می­فرماید:

﴿وَقَٰتِلُوهُمۡ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتۡنَةٞ وَيَكُونَ ٱلدِّينُ كُلُّهُۥ لِلَّهِ﴾ [الأنفال: 39].

یعنى: «با آنها كارزار كنید تا فتنه­اى نماند و تمام دین براى خدا باشد...».

در این آیه شریفه مشاهده مى­نماییم كه از بین رفتن فتنه (موانع انجام فرایض دینى) باعث مى­شود تا تمام دین براى خدا باشد. و برای به دست آوردن معنى «فتنه» كه در این آیه آمده است اگر به آیه 217 سوره بقره توجه كنیم معلوم مى‌شود كه «فتنه» مانعى بوده كه كفار مكه براى پیامبر و یارانش كه در مدینه بوده­اند براى رفتن به حج بوجود مى­آورده­اند.

در آیه 217 سوره بقره مى­فرماید:

﴿ يَسۡ‍َٔلُونَكَ عَنِ ٱلشَّهۡرِ ٱلۡحَرَامِ قِتَالٖ فِيهِۖ قُلۡ قِتَالٞ فِيهِ كَبِيرٞۚ وَصَدٌّ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ وَكُفۡرُۢ بِهِۦ وَٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡحَرَامِ وَإِخۡرَاجُ أَهۡلِهِۦ مِنۡهُ أَكۡبَرُ عِندَ ٱللَّهِۚ وَٱلۡفِتۡنَةُ أَكۡبَرُ مِنَ ٱلۡقَتۡلِ...﴾ [البقرة: 217].

یعنى: «از تو درباره ماهى كه جنگ كردن در آن حرام است مى­پرسند بگو جنگ در آن گناهى بزرگ و بازداشتن از راه خدا و كفر ورزیدن به او و بازداشتن از مسجد حرام (حج) و بیرون راندن اهل آن از آنجا نزد خدا (گناهى) بزرگ­تر و فتنه از كشتار بزرگ­تر است...».

از این آیه به دست مى­آید كه منظور از «فتنه» مانع شدن از رفتن مؤمنین به حج و اخراج اهل مكه بوده است.

و لذا در تفسیر «مجمع البیان» كه از تفاسیر شیعى است و در تفسیر «جامع البيان» (طبرى) و برخى دیگر از تفاسیر مشاهده مى­نماییم كه در ذیل آیه: ﴿ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ...﴾ آورده­اند:

«معنى ذلك: ﴿ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ﴾ حجكم فافردتم بالبلد الحرام تحجونه أنتم أيها الـمؤمنون دون الـمشركين لا يخالطكم فى حجكم مشرك». یعنى: «معناى اكملت لكم دينكم حج شما است كه بدون مشركين در بلد امن حج مى­كنيد و مشركين با شما نيستند».

و مى­دانیم با فتح مكه این موانع برداشته شده است و خداوند در آیه 3 سوره مائده كه ماه­ها بعد از فتح مكه نازل شده است و تقریباً آخرین سوره­اى است كه بر پیامبر نازل شده است موقعیت آن زمان را براى مؤمنین تشریح مى­كند و مى‌فرماید:

﴿ٱلۡيَوۡمَ يَئِسَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِن دِينِكُمۡ فَلَا تَخۡشَوۡهُمۡ وَٱخۡشَوۡنِۚ ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ وَأَتۡمَمۡتُ عَلَيۡكُمۡ نِعۡمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ ٱلۡإِسۡلَٰمَ دِينٗا﴾ [المائدة: 3].

یعنى: «... امروزه كسانى كه كفر پیشه­اند از دین شما ناامید شده­اند پس از آنان نترسید و از من بترسید در این دوران (به وسیله برداشتن موانع عبادت) دینتان را براى شما كامل كرده­ام و نعمتم را بر شما تمام نموده­ام و دین اسلام را براى شما برگزیده‌ام...».

سؤال: ممكن است معنى جمله ﴿أَتۡمَمۡتُ عَلَيۡكُمۡ نِعۡمَتِي...﴾ را كه بعد از جمله ﴿أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ﴾ آمده است بفرمایید؟

جواب: جمله ﴿أَتۡمَمۡتُ عَلَيۡكُمۡ نِعۡمَتِي...﴾ اشاره به فتح مكه است خداوند در آیات 1 و 2 سوره فتح مى­فرماید:

﴿إِنَّا فَتَحۡنَا لَكَ فَتۡحٗا مُّبِينٗا ١ لِّيَغۡفِرَ لَكَ ٱللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنۢبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعۡمَتَهُۥ عَلَيۡكَ وَيَهۡدِيَكَ صِرَٰطٗا مُّسۡتَقِيمٗا ٢﴾ [الفتح: 1-2].

یعنى: «ما تو را پیروزى بخشیده­ایم پیروزى درخشانى (1) تا خداوند از گناه گذشته و آینده تو در گذرد و نعمت خود را بر تو تمام گرداند و تو را به راهى راست هدایت نماید( 2)».

در این آیه مشاهده مى­نماییم كه خداوند فتح و پیروزى را كه در فتح مكه نصیب مؤمنین نموده است نعمت خود بر پیغمبر دانسته است.

و در آیه 3 سوره مائده كه مورد بحث ما است به این فتح كه ماه­ها قبل از نزول آیه 3 سوره مائده انجام شده است اشاره مى­نماید و مى­فرماید. ﴿وَأَتۡمَمۡتُ عَلَيۡكُمۡ نِعۡمَتِي﴾.

و معنى جمله ﴿وَرَضِيتُ لَكُمُ ٱلۡإِسۡلَٰمَ دِينٗا﴾ كه بعد از جمله ﴿ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ وَأَتۡمَمۡتُ عَلَيۡكُمۡ نِعۡمَتِي﴾آمده است معلوم است و خداوند دین اسلام را براى مؤمنین پسندیده است.

ببینید چگونه آیات قرآن یكدیگر را تفسیر مى­كنند؟ و زیبنده است آیه 3 سوره مائده را از ابتدا تا انتهاى آن ترجمه نماییم.

خداوند در آیه 3 سوره مائده مى­فرماید:

﴿حُرِّمَتۡ عَلَيۡكُمُ ٱلۡمَيۡتَةُ وَٱلدَّمُ وَلَحۡمُ ٱلۡخِنزِيرِ وَمَآ أُهِلَّ لِغَيۡرِ ٱللَّهِ بِهِۦ وَٱلۡمُنۡخَنِقَةُ وَٱلۡمَوۡقُوذَةُ وَٱلۡمُتَرَدِّيَةُ وَٱلنَّطِيحَةُ وَمَآ أَكَلَ ٱلسَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكَّيۡتُمۡ وَمَا ذُبِحَ عَلَى ٱلنُّصُبِ وَأَن تَسۡتَقۡسِمُواْ بِٱلۡأَزۡلَٰمِۚ ذَٰلِكُمۡ فِسۡقٌۗ ٱلۡيَوۡمَ يَئِسَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِن دِينِكُمۡ فَلَا تَخۡشَوۡهُمۡ وَٱخۡشَوۡنِۚ ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ وَأَتۡمَمۡتُ عَلَيۡكُمۡ نِعۡمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ ٱلۡإِسۡلَٰمَ دِينٗاۚ فَمَنِ ٱضۡطُرَّ فِي مَخۡمَصَةٍ غَيۡرَ مُتَجَانِفٖ لِّإِثۡمٖ فَإِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ٣﴾ [المائدة: 3].

یعنى: «حرام شده است بر شما مردار و خون و گوشت خوک و آنچه به نام غیر خدا كشته شده باشد و حیوانی كه خفه شده باشد و (به چوب) مرده و از بلندى افتاده و به (ضرب شاخ) مرده و آنچه درنده از آن خورده باشد مگر آنچه را (زنده یافته خود) سر ببرید وهمچنین آنچه برای بتان سر بریده شده باشد و قسمت كردن شما به وسیله تیرهاى قرعه، همه این كارها نافرمانى است، امروزه كسانی كه كفر پیشه­اند از (كارشكنى در دین شما) نومید گردیده­اند پس از ایشان نترسید و از من بترسید امروزه (به وسیله رفع موانع انجام فرایض) دینتان را براى شما كامل نموده­ام و (به وسیله فتح مكه) نعمتم را بر شما تمام نموده­ام و آیین اسلام را براى شما اختیار نموده­ام (و از جمله الطاف دیگر من آن است) كه هركس دچار گرسنگى شود بی­آنكه به گناه متمایل باشد اگر از آنچه منع شده است بخورد در آن صورت خدا آمرزنده مهربان است».

آيه: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلرَّسُولُ بَلِّغۡ مَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ﴾

برگردیم به آیه 67 سوره مائده كه مى­گویند درباره جانشینى على مى­باشد. نمى­دانم فصل امامت را در این كتاب مطالعه نموده­اید یا نه؟ بد نیست ابتدا آن فصل را با دقت مطالعه نمایید. حال براى شما آیه 67 سوره مائده را توضیح می­دهیم.

خداوند در آیه 67 سوره مائده مى­فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلرَّسُولُ بَلِّغۡ مَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَۖ وَإِن لَّمۡ تَفۡعَلۡ فَمَا بَلَّغۡتَ رِسَالَتَهُۥۚ وَٱللَّهُ يَعۡصِمُكَ مِنَ ٱلنَّاسِۗ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلۡكَٰفِرِينَ٦٧﴾ [المائدة: 67].

یعنى: «اى پیامبر، آنچه از جانب پروردگارت به سوى تو نازل شده ابلاغ كن و اگر نكنى پیامش را نرسانده­اى و خداوند تو را از (گزند) مردم نگاه مى­دارد، همانا خدا گروه كافران را هدایت نمى­كند (67)».

اگر خداوند مى­خواست على را توسط این آیه جانشین پیامبر سازد مگر نمى­توانست بگوید: «اى پیامبر، على را جانشین خود گردان». تا هر كسى كه قرآن را مطالعه مى­كند بداند كه خداوند، على را جانشین پیامبر ساخته است مگر خداوند ناتوان بود و یا از كسى مى­ترسید؟ و توانایى این را نداشت كه قرآن را از حوادث روزگار مصون بدارد؟ كما این كه مصون نگه داشته است.

پس مشاهده مى­نماییم معنى آیه چیز دیگرى است و شیعه امامیه هیچ دلیل قرآنى ندارند و شیاطین انس در گذشته به گمان خود براى اثبات جانشینى على به این آیه استناد نموده­اند و همان استناد، براى شیعیانِ زمانِ ما حجت شده است. در صورتى كه قرآن براى رفع اختلافات است و آیات آن صریح و روشن است مخصوصاً اگر قرار مى­بود در باب جانشینى كسى آیه بیاید، یقیناً با صراحت و روشنى بیان مى­شد.

در این آیه (67 سوره مائده) مشاهده مى­نماییم كه خداوند فرموده است:

«اى پیامبر، آنچه را كه از جانب پروردگارت به تو نازل شده است برسان...».

مى­پرسیم آنچه از جانب پروردگار بر پیامبر نازل شده چه بوده؟ چه چیزى نازل شده كه پیامبر وظیفه داشته آن را برساند؟

مفسران شیعه و سنى هر یک به گمان خویش جوابى داده­اند برخى گفته­اند منظور حرام و حلال بوده­ است، برخى گفته­اند منظور پیام حجة ­الوداع بوده است، برخى گفته­اند منظور جانشینى على بوده است، برخى گفته­اند منظور احكام بوده است و خلاصه این­كه احتمالات زیادى داده­اند و براى شناخت معنى این آیه باید قرآن را با قرآن تفسیر نماییم و باید قبل و بعد آیه را در نظر بگیریم كما این كه اگر ما بخواهیم خانه­اى بخریم موقعیت محل و خانه­هاى اطراف آن خانه­اى را كه مى­خواهیم بخریم در نظر مى­گیریم.

با این­گونه نگرش به دست مى­آید كه آن چیزى كه به پیغمبر نازل شده و در آیه مى­فرماید آن­را برسان، در خود قرآن است.

با این مقدمه ابتدا آیات 66 و 67 و 68 را ترجمه مى­نماییم خداوند در آیات 66 و 67 و 68 سوره مائده مى­فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلرَّسُولُ بَلِّغۡ مَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَۖ وَإِن لَّمۡ تَفۡعَلۡ فَمَا بَلَّغۡتَ رِسَالَتَهُۥۚ وَٱللَّهُ يَعۡصِمُكَ مِنَ ٱلنَّاسِۗ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلۡكَٰفِرِينَ ٦٧ قُلۡ يَٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ لَسۡتُمۡ عَلَىٰ شَيۡءٍ حَتَّىٰ تُقِيمُواْ ٱلتَّوۡرَىٰةَ وَٱلۡإِنجِيلَ وَمَآ أُنزِلَ إِلَيۡكُم مِّن رَّبِّكُمۡۗ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرٗا مِّنۡهُم مَّآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَ طُغۡيَٰنٗا وَكُفۡرٗاۖ فَلَا تَأۡسَ عَلَى ٱلۡقَوۡمِ ٱلۡكَٰفِرِينَ ٦٨﴾ [المائدة: 67-68].

یعنى: «و اگر اهل كتاب به تورات و انجیل و آنچه از جانب پروردگارشان به سویشان نازل شده عمل مى­كردند قطعاً از بالاى سرشان (نعمت­هاى آسمانی) و از زیر پایشان (نعمت­هاى زمینى) برخوردار مى­شدند از میان آنها گروهى میانه رو هستند و بسیارى از ایشان بد رفتارند (66) اى پیامبر، آنچه را از جانب پروردگارت به سوى تو نازل شده ابلاغ كن و اگر نكنى پیامش را نرسانده­اى و خدا تو را از (گزند) مردم نگاه مى­دارد. همانا خداوند گروه كافران را هدایت نمى­کند (67) بگو اى اهل كتاب، تا هنگامى كه به تورات و انجیل و آنچه ازجانب پروردگارتان به سوى شما نازل شده است عمل نكرده­اید بر هیچ (آیین حقی) نیستید و قطعاًً آنچه از جانب پروردگارت به سوى تو نازل شده بر طغیان و سركشى بسیارى از آنان خواهد افزود پس بر گروه كافران اندوه مخور (68)».

مشاهده مى­نماییم كه آیه 66 درباره اهل كتاب است و آیه 68 نیز بعد از آیه مورد بحث ما، یعنى بعد از آیه 67 است و درباره اهل كتاب است و آیه مورد بحث یعنى 67 بین این دو آیه واقع شده است و با توجه به جمله ﴿ٱلۡقَوۡمِ ٱلۡكَٰفِرِينَ﴾ كه در آخر آیه 67 و در آخر آیه 68 وجود دارد به­دست مى­آید كه این دو آیه بى ارتباط با هم نیستند و خداوند در قرآن روى حساب صحبت مى­كند و یک­باره آیه­اى را بین دو آیه كه با هم ربط دارند نمى­آورد مگر این كه آن آیه با آن دو آیه در قبل و بعد از خود در ارتباط باشد.

پس اگر سؤال نمایید كه با این توجه منظور از جمله ﴿بَلِّغۡ مَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَ﴾چیست؟ یا در واقع پیغمبر وظیفه داشته چه چیزى را ابلاغ نماید؟

مى­گوییم وظیفه داشته كه آیه 68 را برساند و در آیه 68 خداوند مى­فرماید:

﴿ قُلۡ يَٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ لَسۡتُمۡ عَلَىٰ شَيۡءٍ حَتَّىٰ تُقِيمُواْ ٱلتَّوۡرَىٰةَ وَٱلۡإِنجِيلَ وَمَآ أُنزِلَ إِلَيۡكُم مِّن رَّبِّكُمۡ﴾ [المائدة: 68].

ممكن است بگویید اگر این طور است ابتدا باید آیه 68 بیاید و بعد آیه 67.

مى­گوییم: تشویق به این كه پیام را برسان و سپس آوردن پیام براى ایجاد آمادگى در پیامبر است. و شاهد مثال این­كه در آیات 67 تا 71 سوره بقره ابتدا­ مشخصات گاوى كه بنى­اسرائیل باید ذبح مى­نمودند بیان نموده است و در آیه 72 ازكشته شدن آن شخص كه باید گاو را به بدن او مى­زدند تا زنده شود در حالى كه به نظر مى­رسد ابتدا باید آیه 72 بیاید و بعد آیات 67 تا 71، ولى سلیقه خداوند این گونه بوده است و در آیات مورد بحث ما براى ایجاد آمادگى ابتدا آیه 67 را فرموده و بعد آیه 68 را و در نتیجه معنى آیه 67 و 68 مجموعاً این گونه مى­شود:

«بگو اى اهل كتاب، تا هنگامى كه به تورات و انجیل و آنچه از جانب پروردگارتان به سوى شما نازل شده عمل نكنید بر هیج (آیین حقى) نیستید و قطعاً آنچه از جانب پروردگارت به سوى تو نازل شده بر طغیان و كفر بسیارى از آنان خواهد افزود پس بر گروه كافران اندوه مخور 68 اى پیامبر، آنچه از جانب پروردگارت به تو نازل شده (آیه 68) ابلاغ كن و اگر نكنى پیامش را نرسانده­اى و خدا تو را از گزند مردم نگه مى­دارد همانا خداوند گروه كافران را هدایت نمى­کند(67)».

در آخر آیه 68 مشاهده مى­نماییم كه فرموده: «برگروه كافران اندوه مخور».و در آخر آیه 67 مشاهده مى­نماییم كه فرموده: «خداوند گروه كافران را هدایت نمى­كند».

و این مطلب مى­رساند كه این دو آیه در ارتباط با هم هستند. ببینید چگونه آیات قرآن یكدیگر را تفسیر مى­كنند؟

اصلاً آنچه كه خدا به پیامبر وحى نموده و فرموده آن را برسان باید در خود قرآن باشد. آن­طور نبوده كه خداوند چیزی را به پیامبر وحى كند و بگوید آن را در قرآن ننویسند ولى خودت آن را به مردم برسان و نترس و خداوند تو را از گزند كفار حفظ مى­كند. اگر این گونه باشد آیا این سؤال مطرح نمى­شود كه چرا خدا خودش آن پیام را در قرآن نیاورده است؟

و اگر آیه 67 درباره خلافت على بود یقیناً خداوند آن را بیان مى­نمود تا همه وظیفه­ى خود را بدانند ولى همان­گونه كه در فصل امامت نیز اشاره شد نه تنها در قرآن امامانى از جانب خداوند متعال بعد از رسول گرامى اسلام معرفى نشده­اند بلكه ایمان به امامت نیز در قرآن وجود ندارد.

اولى­ الامر

سؤال: ممكن است بفرمایید «اولى الامر» در آیه 59 سوره نساء كه مى­فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَأُوْلِي ٱلۡأَمۡرِ مِنكُمۡۖ فَإِن تَنَٰزَعۡتُمۡ فِي شَيۡءٖ فَرُدُّوهُ إِلَى ٱللَّهِ وَٱلرَّسُولِ...﴾ [النساء: 59].چه كسانی هستند؟

جواب: عده­اى از اهل­سنت معتقدند كه منظور از «اولى الامر» در این آیه زمامداران كشورى هستند كه باید دستورات آنها را همه مسلمانان اطاعت نمایند، عده­اى از شیعیان واژه «اولى الامر» را منحصر به 12 امام معصوم خود مى­دانند و معتقدند در زمان غیبت امام دوازدهمشان «اولى الامرى» نیست.

برخى از شیعیان واژه «اولى الامر» را منحصر به 12 امام خود ندانسته و معتقدند در دوران غیبت، نایبان امام زمانشان كه مراجع تقلیدشان هستند ایشان اولى الامر مى­باشند ولى از نظر قرآن همه این عقاید خطا است زیرا:

اولاً، اگر 12 امامى از جانب خدا بودند حتماً خداوند در قرآن كه كتاب هدایت است نام و نشانی آنان را ذكر مى­نمود و نه تنها نام و نشانى از اینها در قرآن نیست بلكه چنان چه گفته شد ایمان به امامت نیز در قرآن نیامده ولى ایمان به خدا و روز قیامت و ملائكه و كتب آسمانى و پیامبران در قرآن آمده و واجب شمرده شده است ولى ذكرى از ایمان به امامت در قرآن نیامده است و این مى­رساند كه امامتى آن­گونه كه شیعیان مى­پندارند اصلاً وجود ندارد.

و در طول تاریخ اسلام به خصوص تا قرن چهارم هجرى فرقه­سازان به امام تراشى و فرقه گرایى مشغول بوده­اند و بیش از صد فرقه در شیعه به وجود آمده است و امامان زیادى را شیعیان براى خود تراشیده­اند كه فرقه امامیه (12 امامى) یكى از آن فرقه­ها مى­باشد.

كسانى كه مى­گویند منظور از «اولى الامر» 12 امام است اول باید 12 امام از جانب خدا را ثابت كنند و بعداً بگویند منظور از «اولى الامر» 12 امام است. ثانیاً این كه واژه «اولى الامر» به صورت جمع آمده و این مى­رساند كه در زمان نزول این آیه افرادى به عنوان «اولى الامر» وجود داشته­اند و از آیه 83 همین سوره به دست مى­آید كه «اولى الامر» فرماندهان لشكرى بوده­اند و اگر دقت نماییم منظور از «اولى الامر» در امور دینى نیست زیرا دین به كتاب خدا و سنت رسول او تمام مى­شود و نمى­توان سخن جدیدى را به عنوان دین گفت كه در این دو مأخوذ نباشد از طرفى در آیه 83 همین سوره مشاهده مى­نماییم كه می­فرماید:

﴿وَإِذَا جَآءَهُمۡ أَمۡرٞ مِّنَ ٱلۡأَمۡنِ أَوِ ٱلۡخَوۡفِ أَذَاعُواْ بِهِۦۖ وَلَوۡ رَدُّوهُ إِلَى ٱلرَّسُولِ وَإِلَىٰٓ أُوْلِي ٱلۡأَمۡرِ مِنۡهُمۡ لَعَلِمَهُ ٱلَّذِينَ يَسۡتَنۢبِطُونَهُۥ مِنۡهُمۡ...﴾ [النساء: 83].

یعنى: «و چون ایشان (منافقین) را خبرى از مسائل امنیتى مى­رسد كه خوف و هراس در دل­هایشان ایجاد نماید یا امنیت خاطر بخشد بى مهابا انتشارش دهند حال آن كه شایسته بود (این­گونه اخبار را) به رسول و كاردانانى (اولى الامر) كه از میان خودشان باشد ارجاع دهند...».

از این آیه كه واژه «اولى الامر» در آن است به دست مى­آید كه موضوع مربوط به مسائل دینى كه انتشارشان هیچ اشكالى ندارد نیست بلكه در ارتباط با اسرار نظامى است كه فاش ساختن آن صلاح نیست و به دست مى­آید كه «اولى الامر» مأموران و سرپرستان مختلف كشورى و لشكرى بودند.

دیگر این كه شیعیان مى­گویند در سوره مائده (چند سال بعد از سوره نساء نازل شده) خداوند به پیغمبر امر فرموده كه على را جانشین خود گرداند مى­گوییم به فرض، ادعاى شما درست باشد در زمان نزول این آیه (آیه 59 سوره نساء) كه در آن «اولى الامر» آمده على هنوز امام نشده بوده چه برسد به بقیه امامان شیعه كه در آیه به آنان اشاره نموده باشد. و در چند صفحه قبل ثابت نمودیم كه آیه 67 سوره مائده كه شیعیان آن را درباره جانشینى على مى­دانند درباره چیز دیگرى است.

دیگر این كه از دنباله آیه 59 سوره نساء به دست مى­آید كه «اولى­الامر» مرجع مطلق نیستند و مى­توان با ایشان در امر و یا امورى اختلاف داشت. كه در این صورت باید مورد اختلاف را به مرجع بالاتركه كتاب و سنت است ارجاع داد.

خداوند در آیه 59 سوره نساء مى­فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَأُوْلِي ٱلۡأَمۡرِ مِنكُمۡۖ فَإِن تَنَٰزَعۡتُمۡ فِي شَيۡءٖ فَرُدُّوهُ إِلَى ٱللَّهِ وَٱلرَّسُولِ إِن كُنتُمۡ تُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ...﴾ [النساء: 59].

یعنى: «اى كسانى كه ایمان آورده­اید، از خدا اطاعت كنید و از رسول و اولى­الامر خودتان اطاعت نمایید و اگر در چیزى اختلاف نمودید آن را به خدا و رسول ارجاع كنید اگر به خدا و روز دیگر ایمان دارید...».

از این آیه به دست مى­آید كه مؤمنین در اثر اختلاف در چیزى باید ببینند خداوند در قرآن چه گفته است و سنت رسول او در مورد آن چیز چه بوده است و در این آیه مشاهده مى­نماییم كه ذكرى از رجوع به اولى الامر نیست و این آیه مى­رساند كه مؤمنین با «اولى الامر» نیز مى­توانند تنازع داشته باشند و بعد از اختلاف باید به كتاب خدا و سنت رسول او مراجعه نمایند و لذا در تفسیری در ذیل همین آیه شریفه آمده است كه:

زمانى پیامبر عده­ای را به فرماندهى یكى از مسلمانان براى مقابله با تجاوزى فرستاد در بین راه امیر سپاه خواست فرمانبرى سربازان را امتحان كند. آتشى افروخت و به ایشان امر كرد داخل شوند. همگى به استناد ﴿فَإِن تَنَٰزَعۡتُمۡ فِي شَيۡءٖ فَرُدُّوهُ إِلَى ٱللَّهِ وَٱلرَّسُولِ﴾ از فرمان وى امتناع كردند وگفتند: «در آیه اول اطاعت از خدا است كه او هم در قرآن فرموده خود را نكشید و دستور تو وقتى معتبر است كه مغایرت با آن نداشته باشد». پیغمبر وقتى از ماجرا آگاه شد عمل ایشان را تأیید كرد.

آيه: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ﴾

سؤال: مى­گویند آیه­ى:

﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱلَّذِينَ يُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤۡتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَهُمۡ رَٰكِعُونَ ٥٥﴾ [المائدة: 55].

كه در سوره مائده است درباره حضرت على نازل شده است؛ آن­گاه كه در نماز انگشترش را به سائل داده است. نظر شما دراین­باره چیست؟

جواب: آیه­اى را كه مطرح نمودید آیه 55 سوره مائده است. ابتدا آن را ترجمه مى­نماییم و سپس به توضیح آن مى­پردازیم.

خداوند در آیه 55 سوره مائده مى­فرماید:

﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱلَّذِينَ يُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤۡتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَهُمۡ رَٰكِعُونَ ٥٥﴾ [المائدة: 55].

یعنى: «جز این نیست كه دوست و یاور شما خداست و پیامبر او وآنان كه ایمان آورده اند، آنان كه نماز را بر پا مى­دارند و با خضوع (طیب خاطر) زكات مى­دهند».

اول این كه اگر این آیه در شأن حضرت على نازل شده بود مگر نمى­بایست در آن به صراحت نام و نشان حضرت على ذكر مى­شد؟ مثلاً گفته مى­شد: «جز این نیست كه ولى شما خدا و رسول او و على بن ابى طالب است».

دوم این كه در آیه 55 سوره مائده مشاهده مى­نماییم كه افعال و ضمایر به صورت جمع آمده­اند و اگر منظور شخص معینى بود و یک نفر بود باید به صورت مفرد مى­آمد.

دیگر این كه ركوع در قرآن به معنى خضوع نیز آمده است و در آیه 24 سوره ص آمده است:

﴿وَظَنَّ دَاوُۥدُ أَنَّمَا فَتَنَّٰهُ فَٱسۡتَغۡفَرَ رَبَّهُۥ وَخَرَّۤ رَاكِعٗاۤ وَأَنَابَ۩﴾ [ص: 24].

یعنى: «و گمان نمود داوود كه او را آزموده­ایم پس طلب آمرزش نمود از پروردگار خود و بازگشت به خدا با حالت خضوع». از این آیه به دست مى­آید كه «راكعاً»، به معنى خضوع است و به معنى ركوع در نماز نیست زیرا اگر به معنى ركوع در نماز بود در این آیه باید به صورت جمله «خَرّ ساجِداً وَ اَناب» بیاید. و در آیه 55 سوره مائده یعنى آیه مورد بحث ما فرموده: ﴿وَيُؤۡتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَهُمۡ رَٰكِعُونَ﴾. یعنى: «... و با حالت فروتنى زكات مى­پردازند».

و این از صفات مؤمنین است كه با حالت فروتنى و از طیب خاطر زكات مى­پردازند برخلاف منافقین كه با كراهت زكات مى­دهند و وصفشان در آیه 54 سوره توبه آمده است كه خداوند درباره آنها مى­فرماید:

﴿وَمَا مَنَعَهُمۡ أَن تُقۡبَلَ مِنۡهُمۡ نَفَقَٰتُهُمۡ إِلَّآ أَنَّهُمۡ كَفَرُواْ بِٱللَّهِ وَبِرَسُولِهِۦ وَلَا يَأۡتُونَ ٱلصَّلَوٰةَ إِلَّا وَهُمۡ كُسَالَىٰ وَلَا يُنفِقُونَ إِلَّا وَهُمۡ كَٰرِهُونَ ٥٤﴾ [التوبة: 54].

یعنى: «وهیچ چیز مانع از پذیرفته شدن انفاق­هاى آنان نشد جز با (حال) كسالت نماز به جا نمى­آورند و جز با كراهت انفاق نمى­کنند».

و از آیه 51 تا 53 سوره مائده به دست مى­آید كه برخى از مؤمنین مایل بودند با یهود و نصارى دوستى برقرار كنند و همچنین منافقان نیز این میل را داشتند كه خداوند در آیه 51 سوره مائده آنان را از این كار نهى مى­كند و در آیه 55 سوره مائده مشاهده نمودید كه فرموده است:

﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱلَّذِينَ يُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤۡتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَهُمۡ رَٰكِعُونَ ٥٥﴾ [المائدة: 55].

و در این آیه سه صفت از صفات مؤمنین را كه یكى ایمان است و دیگرى برپایى نماز و سومى پرداختن زكات با طیب خاطر، بیان مى­دارد و در حقیقت در آیه 55 سوره مائده فرموده كه به جاى دوستى گرفتن آن گروه از یهود و نصارى كه معاند هستند خدا و رسولش و مؤمنان را به دوستى بگیرند و از قرآن به دست مى­آید كه روابط دوستى مؤمنان دو طرفه هست؛ یعنى هر مؤمنى «ولى» (دوست) براى مؤمن دیگر مى­باشد. و در این باره در آیه 72 سوره انفال آمده است:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَهَاجَرُواْ وَجَٰهَدُواْ بِأَمۡوَٰلِهِمۡ وَأَنفُسِهِمۡ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَٱلَّذِينَ ءَاوَواْ وَّنَصَرُوٓاْ أُوْلَٰٓئِكَ بَعۡضُهُمۡ أَوۡلِيَآءُ بَعۡضٖ....﴾ [الأنفال: 72].

یعنى: «همانا آن كسانى كه ایمان آوردند و هجرت كردند و با مال­ها و جان­هایشان در راه خدا جهاد نمودند و آن كسانی كه پناه دادند و یارى نمودند دوستان (اولیاء) یكدیگرند...».

پس به روشنى معلوم است كه معنى آیه 55 سوره مائده چیست. در مورد داستان ساختگی انگشتر دادن على به سائل در موقع نماز، شیخ كلینى دركتاب كافى نوشته است كه انگشترى كه على در موقع ركوع به سائل داد خراج چند سال یمن بود و حضرت به عنوان حقى از زكات جمع­آورى شده به فقیرش داد.

در جواب مى­گوییم این ثروت عظیم را على چرا به یک فقیر داد؟ دیگر این كه همان­گونه كه اشاره نمودیم اگر این آیه درباره حضرت على نازل شده بود باید افعال و ضمایر به صورت مفرد مى­آمد ولى افعال و ضمایر به صورت (الذين- يقيمون- يؤتون- هم- راكعون) جمع آمده است.

و اگر خداوند مى­خواست على را جانشین پیامبر كند و یا درباره ولایت او سخن گوید مگر نمى­توانست در یک آیه به صراحت نام و نشان او را بگوید و از جانشینى و یا ولایت او سخن به میان آورد؟

در قرآن سوره­اى به نام انبیاء داریم و سوره­اى به نام مؤمنون داریم ولى سوره­اى به نام امامت و یا ولایت نداریم.

و همان­گونه كه مشاهده نمودید معنى آیه 55 سوره مائده چیز دیگرى است و شیعیان در طول تاریخ چون دلیلى براى اثبات امامت و ولایت نداشته­اند به برخى آیات من­جمله این آیه كه ربطى به مسأله ولایت ندارد متمسک شده­اند.

دلایل دیگرى نیز درباره این كه آیه 55 سوره مائده در شأن حضرت على نازل نشده وجود دارد كه براى رعایت اختصار از ذكر آن دلایل خوددارى مى­نماییم.

فناء فى الله

سؤال: نظر شما درباره­ى «فناء فى الله» چیست؟

جواب: برداشت این­جانب از قرآن درباره «فناء فى الله» این است كه این عقیده بر خلاف آیات قرآن است، این كه برخى مى­گویند از خداییم و به خدا مى­پیوندیم این سخن صحیحى نیست. بلى، ما از خدا هستیم و یا به عبارتى خدا ما را آفریده است ولى از جنس خدا نیستیم؛ نه جسممان و نه روحمان. و هیچگاه با خدا یكى نمى­شویم بلكه اگر متقى باشیم در آخرت به بهشت خدا برده مى­شویم و در آیات مربوط به بهشت آیاتى است كه نشان مى­دهد در آنجا نیز بین خالق و مخلوق فرق است و مؤمنین در آنجا به حمد خداوند مشغول خواهند بود و در آنجا نعیم مادى وجود دارد و همان­گونه كه در دنیا نیز مخلوق هیچگاه خالق نمى­شود در آنجا نیز مخلوق است و خالق نیست.

سؤال: پس معنى آیه ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّآ إِلَيۡهِ رَٰجِعُونَ﴾ چیست؟ مگر نمى­فرماید كه هدایت شدگان هنگام مصیبت می­گویند: «... ما از خداییم و به او مى­پیوندیم»؟

جواب: در آیه 156 سوره بقره آمده است كه در هنگام مصیبت (هدایت شدگان) مى­گویند: ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّآ إِلَيۡهِ رَٰجِعُونَ﴾ .

یعنى: «... براى خداییم و به سوى او رجعت مى­نماییم». خداوند ما را براى عبادت نمودن خود آفریده است و در آیه 56 سوره الذاریات مى­فرماید:

﴿وَمَا خَلَقۡتُ ٱلۡجِنَّ وَٱلۡإِنسَ إِلَّا لِيَعۡبُدُونِ ٥٦﴾ [الذاریات: 56].

یعنى: «جن و انس را نیافریدم مگر این كه مرا عبادت کنند». پس مشاهده مى­نماییم كه معنى «انا لله» این است كه «براى خداییم» نه این كه از جنس خداییم. دیگر این كه معنى ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّآ إِلَيۡهِ رَٰجِعُونَ﴾ این است كه در قیامت (قبل از ورود به دوزخ یا بهشت) در محكمه الهی قرار مى­گیریم. و خداوند در این­باره در آیه 281 سوره بقره به رباخواران مى­فرماید:

﴿وَٱتَّقُواْ يَوۡمٗا تُرۡجَعُونَ فِيهِ إِلَى ٱللَّهِۖ ثُمَّ تُوَفَّىٰ كُلُّ نَفۡسٖ مَّا كَسَبَتۡ وَهُمۡ لَا يُظۡلَمُونَ ٢٨١﴾ [البقرة: 281].

یعنى: «بترسید از روزى كه در آن روز به سوى (محكه الهى) بازگشت داده مى­شوید سپس به هر نفسى آنچه كسب كرده داده مى­شود و ظلم كرده نشوند».

پس مشاهده مى­نماییم كه رجوع به الله، حاضر شدن در محكمه الهى در قیامت است و آن هم قبل از ورود به دوزخ یا بهشت. و ارتباطى به «فناء فى الله» ندارد.

تناسخ

سؤال: آیا تناسخ وجود دارد؟

جواب: خیر، هیچكس یک بار بیشتر به دنیا نمى­آید و آیاتى در قرآن مؤید این مدعا است، من­جمله این كه خداوند در آیه 28 سوره بقره مى­فرماید:

﴿كَيۡفَ تَكۡفُرُونَ بِٱللَّهِ وَكُنتُمۡ أَمۡوَٰتٗا فَأَحۡيَٰكُمۡۖ ثُمَّ يُمِيتُكُمۡ ثُمَّ يُحۡيِيكُمۡ ثُمَّ إِلَيۡهِ تُرۡجَعُونَ ٢٨﴾ [البقرة: 28].

یعنى: «چگونه به خدا كافرید در حالى كه جماد بودید پس زنده كرد شما را سپس مى­میراند شما را سپس زنده می­کند شما را سپس به سوى او بازگردانده مى­شوید».

این آیه شریفه نشان مى­دهد كه براى هر بشرى یک زندگى در دنیا و یک مرگ در دنیا و بعد از آن زنده شدن در قیامت است.

سؤال: در این آیه كه مطرح نمودید آمده است ﴿وَكُنتُمۡ أَمۡوَٰتٗا﴾ یعنى: «مرده بودید» و منظور مرده بودن قبل از آمدن به این دنیا است. نظر شما چیست؟

جواب: جمله «وكنتم امواتا» به معنى جماد بودید است و درباره بت­ها نیز كه از سنگ وگل و امثال آن است كلمه «اموات» به كار رفته كه به معنى جماد است. در این باره در آیه 20 و 21 سوره نحل مى­فرماید:

﴿وَٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ لَا يَخۡلُقُونَ شَيۡ‍ٔٗا وَهُمۡ يُخۡلَقُونَ ٢٠ أَمۡوَٰتٌ غَيۡرُ أَحۡيَآءٖۖ وَمَا يَشۡعُرُونَ أَيَّانَ يُبۡعَثُونَ ٢١﴾ [النحل: 20-21].

یعنى: «آن كسانى را كه به غیر از خدا مى­خوانند چیزى را خلق نمی­کنند و خودشان خلق شده­اند (20) امواتی (جماداتی) هستند و نه زندگان و درنیابند كه چه وقت برانگیخته شوند (21)».

پس به دست مى­آید كه طبق آیه 28 سوره بقره براى هركسى یک زنده شدن در دنیا یک مرگ در دنیا و یک زنده شدن در قیامت است و این آیه، تناسخ را رد مى­نماید.

و همچنین درآیات 99 و 100 سوره مؤمنون مشاهده مى­نماییم كه كسى كه از این جهان رحلت نماید به این جهان باز نمى­گردد بلكه روحش در برزخ تا قیامت خواهد ماند. خداوند در آیات 99 و 100 سوره مؤمنون مى­فرماید: ﴿حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءَ أَحَدَهُمُ ٱلۡمَوۡتُ قَالَ رَبِّ ٱرۡجِعُونِ ٩٩ لَعَلِّيٓ أَعۡمَلُ صَٰلِحٗا فِيمَا تَرَكۡتُۚ كَلَّآۚ إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَآئِلُهَاۖ وَمِن وَرَآئِهِم بَرۡزَخٌ إِلَىٰ يَوۡمِ يُبۡعَثُونَ ١٠٠﴾ [المؤمنون: 99-100].

یعنى: «تا آن­گاه كه مرگ یكى از ایشان فرا رسد گوید: پروردگارا مرا باز گردانید (99) تا شاید من در آنچه وانهاده­ام كار نیكى انجام دهم. نه چنین است این سخنى است كه او گوینده آن است و وراى ایشان برزخى است تا روزى كه برانگیخته خواهند شد (100)».

این آیه نشان می­دهدكه هر كس كه بمیرد تا قیامت در عالم برزخ خواهد بود و به این دنیا بازگردانیده نخواهد شد.

وحدت وجود

سؤال: درباره وحدت وجود در قرآن چه آمده است؟

جواب: وحدت وجود در قرآن رد شده است هیچ آیه­اى در قرآن وجود ندارد كه در آن گفته شده باشد خداوند عین هر شیئى است بلكه در آیات قرآن خدا را خالق کل شیء معرفى نموده است و همچنین در قرآن آیاتی است كه خدا را به هر چیز محیط دانسته است و خداوند در قرآن مى­فرماید: ﴿ وَهُوَ مَعَكُمۡ أَيۡنَ مَا كُنتُمۡۚ وَٱللَّهُ بِمَا تَعۡمَلُونَ بَصِيرٞ﴾ [الحدید: 4]. یعنى: «... و او با شماست هرجا كه باشید و خدا به آنچه انجام مى­دهید بیناست».

در این آیه شریفه مشاهده مى­نماییم كه فرموده است: «... خدا با شماست هرجا كه باشید.» و نفرموده است «خدا عین شماست». عالم محدود است و خدا نامحدود است و قبل از این كه عالم را خدا به وجود آورده باشد خدا وجود داشته است و از ازل وجود داشته است ولى عالم حادث است و محدود و خدا قدیم است و نامحدود.

در خطبه اول نهج­البلاغه تفسیر جالبى از آیاتى كه درباره خدا در قرآن است نموده وگفته است:

«الحَمْدُ للهِ الَّذَي لاَ يَبْلُغُ مِدْحَتَهُ القَائِلُونَ، وَلاِ يُحْصِي نَعْمَاءَهُ العَادُّونَ، ولاَ يُؤَدِّي حَقَّهُ الُمجْتَهِدُونَ، الَّذِي لاَ يُدْرکُهُ بُعْدُ الهِمَمِ، وَلاَ يَنَالُهُ غَوْصُ الفِطَنِ، الَّذِي لَيْسَ لِصِفَتِهِ حَدٌّ مَحْدُودٌ، وَلاَ نَعْتٌ مَوْجُودٌ، وَلا وَقْتٌ مَعْدُودٌ، وَلا أَجَلٌ مَمْدُودٌ.فَطَرَ الْخَلائِقَ بِقُدْرَتِهَ، وَنَشَرَ الرِّيَاحَ بِرَحْمَتِهِ، وَوَتَّدَ بِالصُّخُورِ مَيَدَانَ أَرْضِهِ. أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ، وَکَمَالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصْديقُ بِهِ، وَکَمَالُ التَّصْدِيقِ بِهِ تَوْحِيدُهُ، وَکَمَالُ تَوْحِيدِهِ الْإِخْلاصُ لَهُ، وَکَمَالُ الْإِخْلاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ، لِشَهَادَةِ کُلِّ صِفَةٍ أَنَّها غَيْرُ المَوْصُوفِ، وَشَهَادَةِ کُلِّ مَوْصُوفٍ أَنَّهُ غَيْرُ الصِّفَةِ، فَمَنْ وَصَفَ اللهَ سُبْحَانَهُ فَقَدْ قَرَنَهُ، وَ مَنْ قَرَنَهُ فَقَدْ ثَنَّاهُ، و َمَنْ ثَنَّاهُ فَقَد جَزَّأَهُ، وَمَنْ جَزَّأَهُ فَقَدْ جَهِلَهُ، وَمَنْ جَهِلَهُ فَقَدْ أَشَارَ إِلَيْهِ، وَمَنْ أَشَارَ إِلَيْهِ فَقَدْ حَدَّهُ، وَمَنْ حَدَّهُ فَقَدْ عَدَّهُ، وَمَنْ قَالَ: «فِيمَ» فَقَدْ ضَمَّنَهُ، وَمَنْ قَالَ: «عَلاَمَ؟» فَقَدْ أَخْلَي مِنُهُ. کائِنٌ لاَ عَنْ حَدَث، مَوْجُودٌ لاَ عَنْ عَدَمٍ، مَعَ کُلِّ شَيْءٍ لاَ بِمُقَارَنَةٍ، وَغَيْرُ کُلِّ شَيءٍ لَا بِمُزَايَلَةٍ، فَاعِلٌ لا بِمَعْنَي الْحَرَکَاتِ وَالْآلَةِ، بَصِيرٌ إذْ لاَ مَنْظُورَ إلَيْهِ مِنْ خَلْقِهِ، مُتَوَحِّدٌ إذْ لاَ سَکَنَ يَسْتَأْنِسُ بهِ وَلاَ يَسْتوْحِشُ لِفَقْدِهِ. أَنْشَأَ الخَلْقَ إنْشَاءً، وَابْتَدَأَهُ ابْتِدَاءً، بِلاَ رَوِيَّةٍ أَجَالَهَا، وَلاَ تَجْرِبَةٍ اسْتَفَادَهَا، وَلاَ حَرَکَةٍ أَحْدَثَهَا، وَلاَهَمَامَةِ نَفْسٍ اضْطَرَبَ فِيهَا...». یعنى: «ستايش مخصوص آفريننده­اى است كه سخنگويان فصيح به كمترين پايه­ى توصيف او نرسند و محاسبان دقيق نعمت بى شمارش را به تعداد در نياورند. خداپرستان كه در اطاعتش مى­كوشند آن گونه كه لايق اوست نمى­توانند او را پرستش كنند. افكار بلندنظران به حقيقت ذاتش راه نيابد و عقول عاليه هوشمندان در درياى حقيقتش غوص نتواند. خدايى كه اوصاف كماليه­اش را حدّ و نهايت نيست و به وصف و تعريف درنيايد و در حدود زمان و امتداد زمانى نگنجد. جهانيان را به قدرت كامله خود بيافريد. بادها را براى انبساط رحمت خود در جهان برانگيخت و عرصه زمين را به كوه­ها استوار ساخت. نخستين پايه دين ايمان و معرفت اوست و كمال مرتبه توحيد اخلاص به اوست و كمال اخلاص منزه دانستن ذات يكتا و يگانه­اش از هر وصفى كه عقول در او بينديشد مى­باشد زيرا هر صفتى مغاير با موصوف و هر موصوفى مباين با صفت است. پس هر كه خدا را توصيف كند به صفاتى كه عين ذات او نباشد براى او قرين ثابت كرده و هركه قرين براى او بينديشد از مقام شناسايى و توحيد او درمانده و به ورطه شرک افتاده است و هر كه در او مشرك گردد وى را به يكتايى نشناخته و مركب پنداشته و چنين كس جاهل به معرفت خدا و جاهل به توحيد اوست و دليل جهل به توحيد خداي متعال اشاره كردن به اوست زيرا لازمه اشاره مكانى به او حدّ و اندازه و تعدّد وى است و خدا از آن معانى منزه است و هر كه خدا را در مكان پندارد او را محاط دانسته و هركه خدا را بر چيزى تصور كند عالم را از احاطه او خالى تصور كرده است. خداوند موجود ازلى است. نه حادث است كه از عدم به وجود آمده باشد. با همه موجودات هست ولى نه به طور اتصال و بيرون از هر موجودى هست ولى نه به صورت دورى و به وسيله و حركت نيازمند نيست. خداوند بيناست به حقايق موجودات پيش از آن­كه اشياء را به عرصه وجود درآورد و او فرد يگانه است زيرا موجودى كه به او انس جويد نبود و از اين يگانگى وحشتى نداشت. خلايق را به نظمى كه علم ازلى او مقتضى بود ايجاد فرمود بى آن­كه به فكر و تأمل و حركت و تجربه نيازمند باشد...».

این خطبه كه الهام گرفته شده از آیات قرآن است خدا را به خوبى وصف نموده و وحدت وجود را رد مى­كند.

بينايي چشم يعقوب به وسيله پيراهن يوسف

سؤال: در سوره یوسف آمده است كه پیراهن یوسف را وقتى به روى صورت یعقوب انداختند چشم یعقوب بینا شد. چگونه مى­شود كه یک پیراهن باعث بینایى كورى شود؟

جواب: این معجزه الهی بوده است همچنان كه عصاى موسى باعث شكافته شدن دریا شد.

نكته­اى را كه باید در این مورد در نظر داشت این است كه هر پیراهنى باعث بینایى كسى نمى­شود و فقط پیراهن یوسف بوده است كه باعث بینایى یعقوب شده است. دیگر این­كه پیراهن یوسف باعث بینایی پدرش یعقوب شده و اگر آن پیراهن را به روى صورت كورهایى كه در آن زمان بودند مى­انداختند آنها بینا نمى­شدند و در تاریخ سراغ نداریم كه نوشته شده باشد آن پیراهن باعث بینایى كورها در جامعه یوسف شده است. دیگر این كه پیراهن یعقوب كه پیامبر بوده باعث بینایى­اش نشده است و اگرپیراهن یعقوب شفا مى­داد آن را به روى چشمش مى­انداخت تا بینا شود و دیگر احتیاجى به پیراهن یوسف نبود و همان­گونه كه گفته شد خداوند اراده كرده بود كه پیراهن یوسف باعث بینایى پدرش شود و معجزه الهی در آن زمان بوده­است و عصاى موسى كه باعث شكافته شدن دریا شد و همچنین هنگامى كه آن را به سنگ زد باعث فوران آب شد معجزه الهی بوده است وآن عصا در دست موسى باعث شد كه دریا شكافته شود و یا از سنگ آب بیرون بیاید و اگر دست شخص دیگرى بود و آن را به دریا مى­زد دریا شكافته نمى­شد و اگر آن را به سنگ مى­زد آب از سنگ بیرون نمى­آمد بلكه خداوند اراده نمود كه اگر موسى آن عصا را در هنگام فرار از فرعونیان به دریا بزند دریا شكافته شود و خشكى در دریا پدید آید. و همچنین اراده نمود كه بعد از طلب آبى كه موسى از خدا نمود به دستور خدا موسى عصایش را به سنگ بزند و چشمه­هایى از آب ظاهر شود و چه بسا در حالت عادى موسى عصایش را اگر به دریا مى­زد دریا شكافته نمى­شد و یا اگر عصایش را به سنگ مى­زد چشمه­ها پدید نمى­آمد و در مورد پیراهن یوسف نیز یک­بار خداوند اراده نمود كه به وسیله این پیراهن یعقوب را بینا گرداند و این معجزه الهی به وقوع پیوست ولذا اگر كسى خاصیتى براى پیراهنى و یا شیء دیگر قائل شود و بگوید آن پیراهن و یا آن شیء ذاتاً شفا مى­دهد بت­پرست مى­شود و به خدا افترا مى­بندد.

البته عسل و داروها و میوه­ها گاهى باعث شفا مى­شوند و این براى خاصیتى است كه خداوند در آنها نهاده است ولى پیراهن و یا شیئى دیگر كه خاصیت فوق طبیعى ندارند باعث شفا نخواهند شد و اعتقاد به شفابخشى آنها شرک است.

آيه تطهير

سؤال: منظور از «اهل بیت» در آیه تطهیر كه مى­فرماید: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذۡهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجۡسَ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِ وَيُطَهِّرَكُمۡ تَطۡهِيرٗا﴾ [الأحزاب: 33]. چه كسانی هستند؟

جواب: شما تنها نیمى از آیه را خواندید باید به نیمه قبل آیه و همچنین آیات ماقبل و مابعد توجه كنیم. آیات قرآن را باید همه جانبه مورد بررسى قرارداد. خداوند در آیات 28 تا 33 سوره احزاب، همسران پیامبر را مخاطب قرار مى­دهد و ارشاد مى­نماید و در آیه 33 به آنان مى­فرماید:

﴿وَقَرۡنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجۡنَ تَبَرُّجَ ٱلۡجَٰهِلِيَّةِ ٱلۡأُولَىٰۖ وَأَقِمۡنَ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتِينَ ٱلزَّكَوٰةَ وَأَطِعۡنَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓۚ إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذۡهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجۡسَ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِ وَيُطَهِّرَكُمۡ تَطۡهِيرٗا ٣٣﴾ [الأحزاب: 33].

یعنی: «و در خانه­هایتان قرار گیرید و مانند روزگار جاهلیت قدیم زینت­های خود را آشکار مکنید و نماز برپا دارید و زکات بدهید و خدا و رسولش را فرمان برید جز این نیست که خدا اراده می­نماید آلودگی را از شما اهل­بیت بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند».

آیه­ای که شما در سؤال مطرح نمودید همین آیه 33 احزاب است که با توجه به آیات قبل از آن و همچنین خود آیه و آیه بعد از آن معلوم است که مقصود از (اهل­بیت) در این آیه همسران پیامبر هستند.

و اهل­بیت حضرت ابراهیم نیز همسر ابراهیم بوده است زیرا در آیه 73 سوره هود مشاهده می­نمایید که رسولان الهی به همسر ابراهیم می­گویند:

﴿قَالُوٓاْ أَتَعۡجَبِينَ مِنۡ أَمۡرِ ٱللَّهِۖ رَحۡمَتُ ٱللَّهِ وَبَرَكَٰتُهُۥ عَلَيۡكُمۡ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِۚ إِنَّهُۥ حَمِيدٞ مَّجِيدٞ ٧٣﴾ [هود: 73].

یعنى: «(رسولان الهى به همسر ابراهیم) گفتند: آیا تو از كار خدا تعجب مى­كنى؟ رحمت خدا و بركات او بر شما اهل بیت باد و همانا او (خدا) ستوده­اى بزرگوار است».

در این آیه مشاهده مى­نماییم كه همسر ابراهیم را اهل­بیت ابراهیم معرفى مى­نماید و آیات 32 و 33 و 34 سوره احزاب به روشنى نشان مى­دهد كه منظور از اهل­بیت پیامبر در درجه اول همسرانش می­باشند و این احتمال وجود دارد که علاوه بر همسران، دختران پیامبر را نیز که در زمان نزول این آیه در بیت پیامبر بوده­اند شامل شود. حال ممكن است این سؤال به نظر برسد كه درآیه 33 سوره احزاب چرا ضمیر (كم) آمده است و چرا ضمیر «كن» که براى جمع مخاطب مؤنث است به كار نرفته است؟ جواب این است كه چون پیامبر نیز اهل آن بیت بوده است براى قاعده تغلیب ضمیر را به صورت مذكرآورده است و اگر دقت نماییم درآیه 73 سوره هود نیزكه مخاطب همسر ابراهیم است ضمیر به جاى (ك) به صورت (كم) آمده است چون ابراهیم نیز از اعضاى بیت خودش بوده است و دلیل دیگر اینكه چون ضمیر «كم» به اهل كه مذكر است بر می­گردد بصورت جمع مذكر آورده شده است.

پس به روشنى معلوم است كه مقصود از «اهل البیت» در آیه 33 سوره احزاب همسران پیامبر بوده است.

نكته دیگرى كه در این آیه است اراده خدا بر پاک نمودن خانواده پیامبر از پلیدى است و این اراده تشریعى بوده و اراده تكوینى نیست. خداوند به وسیله آیات قرآن كه بر پیامبر فرستاده اراده نموده كه خانواده پیامبر را از پلیدى پاک گرداند و یا به عبارتى اگر آنان از دستورات قرآن پیروی نمایند به پلیدى اصلاً آلوده نگردند. و این بستگى به خود آنها داشته كه تا چه اندازه مطیع فرامین و آیات قرآن باشند. كما این­كه درباره وضو نیز خداوند خواسته به وسیله وضو مؤمنین را پاک گرداند و این به خود مؤمنین بستگى دارد كه تا چه اندازه مقید به نماز خواندن و وضوگرفتن باشند. و در آیه 6 سوره مائده كه درباره وضو است می­فرماید:

﴿مَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيَجۡعَلَ عَلَيۡكُم مِّنۡ حَرَجٖ وَلَٰكِن يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمۡ﴾ [المائدة: 6].

یعنى: «(به وسیله احكام وضو و غسل و تیمم) خدا نمى­خواهد بر شما تنگ گیرد ولى اراده مى­كند شما را پاک گرداند...».

در این آیه مشاهده مى­نماییم كه خداوند اراده نموده به وسیله احكام وضو و غسل و تیمم (جسم و روح) مؤمنان را پاک گرداند و اراده خدا در این­جا تشریعى است و اراده تكوینى نیست. و لذا اگر براى نماز كسى وضو نگیرد و یا هنگامى كه جنب است غسل نكند البته به اجبار پاک نمى­شود بلكه اطاعت از فرامین خدا كه در قرآن است باعت پاک شدن مى­شود و در مورد آیه تطهیر نیز اطاعت از قرآن است كه باعث پاكى خانواده پیامبر مى­شود و خداوند به وسیله قرآن و ارشادات در آن اراده نموده كه خانواده پیامبر را پاک گرداند و یا به عبارتى آنها به وسیله پیروى از قرآن به رجس و گناه آلوده نشوند. حال اگر آنان از قرآن پیروى نمى­نمودند به اجبار پاک نمى­شدند پس به روشنى معلوم است كه منظور از «اهل بیت» در آیه 33 سوره احزاب همسران پیامبر مى­باشند.

آيا در آخر زمان بندگان صالح زمين را به ارث مى­برند؟

سؤال: آیا در آخر زمان بندگان صالح زمین را به ارث مى­برند؟

جواب: خیر، این طور نیست و در قرآن نیامده كه صالحین در آخر زمان زمین را به ارث مى­برند.

سؤال: مگر خداوند درآیه 105 سوره انبیاء نمى­فرماید:

﴿وَلَقَدۡ كَتَبۡنَا فِي ٱلزَّبُورِ مِنۢ بَعۡدِ ٱلذِّكۡرِ أَنَّ ٱلۡأَرۡضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ ٱلصَّٰلِحُونَ ١٠٥﴾ [الأنبیاء: 105].

یعنى: «در زبور بعد از ذكر نوشتیم كه زمین را بندگان صالح من به ارث مى­برند».

جواب: بلى، خداوند این آیه را فرموده است ولى اگر به آیات قبل از این آیه توجه كنیم مشاهده مى­نماییم كه آن آیات درباره قیامت است دیگر این­كه اگر به زبور حضرت داوود كه در آیه، آدرس آن داده شده است مراجعه نماییم در آیه 29 مزامیر 37 مشاهده مى­نماییم كه مى­فرماید: «صالحان وارث زمین خواهند شد و در آن تا ابد سكونت خواهند كرد».

این آیه از كتاب زبور اشاره به بهشت است كه مؤمنین در آن تا ابد سكونت خواهند نمود. اشاره به زمین بهشت است نه اشاره به زمین دنیا. زیرا كسى در دنیا تا ابد زندگى نخواهد كرد و فانى خواهد شد و بالاخره قیامت برپا مى­شود و در آیه 74 سوره زمر مشاهده مى­نماییم كه منظور از «ارض» زمین بهشت است و مى­فرماید:

﴿وَقَالُواْ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِي صَدَقَنَا وَعۡدَهُۥ وَأَوۡرَثَنَا ٱلۡأَرۡضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ ٱلۡجَنَّةِ حَيۡثُ نَشَآءُۖ فَنِعۡمَ أَجۡرُ ٱلۡعَٰمِلِينَ ٧٤﴾ [الزمر: 74].

یعنى: «(بهشتیان در بهشت خواهند گفت) سپاس براى خدایى است كه به وعده خویش وفا نمود و به ما زمین را به ارث داد. جاى گیریم از بهشت هر جا كه خواهیم و چه خوب است پاداش عمل كنندگان».

و از آیات 14 و 64 سوره مائده به دست مى­آید كه تا قیامت نصارى در روى زمین هستند و میان برخى از آنان دشمنى است و همچنین تا قیامت یهود بر روی زمین هستند و میان برخى ازآنان دشمنى است. پس جامعه ایده­آلى را كه برخى مى­پندارند كه در دنیا به وجود مى­آید طبق این آیات و برخى دیگر از آیات قرآن هرگز به وجود نخواهد آمد و صالحان وارثان کُل زمین نخواهند شد.

آيه: ﴿وَنُرِيدُ أَن نَّمُنَّ عَلَى ٱلَّذِينَ ٱسۡتُضۡعِفُواْ﴾

سؤال: می­گویند آیه 5 سوره القصص كه در آن مى­فرماید:

﴿وَنُرِيدُ أَن نَّمُنَّ عَلَى ٱلَّذِينَ ٱسۡتُضۡعِفُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَنَجۡعَلَهُمۡ أَئِمَّةٗ وَنَجۡعَلَهُمُ ٱلۡوَٰرِثِينَ ٥﴾ [القصص: 5].

یعنى: «اراده كردیم كه منت نهیم بر كسانى كه مورد استضعاف در زمین قرار گرفتند و آنها را پیشوایان و وارثان زمین قرار دهیم».

دلیل بر این است كه مستضعفان وارثان زمین خواهند شد.

جواب: در تفسیر هر آیه از قرآن باید ما قبل و ما بعد آیه را مورد توجه قرار داد حال از یک آیه قبل تا یک آیه بعد از آیه 5 را مورد توجه قرار مى­دهیم. خداوند در آیه 4 تا 6 سوره القصص مى­فرماید:

﴿إِنَّ فِرۡعَوۡنَ عَلَا فِي ٱلۡأَرۡضِ وَجَعَلَ أَهۡلَهَا شِيَعٗا يَسۡتَضۡعِفُ طَآئِفَةٗ مِّنۡهُمۡ يُذَبِّحُ أَبۡنَآءَهُمۡ وَيَسۡتَحۡيِۦ نِسَآءَهُمۡۚ إِنَّهُۥ كَانَ مِنَ ٱلۡمُفۡسِدِينَ ٤ وَنُرِيدُ أَن نَّمُنَّ عَلَى ٱلَّذِينَ ٱسۡتُضۡعِفُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَنَجۡعَلَهُمۡ أَئِمَّةٗ وَنَجۡعَلَهُمُ ٱلۡوَٰرِثِينَ ٥ وَنُمَكِّنَ لَهُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَنُرِيَ فِرۡعَوۡنَ وَهَٰمَٰنَ وَجُنُودَهُمَا مِنۡهُم مَّا كَانُواْ يَحۡذَرُونَ ٦﴾ [القصص: 4-6].

یعنى: «فرعون در سرزمین (مصر) سر برافراشت و مردم آنجا را گروه گروه ساخت، گروهى از آنان را زبون مى­داشت پسرانشان را سر مى­برید و زنانشان را زنده بر جاى می­گذاشت و از فسادكاران بود (4) و اراده نمودیم بركسانى كه در آن سرزمین زبون شده بودند منت نهیم و آنان را پیشوایان (مردم) گردانیم و آنان را وارث آن (زمین) كنیم (5) و در زمین قدرتشان دهیم و به فرعون و هامان و لشكریانشان آنچه را كه از جانب آن بیمناک بودند بنمایانیم (6)».

به روشنى معلوم است كه منظور از مستضعفین در این آیات، مستضعفین بنى­اسرائیل در زمان موسى هستند كه سرزمین­هاى فرعون و فرعونیان را به ارث بردند و خداوند در آیه 137 سوره اعراف به ارث بردن زمین­ها توسط مستضعفانِ بنى­اسرائیل اشاره می­فرماید:

﴿وَأَوۡرَثۡنَا ٱلۡقَوۡمَ ٱلَّذِينَ كَانُواْ يُسۡتَضۡعَفُونَ مَشَٰرِقَ ٱلۡأَرۡضِ وَمَغَٰرِبَهَا ٱلَّتِي بَٰرَكۡنَا فِيهَاۖ وَتَمَّتۡ كَلِمَتُ رَبِّكَ ٱلۡحُسۡنَىٰ عَلَىٰ بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ بِمَا صَبَرُواْۖ وَدَمَّرۡنَا مَا كَانَ يَصۡنَعُ فِرۡعَوۡنُ وَقَوۡمُهُۥ وَمَا كَانُواْ يَعۡرِشُونَ ١٣٧﴾ [الأعراف: 137].

یعنى: «و به آن گروهى كه پیوسته تضعیف مى­شدند (بخش­هاى) باخترى و خاورى سرزمین (فلسطین) را كه در آن بركت قرار داده بودیم به میراث عطا كردیم و براى آن كه صبركردند وعده نیكوى پروردگارت به بنى­اسرائیل تحقق یافت و آنچه را كه فرعون و قومش ساخته و افراشته بودند ویران كردیم».

پس مشاهده مى­نماییم كه منظور از مستضعفین در آیات 4 و 5 و 6 سوره القصص همان مستضعفین بنى­اسرائیل هستند كه وارث آن سرزمین­ها شدند.

حال ممكن است كسى سؤال نماید كه چرا در آیه شماره 5 فعل «نرید» به صورت مضارع آمده است؟ و اگر مربوط به فرعون و مستضعفان آن دوره بوده است پس چرا به صورت ماضى نیامده است؟ جواب این است كه اولاً چون افعال «علا - جعل» به صورت ماضى است و فعل «نرید» كه بعد از آن افعال به صورت مضارع است این فعل (نرید) ماضى استمرارى را معنى مى­دهد. ثانیاً چون اراده خدا به زمانى بعد از استضعاف قوم بنى­اسرائیل بوده است به صورت مضارع بیان فرموده است و همچنین در آیه 4 سوره القصص مشاهده مى­نماییم كه فعل «یذبح» (سر مى­برد) نیز به صورت مضارع آمده است در صورتى كه مى­دانیم فرعون درگذشته در زمان موسى پسران را سر مى­بریده است ولى چون فعل «علا» و «جعل» كه به صورت ماضى هستند در قبل از فعل «یذبح» هستند فعل «یذبح» ماضى استمرارى را معنى مى­دهد و به معنى «سر مى برید» است و همچنین چون سر بریدن قوم توسط فرعون بعد از استضعاف قومش بوده است به صورت مضارع بیان شده است. و همچنین در آیه 6 مشاهده مى­نماییم كه افعال «نمكن» - «نرى» به صورت مضارع آورده شده است در صورتى كه فرعون و هامان در گذشته بوده­اند پس به روشنى معلوم است كه منظور از مستضعف در آیات 4 و 5 و 6 سوره القصص همان مستضعفین بنى­اسرائیل در زمان فرعون مى­باشند.

آيه: ﴿هُوَ ٱلَّذِيٓ أَرۡسَلَ رَسُولَهُۥ بِٱلۡهُدَىٰ﴾

سؤال: در آیه 9 سوره صف، خداوند مى­فرماید:

﴿هُوَ ٱلَّذِيٓ أَرۡسَلَ رَسُولَهُۥ بِٱلۡهُدَىٰ وَدِينِ ٱلۡحَقِّ لِيُظۡهِرَهُۥ عَلَى ٱلدِّينِ كُلِّهِۦ وَلَوۡ كَرِهَ ٱلۡمُشۡرِكُونَ ٩﴾ [الصف: 9].

یعنى: «او (خدا) كسى است كه پیامبرش را با هدایت و آئین حق به سوى مردم فرستاد تا آئین او را بر تمام آیین­ها پیروز گرداند هرچند كه مشركان را خوش آیند نباشد».

آیا این آیه دلیل بر این نیست كه بالاخره تمام مردم جهان در آینده مسلمان مى­شوند؟

جواب: در مورد این آیه باید دانست كه برخى از علماى شیعه این آیه را تحقق یافته در صدر اسلام مى­دانستند كه پیغمبر و اصحابش بر جزیرة ­العرب مسلط شدند و اسلام بر همه آن مكان­ها غلبه نمود؟ من­جمله آقاى ابوالقاسم خویى دركتاب «البيان» در بحث اعجاز قرآن این آیه را تحقق یافته در صدر اسلام مى­داند و برخى از مفسرین می­گویند اسلام در میدان­هاى جنگ بر یهود و نصارى و كفار غلبه یافت.

حال ما روشن می­سازیم كه این آیه در چه موردى است:

1- در این آیه قید «ارسل رسوله» آمده است یعنى خداوند رسولش را فرستاد تا آیین خود را بر آیین­هاى دیگر غالب گرداند پس معلوم مى­شود غلبه آیین حق به­وسیله رسول یعنى محمّد باید انجام شود و بدین جهت است كه برخى گفته­اند در میدان­هاى جنگ محمّد بر كفار و اهل كتاب غلبه نمود.

2- در قرآن در آیه 14 و 64 سوره مائده تصریح نموده كه نصارى و یهود تا روز قیامت وجود دارند و محو نخواهند شد و اگر ما بگوییم این آیه (آیه 9 سوره صف) مى­گوید تمام ادیان از بین مى­روند و همه در جهان مسلمان مى­شوند با آیه 14 و 64 سوره مائده مغایر مى­شود. خداوند در آیه 64 سوره مائده مى­فرماید:

﴿وَقَالَتِ ٱلۡيَهُودُ يَدُ ٱللَّهِ مَغۡلُولَةٌۚ غُلَّتۡ أَيۡدِيهِمۡ وَلُعِنُواْ بِمَا قَالُواْۘ بَلۡ يَدَاهُ مَبۡسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيۡفَ يَشَآءُۚ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرٗا مِّنۡهُم مَّآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَ طُغۡيَٰنٗا وَكُفۡرٗاۚ وَأَلۡقَيۡنَا بَيۡنَهُمُ ٱلۡعَدَٰوَةَ وَٱلۡبَغۡضَآءَ إِلَىٰ يَوۡمِ ٱلۡقِيَٰمَةِ...﴾ [المائدة: 64].

یعنى: «یهودیان گفتند كه دست خدا بسته است دستشان بسته باد و لعنت كرده شدند به واسطه آنچه گفتند، بلكه دست (قدرت) خدا باز است انفاق مى­کند آن­گونه كه بخواهد و البته آنچه از جانب پروردگارت به سوى تو نازل شده كفر و طغیان آنها را زیاد مى­كند و میانشان تا روز قیامت كینه و دشمنى افكندیم...».

از این آیه به دست مى­آید كه تا روز قیامت یهود وجود دارند و میان برخى از آنان كینه و دشمنى وجود خواهد داشت و همچنین از آیه 14 سوره مائده نیز به ­دست مى­آید كه تا روز قیامت نصارى وجود خواهد داشت و میان برخى از آنان كینه و دشمنى وجود خواهد داشت و به عبارتى هیچ­گاه بر روى كره زمین همه مسلمان نخواهند شد و در حقیقت، این آیات نشان مى­دهند كه مهدویت یک عقیده بى اساسى است.

3- در آیه 9 سوره صف كه در ابتداى سؤال مطرح نمودید خداوند نفرموده است كه رسول را فرستاد تا ادیان دیگر را محو نماید بلكه فرموده بر آنها غالب گرداند و خداوند در آیه 21 سوره مجادله مى­فرماید:

﴿كَتَبَ ٱللَّهُ لَأَغۡلِبَنَّ أَنَا۠ وَرُسُلِيٓ﴾ [المجادلة: 21].

یعنى: «نوشت خدا كه پیروز مى­شوم من و رسولانم...».

و مى­دانیم كه برخى از رسولان الهی را كشتند و در ظاهر رسولان شكست خوردند. پس منظور از غلبه، غلبه معنوى است نه غلبه ظاهرى. و منظور از غلبه دین حق بر همه ادیان غلبه معنوى مى­باشد.

آيه: ﴿وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنكُمۡ﴾

سؤال: خداوند در آیه 55 سوره نور فرموده است:

﴿وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنكُمۡ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ لَيَسۡتَخۡلِفَنَّهُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ كَمَا ٱسۡتَخۡلَفَ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمۡ دِينَهُمُ ٱلَّذِي ٱرۡتَضَىٰ لَهُمۡ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّنۢ بَعۡدِ خَوۡفِهِمۡ أَمۡنٗاۚ يَعۡبُدُونَنِي لَا يُشۡرِكُونَ بِي شَيۡ‍ٔٗاۚ وَمَن كَفَرَ بَعۡدَ ذَٰلِكَ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡفَٰسِقُونَ ٥٥﴾ [النور: 55].

یعنى: «وعده داد خدا به كسانی از شما كه ایمان آورده و عمل­هاى صالح انجام داده­اند كه آنها را در زمین خلیفه گرداند همان­طور كه كسانی را كه قبل از ایشان بودند در زمین خلیفه گردانید و براى ایشان دینشان را كه برایشان برگزید مکنت دهد و ترس آنها را بعد از خوفشان تبدیل به امنیت گرداند تا این كه مرا عبادت كنند و شریكى برایم قرار ندهند و هر كس بعد از آن كافر شود آنان فاسقان خواهند بود».

آیا این آیه دلیل بر این نمى­شود كه در آخر زمان حكومت عدل تشكیل مى­شود و همه­ى زمین از آنِ مؤمنین خواهد شد؟

جواب: 1- در این آیه ذكر ﴿ءَامَنُواْ مِنكُمۡ﴾ به طور خطاب است كه معلوم مى­شود درباره كسانى است كه در زمان پیامبر بوده و این آیه را از پیامبر شنیده­اند.

2- در این آیه قید شده: ﴿كَمَا ٱسۡتَخۡلَفَ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡ﴾. یعنى: «(ایمان آورندگان از شما را جانشین مى­سازد) همان­گونه كه قبل از ایشان را جانشین گرداند».

و اگر در قرآن دقت نماییم مشاهده مى­نماییم كه خداوند كسانى را كه قبل از محمّد بوده­اند و در این آیه ذكر فرموده بر تمام كره زمین خلافت و سلطنت نداده است. مثلاً در آیه 26 سوره ص مى­فرماید: ﴿يَٰدَاوُۥدُ إِنَّا جَعَلۡنَٰكَ خَلِيفَةٗ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَٱحۡكُم بَيۡنَ ٱلنَّاسِ بِٱلۡحَقِّ...﴾ [ص: 26]. یعنى: «اى داوود، ما تو را خلیفه­اى در زمین قرار دادیم پس بین مردم مطابق حق حكم كن...».

از این آیه به­دست مى­آید كه منظور از ﴿خَلِيفَةٗ فِي ٱلۡأَرۡضِ﴾ خلیفه شدن در تمام كره زمین نیست. زیرا حضرت داوود بر بخشى از زمین حكومت نموده و بر تمام اهل آن حكومت نمى­كرده است. زیرا در قرآن در داستان حضرت سلیمان مشاهده مى­نماییم كه سلیمان كه فرزند داوود بوده و جانشین او بوده از شهر دیگرى كه در نقطه­اى دور از فرمانروائیش وجود داشته بى خبر بوده است و هدهد براى او خبر آورده است و همچنین در آن شهر مردم خورشید پرست بودند و اگر داوود (پدر سلیمان) بر تمام كره زمین در آن زمان حكومت مى­كرد آیینش به آن شهرى كه افراد آن خورشید پرست بودند مى­رسید. پس معلوم مى­گردد كه مقصود از خلیفه شدن مسلمانان كه خداوند در آیه 55 سوره نور به آنان وعده داده است جانشین ساختن آنها به جاى كفار و غلبه آنها در ناحیه مکه و اطراف آن است كه در صدر اسلام به وقوع پیوست و در دعاى وحدت كه هنگام فتح مكه خوانده شده آمده است: «لا اله الا الله وحده وحده وحده انجز وعده و نصر عبده و هزم الاحزاب وحده».

و منظور از «انجز وعده» همان وعده خلافت مسلمین در مكه است كه در آیه 55 سوره نور وعده آن داده شده است.

در نهج­البلاغه آمده است كه هنگام جنگ مسلمین با ایران، على به این آیه اشاره نموده و به عمر گفت: «ونحن على موعود من الله والله منجز وعده».

یعنى: «ما بر وعده­اى از خدا قرار داريم و خدا وفا كننده به وعده­اش مى­باشد». و این جمله از نهج­البلاغه نشان می­دهد كه خداوند به صحابه رسول وعده داده است اگر در آینده (پیروزى بر ایران) نیز مؤمن باشند و عمل صالح انجام دهند آنان را پیروز گرداند.

و تنها پیروزى بر ایران نبوده بلكه در فتح مكه نیز آنها را بر كفار مكه پیروز گرداند و فتوحات دیگرى را نیز مسلمین داشتند. دیگر این كه كلمه «الارض» در این آیه (55 سوره نور) با الف و لام آمده است كه مى­توان گفت الف و لام عهد است و بخشى از زمین را شامل مى­شود نه همه كره زمین را كما اینكه در آیه 76 سوره الاسراء مى­فرماید:

﴿وَإِن كَادُواْ لَيَسۡتَفِزُّونَكَ مِنَ ٱلۡأَرۡضِ لِيُخۡرِجُوكَ مِنۡهَا...﴾ [الإسراء: 76].

یعنى: «و (كفار) نزدیک بود كه بلغزانندت از زمین تا تو را از آن بیرون کنند...».

و پر واضح است كه منظور از «الأرض» زمین مكه است كه كفار مى­خواستند هنگامى كه پیغمبر در مكه بود او را از آنجا خارج كنند، نه تمام زمین. و مشاهده مى­نماییم كه رسول­الله و صحابه­اش در مكه و بخش­هایى در روى كره زمین حكومت پیدا نمودند و این مهم تحقق آیه 55 سوره نور بود كه در آن فرمود:

﴿وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنكُمۡ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ لَيَسۡتَخۡلِفَنَّهُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ كَمَا ٱسۡتَخۡلَفَ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡ...﴾ [النور: 55].

بقيـ الله

سؤال: بقية الله كیست؟ جواب: صحیح این است كه سؤال شود بقیة الله چیست؟ در قرآن فقط یک آیه است كه كلمه «بقیت الله» در آن است و آن آیه 86 سوره هود است.

خداوند در آیه 86 سوره هود مى­فرماید:

﴿بَقِيَّتُ ٱللَّهِ خَيۡرٞ لَّكُمۡ إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَ...﴾ [هود: 86].

یعنى: «آنچه خدا براى شما باقى گذارد بهتر است براى شما اگر ایمان دارید...».

براى درک صحیح معنى یک آیه باید قبل و بعد آیه را مورد توجه قرار دهیم و بدین منظور ما آیات قبل و بعد آیه 86 سوره هود را مورد توجه قرار مى­دهیم. خداوند در آیات 84 تا 87 سوره هود مى­فرماید:

﴿وَإِلَىٰ مَدۡيَنَ أَخَاهُمۡ شُعَيۡبٗاۚ قَالَ يَٰقَوۡمِ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ مَا لَكُم مِّنۡ إِلَٰهٍ غَيۡرُهُۥۖ وَلَا تَنقُصُواْ ٱلۡمِكۡيَالَ وَٱلۡمِيزَانَۖ إِنِّيٓ أَرَىٰكُم بِخَيۡرٖ وَإِنِّيٓ أَخَافُ عَلَيۡكُمۡ عَذَابَ يَوۡمٖ مُّحِيطٖ ٨٤ وَيَٰقَوۡمِ أَوۡفُواْ ٱلۡمِكۡيَالَ وَٱلۡمِيزَانَ بِٱلۡقِسۡطِۖ وَلَا تَبۡخَسُواْ ٱلنَّاسَ أَشۡيَآءَهُمۡ وَلَا تَعۡثَوۡاْ فِي ٱلۡأَرۡضِ مُفۡسِدِينَ ٨٥ بَقِيَّتُ ٱللَّهِ خَيۡرٞ لَّكُمۡ إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَۚ وَمَآ أَنَا۠ عَلَيۡكُم بِحَفِيظٖ ٨٦ قَالُواْ يَٰشُعَيۡبُ أَصَلَوٰتُكَ تَأۡمُرُكَ أَن نَّتۡرُكَ مَا يَعۡبُدُ ءَابَآؤُنَآ أَوۡ أَن نَّفۡعَلَ فِيٓ أَمۡوَٰلِنَا مَا نَشَٰٓؤُاْۖ إِنَّكَ لَأَنتَ ٱلۡحَلِيمُ ٱلرَّشِيدُ ٨٧﴾ [هود: 84-87].

یعنى: «به سوى مدین برادرشان شعیب را فرستادیم گفت اى قوم من عبادت كنید خدا را معبودى براى شما جز او نیست و از پیمانه و ترازو كم مگذارید من خیر شما را مى­خواهم از عذاب فراگیر بر شما بیمناكم (84) اى قوم من پیمانه و ترازو را تمام بدهید و حقوق مردم را كم مدهید و در زمین به فساد سر برمدارید (85) باقیمانده خدا براى شما بهتر است اگر مؤمن هستید و من بر شما نگهبان نیستم (86) گفتند اى شعیب، آیا نماز تو به تو دستور مى­دهد كه آنچه را پدران ما مى­پرستیده­اند رها كنیم یا دراموال خود به میل خود تصرف نكنیم؟ راستى كه تو بردبار فرزانه­اى (87)».

در این آیه مشاهده مى­نماییم كه منظور از «بقيت الله» سود حلالى است كه از كسب به دست مى­آید و در تفسیر «مجمع البيان» كه از تفاسیر شیعى است در ذیل این آیه مى­گوید: «البقية به معنى الباقى أي ما أبقى الله تعالى لكم من الحلا­ل بعد إتمام الكيل والوزن خير من البخس والتطفيف وشرط الإيمان فى كونه خيرا لهم لأنهم إن كانوا مؤمنين بالله عرفوا صحة القول». یعنى: «بقيه در اين آيه به معناى باقى مانده است آن چيزى است كه خداى تعالى از حلال براى شما گذارد پس از آن كه شما كيل و ترازو را كامل و تمام نماييد و بهتر است براى شما از كم­دادن وكم­فروشى و منظور از شرط ايمان كه در اين آيه ذكر شده يعنى تمام دادن پيمانه و ترازو براي ايشان بهتر است اگر به خدا ايمان داشته و صحت اين قول را بفهمند».

و نه فقط در تفسیر «مجمع البيان» بلكه در تفاسیر دیگرى از شیعه نیز «بقيت الله» سود حلال ناشى از كسب و كار معنى شده است.

نكته دیگر این كه باید ببینیم جمله ﴿بَقِيَّتُ ٱللَّهِ خَيۡرٞ لَّكُمۡ إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَۚ وَمَآ أَنَا۠ عَلَيۡكُم بِحَفِيظٖ ٨٦﴾ را چه كسى گفته است آیا این سخن را مستقیماً خداوند به مؤمنینِ زمانِ محمّد و مؤمنینِ زمانِ بعد از محمّد كه قرآن را مطالعه مى­كنند فرموده است؟ و یا این سخنى است كه محمّد به قومش گفته و یا سخن شعیب به كم فروشانِ زمانِ خودش بوده است.

اگر بگوییم این سخنِ مستقیم خداوند به مؤمنینِ زمانِ پیامبر و مؤمنینِ زمانِ بعد از او باشد با این اشكال مواجه مى­شویم كه در همین آیه فرموده است:

﴿وَمَآ أَنَا۠ عَلَيۡكُم بِحَفِيظٖ﴾ یعنى: «... من حافظ شما نیستم». در صورتى كه در آیات دیگر قرآن، خداوند خود را حافظ هر چیزى دانسته است. پس این خطاب خداوند به مؤمنین نیست اگر بگوییم جمله ﴿بَقِيَّتُ ٱللَّهِ خَيۡرٞ لَّكُمۡ إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَۚ وَمَآ أَنَا۠ عَلَيۡكُم بِحَفِيظٖ ٨٦﴾ سخن محمّد به قومش است این گفته ما نیز صحیح نمى­باشد چون در آیات قبل و بعد سخن شعیب است و اگر این جمله سخن محمّد به مؤمنین بود لااقل باید به صورت «يا أيها النبي قل بقيت الله خير لكم إن كنتم مؤمنين...» مى­آمد.

و چاره­اى نداریم جز این كه قبول نماییم كه ﴿بَقِيَّتُ ٱللَّهِ خَيۡرٞ لَّكُمۡ إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَ...﴾ سخن شعیب به كم فروشان زمان خودش مى­باشد كه خداوند آن را در قرآن ذكر نموده است.

پس به روشنى معلوم است كه «بقيت الله» سود حلالى است كه از كسب و كار به دست مى­آید و شعیب در زمان خودش مردم را از كم فروشى نهى نموده و از آنان خواسته كه به سود حلال قناعت نمایند.

راسخون در علم چه كساني هستند؟

سؤال: در آیه 7 سوره آل­عمران گفته شده است كه تفسیر قرآن را به جز الله و راسخون در علم كسى نمی­داند. شما درباره این برداشت از آیه چه نظرى دارید؟

جواب: اولاً در آیه 7 سوره آل­عمران گفته نشده است كه تفسیر قرآن را به جز الله و راسخون در علم كسى نمى­داند بلكه گفته شده غیر از الله تأویل قرآن را كسى نمى­داند و تأویل با تفسیر فرق دارد.

ثانیاً، آیه نمى­گوید جز الله و راسخون در علم تأویل قرآن را كسى نمى­داند بلكه می­گوید: به غیر از الله، تأویل قرآن را كسى نمى­داند.

خداوند در آیه 7 سوره آل­عمران مى­فرماید:

﴿هُوَ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ عَلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ مِنۡهُ ءَايَٰتٞ مُّحۡكَمَٰتٌ هُنَّ أُمُّ ٱلۡكِتَٰبِ وَأُخَرُ مُتَشَٰبِهَٰتٞۖ فَأَمَّا ٱلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمۡ زَيۡغٞ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَٰبَهَ مِنۡهُ ٱبۡتِغَآءَ ٱلۡفِتۡنَةِ وَٱبۡتِغَآءَ تَأۡوِيلِهِۦۖ وَمَا يَعۡلَمُ تَأۡوِيلَهُۥٓ إِلَّا ٱللَّهُۗ وَٱلرَّٰسِخُونَ فِي ٱلۡعِلۡمِ يَقُولُونَ ءَامَنَّا بِهِۦ كُلّٞ مِّنۡ عِندِ رَبِّنَاۗ وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّآ أُوْلُواْ ٱلۡأَلۡبَٰبِ٧﴾ [آل‌عمران: 7].

یعنى: «او كسى است كه كتاب را بر تو نازل نمود بخشى از این كتاب محکماتی است كه اصل كتاب است و بعضى دیگر متشابهات است پس كسانی كه در قلب‌هایشان میل به باطل است پیروى کنند آنچه را متشابه است از آن، براى فتنه­جویى و تأویل جستن. در حالى كه تأویل آن را جز الله كسى نمى­داند و راسخون در علم مى‌گویند به آن ایمان آوردیم تماماً از جانب پروردگار ماست و جز خردمندان متذكر نمى‌شوند».

تأویل با معنی و تفسیر فرق دارد و به معنى بازگشت دادن چیزى مى­باشد.

همان­گونه كه در سرگذشت موسى و آن بنده خدا مى­خوانیم كه او كارهایى در سفر خود انجام داد كه هدف آن روشن نبود (مانند سوراخ نمودن كشتى) و به همین علت موسى ناراحت گردید اما هنگامى كه هدف خود را در پایان كار براى موسى بیان نمود وگفت منظورش نجات كشتى از چنگال سلطان غاصب بوده است اضافه نمود: « ذلك تأويل ما لم تسطع عليه صبرا». یعنى: «اين هدف نهايى كارى است كه تو در برابر آن صبر نداشتى».

و بدین جهت است كه برخى از مفسرین معتقدند كه متشابهات قرآن همان آیات قیامت است و در آیه 53 سوره اعراف مى­خوانیم: ﴿...يَوۡمَ يَأۡتِي تَأۡوِيلُهُۥ...﴾ یعنى: «... روزی كه تأویل عذاب بیاید...».

و در واقع منظور رسیدن به هدف نهایى و آشكار شدن عذاب در قیامت مى­باشد كه در این جهان در قرآن، كفار را از آن ترسانیده است.

نكته دیگر این كه در آیه 7 سوره آل­عمران مشاهده مى­نماییم كه مى­فرماید:

﴿وَمَا يَعۡلَمُ تَأۡوِيلَهُۥٓ إِلَّا ٱللَّهُۗ وَٱلرَّٰسِخُونَ فِي ٱلۡعِلۡمِ يَقُولُونَ ءَامَنَّا بِهِۦ كُلّٞ مِّنۡ عِندِ رَبِّنَا...﴾ [آل‌عمران: 7].

یعنى: «... تأویل متشابهات را جز الله، نمى­داند و راسخون در علم مى­گویند ایمان آوردیم به آن كه تماماً از جانب پروردگار ما مى­باشد...».

همان­گونه كه در ابتداى این بحث گفتیم برخى تصور مى­كنند كه الله و راسخون در علم، تأویل متشابهات را مى­دانند در صورتى كه در آیه مى­فرماید. «جز الله كسى تأویل متشابهات را نمى­داند و راسخون در علم مى­گویند ایمان آوردیم به آن تماماً از جانب پروردگار ما مى­باشد».

در رسم الخط­هاى قرآنى مى­بینیم در بالاى كلمه الله، در آیه 7 سوره آل­عمران «م» گذاشته­اند كه به معنى وقف لازم است و در برخى از رسم الخط­ها در بالاى كلمه الله «قلى» گذاشته­اند كه به معنى «وقف ترجیح دارد» می­باشد یعنى باید و یا ترجیح دارد وقتى به كلمه «الله» مى­رسیم وقف كنیم و در نتیجه معنى آیه این مى‌شود كه تأویل متشابهات را جز الله كسى نمى­داند. اگر بگوییم تأویل متشابهات را جز الله و راسخون در علم كسى نمى­داند در معنى نمودن قسمت بعد آیه دچار مشكل مى­شویم زیرا مى­فرماید: ﴿يَقُولُونَ ءَامَنَّا بِهِۦ كُلّٞ مِّنۡ عِندِ رَبِّنَا﴾ [آل‌عمران: 7].یعنى: «... مى­گویند ایمان آوردیم به آن تماماً از جانب پروردگار ما مى­باشد...».

در حالى كه مى­دانیم الله پروردگار است و پروردگارى ندارد كه به او ایمان بیاورد. پس حتماً باید بر سر كلمه الله وقف نماییم و نتیجه این مى­شودكه تأویل متشابهات را جز الله كسى نمى­داند و راسخون در علم مى­گویند «... ایمان آوردیم به آن كه تماماً از جانب پروردگار ما می­باشد..».

دیگر این­كه ببینیم راسخون در علم چه كسانى هستند؟

درآیه 162 سوره نساء مى­فرماید:

﴿لَّٰكِنِ ٱلرَّٰسِخُونَ فِي ٱلۡعِلۡمِ مِنۡهُمۡ وَٱلۡمُؤۡمِنُونَ يُؤۡمِنُونَ بِمَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ وَمَآ أُنزِلَ مِن قَبۡلِكَ﴾ [النساء: 162].

یعنى: «دانشمندان در علم (راسخون در علم) از اهل كتاب و نیز مؤمنان به آنچه بر تو نازل شده و آنچه پیش از تو نازل شده ایمان دارند...».

از این آیه شریفه به دست مى­آید كه راسخون در علم محققین و دانشمندان اهل كتاب مى­باشند البته در میان مسلمانان نیز مفسرین موحد و محققین اسلامى كه حقایق اسلام را یافته­اند مصادیقى از راسخون در علم مى­باشند.

و راسخین در علم در آیه 7 كسانى هستند كه به دنبال تأویل متشابهات نیستند و ایمان به همه قرآن دارند و در خطبه 90 نهج­البلاغه در تعریف راسخون در علم آمده است: «... واعلم أن الراسخين في العلم الذين أغناهم عن اقتحام السدد الـمضروبة دون الغيوب الاقرار بجملة ما جهلوا تفسيره من الغيب الـمحجوب فمدح الله تعالى اعترافهم بالعجز عن تناول ما لم يحيطوا به علما وسمى تركهم التعمق فيما لم يكلفهم البحث عن كنهه رسوخا...». یعنى: «... بدان كسانى كه در علم راسخ هستند كسانى هستند كه اعتراف به عجز در برابر اسرار غيبى و آنچه از تفسير آن عاجزند آنان را از كاوشى در پيرامون آنها بى­نياز ساخته است. خدا آنان را كه به مطلبى آگاهى ندارند و مى­گويند نمى­دانيم مدح نموده است. خدا اين كنجكاوى نكردن در مطلبى را كه مجبور به بحث از آن نيستند رسوخ ناميده است...».

بنابراین از آیات و روایات به دست مى­آید كه تأویل متشابهات را جز خدا كسى نمى­داند و كسانى كه در قلب­هایشان میل به باطل است به دنبال تأویل متشابهات مى­روند و راسخون در علم به جهل خود براى فهم تأویل متشابهات اعتراف دارند و ایمان به همه آیات قرآن دارند.

آيا قبل از قيامت كسى به دنيا باز مى­گردد؟

سؤال: آیا قبل از قیامت كسى به دنیا باز مى­گردد؟

جواب: آیات قرآن نشان مى­دهند كه قبل از قیامت هیچكس به دنیا باز نمى­گردد. خداوند در آیات 30 و 31 سوره زمر مى­فرماید:

﴿إِنَّكَ مَيِّتٞ وَإِنَّهُم مَّيِّتُونَ ٣٠ ثُمَّ إِنَّكُمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ عِندَ رَبِّكُمۡ تَخۡتَصِمُونَ٣١﴾ [الزمر: 30-31].

یعنى: «تو مى­میرى و ایشان نیز خواهند مرد (30) سپس شما در روز قیامت نزد پروردگارتان به مجادله خواهید پرداخت (31)».

این آیه نشان مى­دهد بعد از مرگ، محمّد و كفار در قیامت است كه زنده خواهند شد و به مجادله خواهند پرداخت. و در مورد حضرت عیسى در آیه 33 سوره مریم می‌فرماید:

﴿وَٱلسَّلَٰمُ عَلَيَّ يَوۡمَ وُلِدتُّ وَيَوۡمَ أَمُوتُ وَيَوۡمَ أُبۡعَثُ حَيّٗا ٣٣﴾ [مریم: 33].

یعنى: «سلام بر من روزى كه متولد شدم و روزى كه مى­میرم و روزى كه زنده مبعوث شوم».

این آیه سخن عیسى را در هنگامى كه زنده بود بازگو مى­كند و نشان مى­دهد كه عیسى بعد از مرگش در روز قیامت مبعوث مى­شود و طبق آیات قرآن، من­جمله آیه 55 سوره آل­عمران مشاهده نمودید اكنون عیسی مرده است و طبق آیه 33 سوره مریم كه مشاهده نمودید در قیامت مبعوث می­شود. و در این آیه نشانی از رجعت او به دنیا وجود ندارد. و این­که می­گویند قبل از قیامت محمّد و عیسی به دنیا رجعت می­کنند مدرک قرآنی ندارند بلکه آیات خلاف آن­را نشان می­دهند.

در آیه 15 سوره مریم یک تولد و یک مرگ و یک مبعوث شدن برای حضرت یحیی قائل شده است. همان یحیی را که کسی قائل به رجعتش قبل از قیامت به دنیا نیست. در آیه 33 سوره مریم که مشاهده نمودید هم یک تولد و یک مرگ و یک مبعوث شدن را برای عیسی قائل شده است عیناً همانند یحیی. و در مورد کفار در آیات 99 و 100 سوره مؤمنون می­فرماید:

﴿حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءَ أَحَدَهُمُ ٱلۡمَوۡتُ قَالَ رَبِّ ٱرۡجِعُونِ ٩٩ لَعَلِّيٓ أَعۡمَلُ صَٰلِحٗا فِيمَا تَرَكۡتُۚ كَلَّآۚ إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَآئِلُهَاۖ وَمِن وَرَآئِهِم بَرۡزَخٌ إِلَىٰ يَوۡمِ يُبۡعَثُونَ ١٠٠﴾ [المؤمنون: 99-100].

یعنی: «تا آن­گاه که مرگ یکی از ایشان فرا رسد گوید پروردگارا، مرا بازگردانید 99 شاید من در آنچه وانهاده­ام كار نیكى انجام دهم. نه­چنین است این سخنى است كه او گوینده آن است و پیشاپیش آنان برزخى است تا روزى كه برانگیخته خواهند شد».

از این آیه به دست مى­آید كه كفار تا قیامت در عالم برزخ هستند و قبل از قیامت به دنیا باز نمی­گردند و در نامه 31 نهج­البلاغه حضرت على به فرزندش حسن نوشته است:

«واعلم أن أمامك عقبة كوودا المخف فيها أحسن حالا من الـمثقل والبطئ عليها أقبح حالا من الـمسرع وإن مهبطك بها لا محالة أما على جنة أو على نار فارتد لنفسك قبل نزولك ووطئ الـمنزل قبل حلولك فليس بعد الـموت مستعتب و لا إلى الدنيا منصرف». یعنى: «بدان كه در جلوى تو گردنه بسيار دشوارى است كه در آن سبكبار از گرانبار خرسندتر است و كند رفتار از تندرو زشت و درمانده­تر است و فرودگاه تو در آن ناچار بهشت است يا بر آتش. پس پيش از رسيدن به (آن سراى) براى خود پيشروى بفرست و پيش از رفتنت منزلى آماده ساز كه بعد از مرگ وسيله خشنود گرداندن نيست و كسى به دنيا باز نمى­گردد».

از این نامه به­دست مى­آید كه بعد از مرگ كسى به دنیا باز نمى­گردد.

آيه: ﴿وَيَوۡمَ نَحۡشُرُ مِن كُلِّ أُمَّةٖ فَوۡجٗا﴾

سؤال: در آیه 83 سوره نمل، خداوند مى­فرماید: «و روزى كه از هر امتى گروهى از كسانی را كه تكذیب آیات ما نمودند محشور مى­گردانیم...».

آیا این آیه نشان نمى­دهد كه قبل از قیامت عده­اى به دنیا باز می­گردند؟

جواب: اولاً اینكه خداوند نمى­فرماید: «از هر گروهى عده­اى از تكذیب كنندگان را مبعوث مى­كنیم» بلكه فرموده: «محشور مى­كنیم». و محشور كردن با مبعوث كردن فرق دارد. محشوركردن بعد از مبعوث كردن است و در روز قیامت كه طبق آیات قرآن خداوند همه را مبعوث مى­كند بعداً به تدریج گروه­هایى را محشور مى­گرداند و در ایستگاهى كه براى آنها تعیین شده گرد مى­آیند (محشور مى­شوند) و لذا مشاهده مى­نماییم كه در آیه 85 سوره مریم به محشور شدن متقین اشاره نموده، ﴿يَوۡمَ نَحۡشُرُ ٱلۡمُتَّقِينَ إِلَى ٱلرَّحۡمَٰنِ وَفۡدٗا ٨﴾ [مریم: 85]. یعنى: «(یاد كن) روزى را كه متقین را به سوى (خداى) رحمان گروه گروه محشور مى­كنیم (گرد مى­آوریم)».

همچنین حیوانات نیز در قیامت محشور خواهند شد در آیه 5 سوره تكویر در این­باره آمده است:

﴿وَإِذَا ٱلۡوُحُوشُ حُشِرَتۡ ٥﴾ [التکویر: 5].

یعنى: «و آنگاه كه وحوش محشور شوند».

ثانیاً این­كه اثبات شیء نفى ما عدا نمى­كند یعنى وقتى گفته مى­شود از هر امتى گروهى مجرم را محشور مى­گردانیم دلیل بر این نمى­شود كه دیگران را محشور نكند.

و همچنان كه مشاهده نمودید در قرآن علاوه بر محشور شدن مجرمین در قیامت به محشور شدن متقین و وحوش نیز اشاره شده است.

علاوه بر اینها اگر منظور این بود كه قبل از قیامت تكذیب كنندگان پیامبران باز مى­گردند باید كلمه «نرجع» را به جاى «نحشر» به كار مى­برد كه بازگشت به دنیا را معنى مى­داد.

و در آیات 99 و 100 سوره مؤمنون مشاهده نمودیم كه تكذیب كنندگانى كه هنگام مرگ از خدا خواستند كه آنها را به دنیا بازگرداند خداوند خواهش آنان را قبول ننموده است و فرموده است پیشاپیش آنان برزخى است تا روزى كه مبعوث شوند.

آيه: ﴿وَإِذَا وَقَعَ ٱلۡقَوۡلُ عَلَيۡهِمۡ أَخۡرَجۡنَا لَهُمۡ دَآبَّةٗ﴾

سؤال: خداوند در آیه 82 سوره نمل فرموده است:

﴿وَإِذَا وَقَعَ ٱلۡقَوۡلُ عَلَيۡهِمۡ أَخۡرَجۡنَا لَهُمۡ دَآبَّةٗ مِّنَ ٱلۡأَرۡضِ تُكَلِّمُهُمۡ أَنَّ ٱلنَّاسَ كَانُواْ بِ‍َٔايَٰتِنَا لَا يُوقِنُونَ ٨٢﴾ [النمل: 82].

یعنى: «و آن­گاه كه قول عذاب بر آنها تحقق یابد برایشان از زمین جنبنده­اى خارج سازیم كه با آنان سخن گوید زیرا كه مردم (چنان كه باید) به آیات ما یقین نداشتند».

لطفاً در این­باره توضیح دهید.

جواب: در موقفى (ایستگاهى) در قیامت جانورى با كسانى كه در دنیا به آیات خدا ایمان نداشتند تكلم مى­كند بر خلاف متقین كه فرشتگان الهی مژده بهشت به آنان مى­دهند. و در واقع باید گفت كه آنها لایق این نیستند كه فرشتگان الهی در قیامت با آنها تكلم نموده و وعده بهشت به آنان بدهند و اگر هم فرشتگانى به آنها وعده مى­دهند وعده عذاب است و فرشتگان غضب هستند.

در این آیه منظور از «وقع القول» وقوع عذاب در آخرت است و از آیات دیگر نیز این معنى به دست مى­آید. در آیات 12 و 13 و 14 سوره سجده مى­فرماید:

﴿وَلَوۡ تَرَىٰٓ إِذِ ٱلۡمُجۡرِمُونَ نَاكِسُواْ رُءُوسِهِمۡ عِندَ رَبِّهِمۡ رَبَّنَآ أَبۡصَرۡنَا وَسَمِعۡنَا فَٱرۡجِعۡنَا نَعۡمَلۡ صَٰلِحًا إِنَّا مُوقِنُونَ ١٢ وَلَوۡ شِئۡنَا لَأٓتَيۡنَا كُلَّ نَفۡسٍ هُدَىٰهَا وَلَٰكِنۡ حَقَّ ٱلۡقَوۡلُ مِنِّي لَأَمۡلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ ٱلۡجِنَّةِ وَٱلنَّاسِ أَجۡمَعِينَ ١٣ فَذُوقُواْ بِمَا نَسِيتُمۡ لِقَآءَ يَوۡمِكُمۡ هَٰذَآ إِنَّا نَسِينَٰكُمۡۖ وَذُوقُواْ عَذَابَ ٱلۡخُلۡدِ بِمَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ ١٤﴾ [السجدة: 112-14].

یعنى: «و اگر ببینى هنگامى كه گناهكاران نزد پروردگارشان سرهایشان را به (زیر) افكنده باشند گویند: پروردگارا، دیدیم و شنیدیم پس ما را بازگردان تا كار شایسته انجام دهیم بی­گمان ما یقین كرده­ایم (12) و اگر مى­خواستیم به هر شخصى هدایتش را مى­دادیم ولى وعده از جانب من تحقق یافته است كه جهنم را ازجن­ها و مردمان پركنم (13) پس به سزاى آن كه دیدار امروزتان را فراموش كردید (عذاب را) بچشید ما نیز شما را فراموش كرده­ایم و عذاب جاودانه را به كیفر كردارتان بچشید (14)».

از این آیه شریفه به­دست مى­آید كه كلمه «القول» به معنى «وعده عذاب» مى­باشد كلمه «وقع القول» به معنى وقوع وعده عذاب است كه قیامت شروع عذاب جسمى و روحى براى كفار مى­باشد.

دیگر اینكه در آیه 82 سوره نمل (آیه مورد بحث ما) ضمیر «هم» وجود دارد كه به منكران زمان پیامبر برمى­گردد و در واقع در قیامت است كه آن «دابه» با منكران سخن مى­گوید.

دیگر این­كه در آیه 82 سوره نمل كلمه «دابة الارض» آمده است و از آیات دیگر قرآن به­دست مى­آید كه «دابه» موجود پستى است و چیزى شبیه جانور و یا خود جانور است. و خداوند در آیه 60 سوره عنكبوت مى­فرماید:

﴿وَكَأَيِّن مِّن دَآبَّةٖ لَّا تَحۡمِلُ رِزۡقَهَا ٱللَّهُ يَرۡزُقُهَا وَإِيَّاكُمۡۚ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡعَلِيمُ ٦٠﴾ [الأنعام: 38].

یعنى: «و چه بسا از جانورانی (دابه) كه روزیشان را بر دوش نمى­كشند خداوند به آنها و شما روزى مى­دهد و او شنواى داناست».

از این آیه نیز به دست مى­آید كه «دابه» با بشر فرق دارد و در حدّ جانور است و به عبارتى خود جانور معنى مى­دهد و همچنین در آیه 38 سوره انعام درباره دابه آمده است:

﴿وَمَا مِن دَآبَّةٖ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَا طَٰٓئِرٖ يَطِيرُ بِجَنَاحَيۡهِ إِلَّآ أُمَمٌ أَمۡثَالُكُمۚ مَّا فَرَّطۡنَا فِي ٱلۡكِتَٰبِ مِن شَيۡءٖۚ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمۡ يُحۡشَرُونَ ٣٨﴾ [الأنعام: 38].

یعنى: «هیج دابه­اى در زمین و نه پرنده­اى كه با دو بال خویش پرواز مى­کند نیست مگر این­كه امت­هایى چون شما هستند هیچ چیز را دركتاب (لوح محفوظ) فروگذار نكردیم سپس به سوى پروردگارشان محشور مى­شوند».

از این آیه شریفه نیز به­دست مى­آید كه دابه با بشر فرق دارد و جانور معنى مى­دهد.

حال دوباره آیه 82 سوره نمل را با توجه به توضیحاتى كه دادیم معنى مى­نماییم:

«و آن­گاه كه قول (وعده عذاب) بر آنها (در قیامت) تحقق یابد برایشان از زمین دابه­اى (جانورى) خارج سازیم كه با آنان سخن گوید براى این­كه به آیات ما یقین نداشتند».

آيه: ﴿قُل لَّآ أَسۡ‍َٔلُكُمۡ عَلَيۡهِ أَجۡرًا إِلَّا ٱلۡمَوَدَّةَ فِي ٱلۡقُرۡبَىٰ﴾

سؤال: آیا جمله ﴿قُل لَّآ أَسۡ‍َٔلُكُمۡ عَلَيۡهِ أَجۡرًا إِلَّا ٱلۡمَوَدَّةَ فِي ٱلۡقُرۡبَىٰ﴾ [الشوری: 23]. در آیه 23 سوره شورى درباره دوست داشتن خویشاوندان پیامبر است؟

جواب: خیر، معنى آیه چیز دیگرى است. البته مؤمن باید مؤمن دیگرى را دوست داشته باشد من­جمله مؤمنانى از خویشاوندان پیامبر را، آیه عام است و اگر منظور از آیه دوست داشتن خویشاوندان پیغمبر باشد تمام خویشاوندان او را در زمان نزول این آیه در بر مى­گیرد و ما مى­دانیم كه بسیارى از خویشاوندان پیامبر در زمان نزول این آیه دشمن پیامبر بوده­اند من­جمله ابولهب كه در قرآن از او به بدى یاد شده است.

دیگر این كه لفظ «القربى» عام بوده و به معناى مطلق خویشاوند است و اگر منظور خویشاوندان پیغمبر بود جمله باید لااقل به صورت «الا الـموده فى قرباى» بیان مى­شد.

دیگر این­كه این آیه در سوره شوری كه در مكه نازل شده و در سال­هاى نخستین بعثت بوده است وجود دارد و در آن موقع از كسانى كه برخى آنان را خویشاوندان پیامبر در این آیه مى­دانند جز فاطمه و على اثرى نبوده و خویشاوندانى چون حمزه و خدیجه و دیگر خویشاوندان پیامبر وجود داشته­اند و اگر منظور از آیه دوستى خویشاوندان پیامبر باشد این صحیح نیست كه بگوییم در آیه اشاره به حمزه سیدالشهدا و یا خدیجه همسر فداكار پیامبر نشده و فقط اشاره به على و فاطمه و تعداد معینى از اولاد نسل آنهاست كه هنوز به دنیا نیامده­اند.

روایاتى است كه در آنها جمله ﴿ قُل لَّآ أَسۡ‍َٔلُكُمۡ عَلَيۡهِ أَجۡرًا إِلَّا ٱلۡمَوَدَّةَ فِي ٱلۡقُرۡبَىٰ...﴾ را محبت مؤمنین با یكدیگر معنى كرده­اند. برخى از مفسرین جمله ﴿إِلَّا ٱلۡمَوَدَّةَ فِي ٱلۡقُرۡبَىٰ﴾ را دوستى خدا معنى نموده­اند و برخى آیه را این­گونه معنى نموده­اند كه: بگو از شما پاداشى نمى­خواهم مگر این­كه رعایت خویشاوندى با من را بنمایید (و مرا آزار ندهید و حق قرابت با من را كه قریشى هستم ادا نمایید).

به هرحال آنان­كه تصور نموده­اند كه معنى آیه این است كه بگو: «از شما مزدى نمى­خواهم مگر این­كه خویشاوندان مرا دوست بدارید». و خویشاوندان پیامبر را محدود به افراد خاصى نموده­اند و در دوستى آنان راه افراط را پیموده­اند این افراط در دوستى به فرد پرستى و شرک انجامیده است و همان­گونه كه گفته شد مؤمنین باید به طور متعارف یكدیگر را دوست بدارند و در حق هیچ­كسى غلو نكنند و لذا در آیه 9 سوره حشر مشاهده مى­نماییم كه انصار مهاجرینى را كه به مدینه مهاجرت مى­نمودند دوست داشتند. و در آیه 9 سوره حشر آمده است:

﴿وَٱلَّذِينَ تَبَوَّءُو ٱلدَّارَ وَٱلۡإِيمَٰنَ مِن قَبۡلِهِمۡ يُحِبُّونَ مَنۡ هَاجَرَ إِلَيۡهِمۡ﴾ [الحشر: 9].

یعنى: «و آن كسانى كه قبل از ایشان در دارالاسلام جاى گرفتند كسانى را كه به­سوى ایشان هجرت كردند (مهاجرین) دوست مى­دارند...».

و در آیات دیگرى نیز از برادرى مؤمنین با یكدیگر و دوست بودن مؤمنین با یکدیگرسخن رفته است.

و یک مؤمن باید خدا را از همه كس و همه چیز بیشتر دوست بدارد. و در این­باره در آیه 165 سوره بقره آمده است: ﴿...وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَشَدُّ حُبّٗا لِّلَّهِ...﴾ [البقرة: 165].

و در آیه 24 سوره توبه كه از آخرین سوره­هایى است كه به پیغمبر وحى شده آمده كه یک مؤمن باید در درجه اول خدا و بعد رسول او و بعد جهاد در راه خدا را از همه بیشتر دوست بدارد. خداوند در آیه 24 سوره توبه فرموده است:

﴿قُلۡ إِن كَانَ ءَابَآؤُكُمۡ وَأَبۡنَآؤُكُمۡ وَإِخۡوَٰنُكُمۡ وَأَزۡوَٰجُكُمۡ وَعَشِيرَتُكُمۡ وَأَمۡوَٰلٌ ٱقۡتَرَفۡتُمُوهَا وَتِجَٰرَةٞ تَخۡشَوۡنَ كَسَادَهَا وَمَسَٰكِنُ تَرۡضَوۡنَهَآ أَحَبَّ إِلَيۡكُم مِّنَ ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَجِهَادٖ فِي سَبِيلِهِۦ فَتَرَبَّصُواْ حَتَّىٰ يَأۡتِيَ ٱللَّهُ بِأَمۡرِهِۦۗ وَٱللَّهُ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلۡفَٰسِقِينَ ٢٤﴾ [التوبة: 24].

یعنى: «بگو اگر پدرانتان و پسرانتان و برادرانتان و همسرانتان و خویشاوندانتان و مال­هایى كه آن را به دست آورده­اید و تجارتی كه از كسادیش مى­ترسید و خانه­هایى كه آنها را مى­پسندید در نزد شما از خدا ورسولش و جهاد در راه خدا محبوب­ترند پس در انتظار باشید تا خداوند حكمش را به میان آورد و خداوند گروه فاسقین را هدایت نمی­کند».

پس مشاهده مى­نماییم دوست داشتن افراد در مقایسه با دوست داشتن خدا و رسول او و جهاد در راه خدا بى ارزش است و متأسفانه مشاهده مى­نماییم كسانى كه به غلط آیه: «... قل لا اسئلكم عليه اجرا الا الـموده فى القربى... » را سفارش به دوست داشتن چند تن از خویشاوندان پیغمبر مى­دانند و در این دوستى غلو مى‌نمایند، گمان مى­نمایند فقط دوست داشتن افرادى از خویشاوندان پیغمبر كافى است در حالى كه رستگارى در ایمان به خدا و رسولش و تقوا داشتن و جهاد نمودن و عمل صالح مى­باشد.

مُهــر

سؤال: آیا رسول گرامى اسلام در نمازشان مُهر مى­گذاشته­اند؟

جواب: خیر، در آن زمان­ها اصلاً مهرى در نماز وجود نداشته است.

سؤال: آیا پیغمبر غیر از خاک بر چیزهاى دیگر نیز سجده مى­نمودند؟

جواب: آ رى، در كتاب [بحارالانوار: جلد 85، صفحه 157] از حضرت على نقل شده: «ان رسول­الله صلى على حصير». یعنى: «رسول­خدا بر حصیرى نماز گزارد». و در همان صفحه از حضرت صادق نقل شده «أنه صلى على الخمرة» یعنى: «او بر خمره نماز گزارد».

سؤال: خمره چیست؟

جواب: زیراندازى بافته شده بوده است از حصیر یا شاخ و برگ گیاهان و مانند آنها.

دیگر این­كه دركتاب [فتح البارى: جلد 1، صفحه 599] آورده­اند: «أن النبى كان له حصير يبسطه ويصلى عليه». یعنى: «رسول خدا حصيرى داشت كه آن را پهن مى­كرد و بر آن نماز مى­گزارد».

و همچنین در كتاب [الطبقات الكبرى ابن سعد: جلد 1، صفحه 362] آمده است: «صلى بنا رسول­الله فى بيت أم­ سليم على حصير قد تغير من القدم ونضحه بشىء من ماء فسجد عليه». یعنى: «از انس نقل شده كه گفت: رسول­خدا در منزل ام سليم روى حصيرى كه در اثر فرسودگى سياه شده و آب­پاشى شده بود براى ما نماز خواند و بر همان نيز سجده كرد».

در كتاب [جامع الصغیر سیوطى: جلد 2 صفحه 117] آمده است: «عن ابن عباس قال كان رسول­ الله يسجد على مسح». یعنى: «از ابن عباس گزارش شده كه گفت: رسول خدا بر پلاس سجده مي­نمود».

در كتاب [الـمصنف ابن ابى شیبه: جلد 1، صفحه 400] آمده است: «قال رايت عليا يصلى على مصلى من مسوح يركع عليه ويسجد». یعنى: «بكر بن وائل نقل مى­كند كه على بن ابى طالب را ديدم كه روى مسح (پلاس) نماز مى­خواند و بر همان نيز سجده مى­نمود».

در [وسائل الشيعة: كتاب الصلوة أبواب ما يسجد عليه] سعد بن عبدالله از داوود الصرمى نقل مى­كند گفت: «سالت أبا الحسن الثالث هل يجوز السجود على القطن والكتان من غير تقية فقا­ل: جائز». یعنى: «از امام رضا سؤال كردم كه آيا سجده بر پنبه و كتان اگر در حال تقيه هم نباشد جائز است؟ گفت جائز است». این روایت مى­رساند كه اگر زیرانداز یا فرش از پنبه و یا كتان هم باشد مى­توان بر آن سجده نمود. و همچنین در وسائل الشیعه در همان باب از سعد بن عبدالله او هم از حسین بن على بن كیسان الصنعانى روا یت مى­كند كه گفت: «كتبت إلى أبى الحسن الثالث أسأله عن السجود على القطن والكتان من غير تقية ولا ضرورة فكتب إلي جائز». یعنى: «نامه­اى به امام رضا نوشتم و از او درباره سجده بر پنبه و كتان سؤال نمودم كه در حالت تقيه نباشد و ضرورتى هم اگر پيش نيايد. در جواب به من نوشت كه جايز است».

در این­باره روایات در كتب شیعه و اهل سنت فراوان است كه براى رعایت اختصار از ذكر آنها خوددارى مى­نماییم.

برخى این­گونه عادت نموده­اند كه در سجده چیزى را جلوى روى خود بگذارند و بر آن سجده كنند كه این خطر نیز وجود دارد كه نماز كه امرى مقدس به شمار مى­رود اگر ابزار ویژه­اى (مانند مهر) داشته باشد به تدریج آن ابزار نیز در اذهان مقدس شود چنان­كه امروزه در محیط شیعیان مشاهده مى­نماییم كه مهر نماز براى برخى مقدس گشته و آن­را مى­بوسند.

در [سنن كبراى بیهقى: جلد 2، صفحه 477] آورده­اند: «عن ابن مسعود أنه دخل على عتبة أخيه وهو يصلى على مسواك يرفعه إلى وجهه فأخذه فرمى به ثم قال: أوم إيماء ولتكن ركعتك أرفع من سجدتك». یعنى: «از عبدالله بن مسعود آمده كه او بر برادرش عتبه وارد شد در حالى كه وى نماز مى­گزارد و بر مسواكى سجده مى­كرد و آن را بلند كرده به صورتش مى­رساند. ابن مسعود آن را از او گرفت و به كنارى انداخت سپس گفت: در وقت سجده به اشاره سجده كن و ركوع تو بايد بلندتر از سجودت باشد».

و عبدالرزاق در [الـمصنف: جلد 2 صفحه 476] آورده است كه كسى از عبدالله بن عمر سؤال کرد: «أيصلى الرجل على العود وهو مريض؟» «آيا جايز است كه مرد به هنگام بيمارى بر چوب عود نماز گزارد؟» ابن عمر پاسخ داد: «لا آمركم أن تتخذوا من دون الله أوثانا من استطاع أن يصلي قائما فليصل قائماً فإن لم يستطع فجالسا فإن لم يستطع فمضطجعا يومىء إيماء». یعنى: «به شما دستور نمى­دهم كه غير از خدا بت­ها را انتخاب كنيد هر كس توانايى دارد كه ايستاده نماز گزارد پس ايستاده نماز گزارد و اگر نتوانست نشسته بخواند و چنان­چه قادر نبود خوابيده نماز گزارد (و به هنگام ركوع و سجود) اشاره کند».

در قرآن نیز مشاهده مى­نماییم كه در هنگام سجده چیزى را مقابل خود قرار نمى­داده­اند در سوره شعرا مشاهده مى­نماییم كه ساحران در زمان موسى وقتى به حقانیت موسى پى مى­برند سجده مى­نمایند و خداوند سجده آنان را تأیید مى­نماید. آنان به دنبال مهر و یا سنگریزه­اى نمى­گردند بلكه وقتى به حقانیت موسى پى مى­برند همان جا بر روى زمین افتاده و خدا را سجده مى­نمایند و در روایات نیز مشاهده مى­نمایم كه پیامبر بر روى همان حصیر و یا مسح و خمره­اى كه نماز خوانده سجده می­نموده و چیزى را مقابل خود نمى­گذاشته است.

در سنن كبراى بیهقى جلد 2 صفحه 437 آورده­اند: «عن ابن عباس أنه صلى على بساط ثم قال صلى رسول­ الله على بساط». یعنى: «از ابن عباس گزارش شده كه بر فرشى نماز گزارد سپس گفت: «رسول­خدا بر فرش نماز مى­گزارد».

برخى از مراجع شیعه نیز سجده بر فرش و زیلو و نظایر آن­را جایز دانسته من­جمله آقاى شیخ محمّد صادقى تهرانى كه از مراجع شیعه است در رساله توضیح­المسائل خود در مسأله 294 نوشته است: «بنابراین اگر بپرسید كه بر فرش یا زیلو مى­توان سجده كرد زیرا نه در حالت كنونى و نه هیچ حالتى دیگر قابل پوشیدن نیست باید گفت: آرى كه هرگز و هیچگاه پوشیدنى نیست».

رسول اكرم فرمودند: «صَلُّوا كَمَا رَأَيْتُمُونِي أُصَلِّي». یعنى: «نماز گزارید آن­گونه كه دیدید من نماز می­گزارم».

و پیغمبر هیچوقت از خاک قبر كسى براى خود مهر درست نكرده است. ابراهیم پدر امت اسلام است كه در قرآن به این مهم اشاره شده است ولى پیغمبر از خاک قبر او مهرى نساخت و در نماز قرار نداد.

در آیه 21 سوره مائده به بیت­المقدس سرزمین مقدس گفته شده است ولى هیچ آیه­اى در قرآن وجود ندارد كه در آن گفته شده باشد از خاک بیت­المقدس مهرى تهیه نمایید و بر آن سجده نمایید. و همچنین پیغمبر در هیچ جا اشاره­اى به آن ننموده است.

خانه خدا در مكه مى­باشد و خداوند در قرآن به مكه سوگند یاد نموده است ولى هیچ آیه­ای در قرآن وجود ندارد كه در آن گفته شده باشد از خاک مكه مُهرى تهیه نمایید.

و در روایات نیز مشاهده مى­نماییم كه پیغمبر بر روى حصیر نماز مى­خواند و بر همان حصیر نیز ­سجده مى­نمود و مُهرى از خاک مكه نساخته كه آن­را روى حصیر بگذارد و برآن سجده نماید.

اگر بگوییم كه خاک كربلا مقدس گشته به خاطر آن­كه امام حسین در آنجا شهید شده است باید بپذیریم كه خاک مكه نیز مقدس است زیرا مؤمنان زیادى در مكه و مدینه شهید شدند و خداوند در قرآن آنان را تأیید نموده است و مضاعف بر آن، این‌كه خانه خدا در مكه است و خداوند به مكه سوگند یاد نموده است.

آیا محمّد از خاک مكه و مدینه مهرى ساخت و در نماز پیشانیش را بر روى آن قرار داد؟ آیا از خاک قبر آن شهیدان مهرى ساخت و در نماز بر آن سجده نمود؟ جواب منفى است.

دیگر این­كه چه كسى گفته است اگر در سرزمینى كسى شهید شود آن سرزمین مقدس مى­شود؟ دیگر این­كه چه كسى گفته است نماز بر خاک مقدسى ثواب بیشتر دارد؟ و اگر سجده بر خاک مقدسى ثواب بیشترى داشت رسول گرامى اسلام كه اسوه براى مؤمنین است مهرهایى را از خاک مكه و خاک بیت­المقدس تهیه مى­نمود. مگر خانه خدا در مكه نیست؟ مگر خدا در قرآن به مكه قسم نخورده است؟ با این وصف مشاهده مى­نماییم كه پیامبر بعد از فتح مكه به مدینه باز مى­گردد و خاكى را به عنوان مُهر از مكه به مدینه نمى­برد و تا آخر عمر كه در مدینه اقامت مى­نماید مهرى از خاک مكه ندارد.

و این مهرهایى هم كه وجود دارد از خاک قبر امام حسین نیست زیرا مگر قبر ایشان چه مقدار خاک دارد كه این همه مهر از آن ساخته­اند؟ با این وصف براى برخى مقدس گشته و مایه تكریم قرارگرفته است. و اگر سجده بر خاک كسى در موقع نماز ثواب داشت خداوند در قرآن مى­فرمود كه از خاک قبر شهدا و یا پیامبرش در بعد از رحلت پیامبرش مهر بسازند و در نماز بر آن سجده كنند و یا پیامبرش سفارش به این­كار مى­نمود ولى همان گونه كه ذكر نمودیم اثرى از مُهر و سفارش به مُهر در قرآن وجود ندارد، بلكه ضد آن در داستان موسى و فرعون وجود دارد و رسول گرامى اسلام از خاک هیچ شهیدى مهر نساخت و در نماز به كار نبرد و همچنین از خاک مكه و بیت­المقدس مُهر نساخت بلكه بر حصیر و فرش و پلاس و خِمره و گلیم سجده نمود تا مسلمانان نیز به ایشان اقتدا نموده و از خطر دچار شدن به پرستش غیر خدا به دور باشند.

امام زمان

سؤال: لطفاً درباره امام زمان توضیح دهید.

جواب: مطالعه كنندگان این كتاب بهتر است اگر فصل امامت را در این كتاب مطالعه ننموده­اند ابتدا آن فصل را مطالعه نمایند. در هر صورت مجلسى در كتاب «بحارالانوار» جلد 13، روایاتى را درباره مهدى جمع­آورى نموده است كه تحت عنوان «مهدى موعود» ترجمه على دوانى به چاپ رسیده است. در بخشى از آن كتاب روایاتى را درباره مادر امام آورده است كه به صورت مجمل به ذكر آن روایات مى‌پردازیم:

مجلسى از صدوق نقل مى­كند كه در اكمال الدین از استادش ابن ولید قمى و او از محمّد بن عطار از حسین بن رزق­الله و او از محمّد بن القاسم بن حمزه بن الامام موسى بن جعفر و او از حكیمه خاتون دختر امام محمّد تقى روایت نموده كه گفت: «امام حسن عسكرى مرا خواست و فرمود عمه امشب نیمه شعبان است نزد ما افطار كن كه خداوند در این شب فرخنده كسى را به وجود مى­آورد كه حجت او در روى زمین مى­باشد. عرض كردم مادر این نوزاد كیست؟ فرمود: نرجس خاتون. گفتم: فدایت گردم اثرى از حاملگى در نرجس خاتون نیست. فرمود: همین است كه مى­گویم. سپس به خانه حضرت درآمدم و سلام كرده و نشستم ... سپس نماز شام را گزاردم و افطار كردم و خوابیدم. سحرگاه براى اداى نماز شب برخاستم بعد از نماز دیدم نرجس خوابیده و از وضع حمل او خبرى نیست ...».

توضیح: این روایت نشان مى­دهد كه نام مادر امام، نرجس بوده و در آن وقت كه حكیمه خاتون او را معاینه نموده اثرى از وضع حمل در او نیافته است.

روایت دیگر:

در صفحه 210 كتاب مهدى موعود آمده است:

«... و هم در آن كتاب از حكیمه خاتون نقل مى­كند كه در نیمه شعبان سال 255، امام حسن عسكرى براى من پیغام فرستاد كه افطار را نزد ما صرف كن تا خداوند تو را به میلاد مسعود ولى و حجت خود و جانشین من مسرورگرداند.

من بسى شادمان گشتم و همان وقت لباس پوشیده به خدمتش رسیدم. دیدم آقا در صحن خانه نشسته و كنیزان اطرافش را گرفته­اند گفتم قربانت گردم فرزند شما از چه زنى خواهد بود؟ فرمود: از سوسن. من كنیزان را نگریستم و در هیچكدام جز سوسن اثر آبستنى ندیدم».

توضیح: این روایت نیز كه از حكیمه خاتون نقل شده بر خلاف روایت قبل است زیرا اولاً نام مادر امام را سوسن ذكر مى­كند و ثانیاً مى­گوید اثر آبستنى در او مى­باشد در صورتى كه مشاهده نمودیم كه در روایت قبلى گفته شده بود نام مادر امام نرجس است و اثرى از آبستنى در او مشاهده ننموده است.

روایت دیگر:

در صفحه 188 از غیبت شیخ طوسى از بشر بن سلیمان برده فروش روایت كرده كه گفت: روزى كافور، غلام امام على النقى نزد من آمد و مرا احضاركرد چون خدمت حضرت رسیدم فرمود: اى بشر، تو از اولاد انصار هستى، دوستى شما نسبت به ما اهل بیت پیوسته میان شما برقرار است به طورى كه فرزندان شما آن را به ارث مى­برند و شما مورد وثوق ما مى­باشید.

مى­خواهم تو را فضیلتى دهم كه در مقام دوستى با ما است و با این رازى كه با تو در میان مى­گذارم بر سایر شیعیان پیشى­گیرى سپس نامه پاكیزه­اى به خط و زبان رومى مرقوم فرمود و مهرآن­را با خاتم مبارک مهر نمود و كیسه زردى كه دویست و بیست اشرفى در آن بود بیرون آورد و فرمود: این را گرفته به بغداد مى­روى و صبح فلان روز در سر پل فرات حضور مى­یابى چون كشتى حامل اسیران نزدیک شد و اسیران را دیدى، مى­بینى بیشتر مشتریان فرستادگان اشراف بنى عباس و قلیلى از جوانان عرب مى­باشند. در این موقع مواظب شخصى به نام (عمر بن زید) برده­فروشى باش كه كنیزى را به اوصافى مخصوص كه از جمله دو لباس حریر پوشیده و خود را از معرض فروش و دسترس مشتریان حفظ مى­كند به مشتریان عرضه مى‌دارد. در این وقت صدای ناله او را به زبان رومى از پس پرده رقیقى مى­شنوى كه بر اسارت و هتک احترام خود می­نالد. یكى ازمشتریان به عمر بن زید خواهد گفت عفت این كنیز رغبت مرا به وى جلب نموده او را به سیصد دینار به من بفروش. كنیزک به زبان عربى مى­گوید: اگر تو حضرت سلیمان و داراى حشمت او باشى به تو رغبت ندارم بیهوده مال خود را تلف مكن.

فروشنده مى­گوید: پس چاره چیست؟ من ناگزیرم تو را بفروشم. كنیزک مى­گوید: چرا شتاب مى­كنى؟ بگذار خریدارى پیدا شود كه قلب من به او، و وفا و امانت وى آرام گیرد. در این هنگام نزد فروشنده برو بگو حامل نامه لطیفى هستم كه یكى از اشراف با خط و زبان رومى نوشته و کَرَم و وفا و شرافت و امانت خود را در آن نامه شرح داده، نامه را به كنیزک نشان بده تا درباره نویسنده آن بیندیشد. اگر به وى مایل بود و تو نیز راضى شدى من به وكالت او كنیز را می­خرم.

بشر بن سلیمان مى­گوید: آنچه امام على النقى فرمود امتثال نمودم. چون نگاه كنیزک به نامه حضرت افتاد سخت بگریست. سپس رو به عمر بن زید كرد و گفت مرا به صاحب این نامه بفروش و سوگند یاد نمود كه اگر از فروش او به صاحب وى امتناع كند خود را هلاک خواهد كرد و من در تعیین قیمت با فروشنده گفت وگوى بسیار كردم تا به همان مبلغ كه امام به من داده بود راضى شد. من هم پول را به وى تسلیم نمودم و با كنیزک كه خندان و شادان بود به محلى كه در بغداد اجاره كرده بودم آمدیم. در آن حال از بى­قرارى زیاد نامه را از جیب درآورده و مى­بوسید و روى دیدگان و مژگان خود مى­نهاد و بر بدن و صورت مى­كشید... من ملیكه دختر یشوعا هستم...

چون او را به سامره خدمت امام على النقى آوردم حضرت از وى پرسید: عزت اسلام و ذلت نصارى و شرف خانواده پیغمبر را چگونه دیدى؟ گفت: درباره چیزى كه شما از من داناتر مى­باشید چه عرض كنم؟...

در این وقت امام دهم به كافور خادم فرمود: خواهرم حكیمه را بگو نزد من بیاید. چون آن بانوى محترمه آمد فرمود: خواهر، این زن همان است كه گفته بودم. حكیمه خاتون آن بانو را مدتى در آغوش گرفت و از دیدارش شادمان گردید. آن­گاه امام على النقى فرمود عمه او را به خانه شوهر خود ببر و فرایض دینى و اعمال مستحبه را به او بیاموز كه او همسر فرزندم حسن و مادر قائم آل محمّد است.

توضیح: در این روایت اولاً نام كنیز ملیكه گفته شده كه با روایت قبلى مغایر است ثانیاً در دو روایت قبل حكیمه از امام حسن عسكرى مى­پرسد كه مادر قائم كیست؟ و او در یكى می­گوید نرجس و در دیگرى مى­گوید سوسن.

ولى در این روایت حكیمه خاتون مى­دانسته كه قبل از ازدواج كنیز با امام حسن عسكرى مادر قائم كیست و همین كنیز است كه ملیكه نام دارد.

روایتى دیگر:

مجلسى در بحار به روایت كتاب (مهدى موعود) از كتاب اكمال الدین از ابوعلى خیزرانى و او از خادمه امام حسن عسكرى روایت نموده كه گفت: «من موقع ولادت امام زمان حاضر بودم مادر آقا نامش صیقل بود...».

چگونگى ولادت آن حضرت

در كتاب مهدى موعود صفحه 184 از حكیمه خاتون نقل می­کند:

«... چون روز هفتم به حضور امام شرفیاب شدم فرمود: عمه فرزندم را بیاور او را در قنداقه پیچیده نزد حضرت بردم. امام مانند بار اول فرزند دلبندش را نوازش فرمود و زبان مبارک آن­چنان در دهان او مى­نهاد كه گویى شیر و عسل به او مى­خوراند...».

توضیح: از این روایت به دست مى­آید كه روز هفتم تولد امام زمان، حكیمه خاتون وى را در قنداق پیچیده و نزد امام حسن عسكرى برده است.

روایتى دیگر:

در صفحه 205 كتاب مهدى موعود از حكیمه خاتون نقل مى­كند كه گفت: «... هنوز سخن امام تمام نشده بود كه نرجس از نظرم ناپدید شد مثل این­كه میان من و او پرده­اى آویختند ... سپس دیدم طفلى سجده مى­كند بعد روى زانو نشست و در حالى كه انگشتان به سوى آسمان داشت گفت: «اشهد ان لا اله الا الله و ان جدى رسول الله و ان ابى اميرالـمؤمنين...» در این وقت امام حسن عسكرى با صداى بلند فرمود: عمه، او را بگیر و نزد من بیاور. چون او را در بغل گرفته نزد پدر بزرگوارش بردم به پدر سلام كرد. حضرت هم او را در بر گرفت ناگهان دیدم مرغانى چند دور سر او در پروازند. امام یكى از آن مرغان را صدا زد و فرمود: این طفل را ببر و نگهدارى كن و در هر چهل روز به ما برگردان ... حكیمه مى­گوید از امام پرسیدم آن مرغ چه بود؟ فرمود: روح القدس بود كه مراقب ائمه است ... بعد از چهل روز بچه را نزد برادرزاده­ام برگردانید... من هر چهل روز آن طفل نازنین را مى­دیدم ...».

توضیح: این روایت نیز كه از حكیمه خاتون نقل شده است نشان مى­دهد كه روز اول ولادت تا روز چهلم، مرغى بچه را برده است و او در روز چهلم بچه را دیده است. در صورتى كه در روایت قبل كه از حكیمه خاتون نیز نقل شده بود مشاهده نمودیم كه در روز هفتم بچه را در قنداقه پیچیده و نزد پدرش برده است.

روایتى دیگر:

در صفحه 210 كتاب مهدى موعود از غیبت شیخ طوسى نقل مى­كند و در آن از حكیمه خاتون نقل شده است:

«... امام صدا زد: عمه، فرزندم را بیاور. او را نزد پدرش بردم حضرت نور دیده­اش را گرفت و زبان مبارک بر روی چشم­هاى او مالید تا دیده گشود سپس زبان در دهان و گوش­هاى طفل نهاد و او را در دست گذارد ... امام حسن عسكرى او را به من داد و فرمود: عمه، او را به نزد مادرش ببر تا دیدگانش روشن گردد و محزون نشود و بداند كه وعده خدا حق است چون بچه را نزد مادرش برگرداندم صبح صادق دمیده بود من هم خداحافظى كردم و به خانه برگشتم تا روز سوم كه به شوق دیدار دوستِ خدا باز سرى به آنها زدم. نخست وارد اتاقى شدم كه سوسن جاى داشت ولى بچه را ندیدم پس به خدمت امام رسیدم اما نخواستم ابتدا سخن كنم امام فرمود: عمه، بچه در كنف حمایت خداست ...».

توضیح: این روایت نشان مى­دهد كه بچه در روز سوم نبوده است.

روایتى دیگر:

در صفحه 212 كتاب مهدى موعود از غیبت شیخ طوسى از محمّد بن ابراهیم از حكیمه خاتون نقل كرده كه گفت:

«امام حسن عسكرى در نیمه شعبان سال 255 مرا خواست و مى­گوید به حضرت عرض كردم: یا بن رسول الله، مادر ا ین مولود كیست؟ فرمود: «نرجس».

چون روز سوم شد شوق دیدار دوست خدا در دلم افزون گشت. پس به خانه آنها شتافتم و یک­راست به اتاق نرجس رفتم دیدم به عادت زنانى كه وضع حمل كرده­اند نشسته و لباس زردى پوشیده و سرش بسته است. سلام كردم و به گوشه خانه نظر افكندم دیدم گهواره­اى نهاده­اند و پارچه سبزى روى آن است. پیش رفتم و پارچه را برداشتم دیدم دوستِ خدا بى­قنداق به پشت خوابیده تا مرا دید چشم گشود و با حركت دست­ها مرا طلب كرد».

توضیح: چنان­كه مشاهده نمودید این روایت برخلاف روایت قبل است كه حكیمه خاتون گفت كه در روز سوم به دیدار بچه رفته و بچه نبوده است ولى در این روایت آمده كه در روز سوم كه به دیدار بچه رفته او درگهواره بوده است. و این روایات علاوه بر ضد و نقیض­هایى كه در آنهاست برخلاف قرآن و عقل مى­باشد و یک فرد آگاه به قرآن به­راحتى به ساختگى بودن این روایات پى خواهد برد.

تاريخ ولادت

در كتاب مهدى موعود آمده است: «شیخ صدوق دركتاب اكمال الدین از عقید خادم روایت نموده كه فرزند امام حسن عسكرى در شب جمعه ماه رمضان سال 254 متولد گردید و نیز در همان كتاب از حكیمه خاتون نقل مى‌كند كه وى در نیمه شعبان سال 255 متولد گردید و نیز در همان كتاب روایت شده كه فرزند امام حسن عسكرى در هشتم شعبان 256 به دنیا آمد».

و همچنین در كتاب مهدى موعود آمده است: «بهاءالدین على بن عیسى اربلى موصلى در كتاب كشف الغمه نوشته است ولادت آن حضرت در بیست و سوم ماه مبارک رمضان سال 258 بوده است».

چگونگى رشد

درباره رشد امام زمانِ ساختگى، مجلسى در بحار الانوار روایاتى را آورده كه اولاً با یكدیگر تناقض دارند و ثانیاً با قرآن مغایرند مثلاً در صفحه 206 كتاب مهدى موعود آورده است:

«... عرض كردم آقا، این طفل كه دو ساله است؟ امام تبسمى نمود و فرمود: فرزندان انبیاء و اولیا كه داراى منصب و خلافت هستند نشو و نماى آنان با دیگران فرق دارد كودكان یک ماهه ما مانند بچه یک ساله مى­باشند كودكان ما، در شكم مادر حرف مى­زنند و قرآن مى­خوانند و خدا را ستایش مى­کنند و در ایام شیرخوارگى فرشتگان به پرستارى آنها مشغول و هر صبح و شام براى اطاعت فرمان آنان فرود می­آیند».

توضیح: در این روایت مشاهده مى­نماییم كه گفته شده است كه كودكان یک ماهه ما مانند بچه یک ساله مى­باشند.

در صفحه 213 آمده است (در این روایت حكیمه مى­گوید):

«چون روز چهلم شد به حضور امام حسن عسكرى شرفیاب شدم دیدم امام زمان در خانه راه مى­رود صورتى نیكوتر از رخسار او و زبانى بهتر از گفتار او ندیدم امام حسن عسكرى فرمود: عمه، این مولود پیش خدا بسیار عزیز است عرض كردم: آقا، آنچه باید ببینم از چهل روزه او مى­بینم امام تبسمى كرد و فرمود؟ عمه جان، نمى­دانى رشد یک روزه ما ائمه برابر با رشد یک ساله دیگران است».

توضیح: در این روایت مشاهده مى­نماییم كه مى­گوید رشد یک روزه ما، مانند رشد یک ساله دیگران مى­باشد برخلاف روایت قبلى كه رشد یک ماهه آنان را مانند رشد یک ساله دیگران مى­داند و علاوه بر این در روایات مطالبى آمده كه برخلاف قرآن و عقل مى­باشد من­جمله این­كه در این روایات آمده «بچه­هاى ما، در شكم مادر حرف مى­زنند و قرآن مى­خوانند» كه همه اینها ساختگى است و در مبحث امامت ثابت نمودیم كه بعد از محمّد كسى از جانب خدا براى هدایت مردم فرستاده نمى­شود و وحى به حضرت محمّد ختم شده است و لذا مشاهده مى­نماییم كه اثرى از نام و نشان ائمه شیعه در قرآن نیست.

دیگر این­كه در تورات سفر خروج باب دوم مشاهده مى­نماییم كه رشد موسى دركودكى مانند رشد دیگران بوده است. با این كه موسى پیامبر الهی بوده است و با این كه مادرش از ترس فرعونیان سه ماه او را پنهان مى­كند و بعد او را در صندوقى می­گذارد و به نیل مى­اندازد وقتى موسى به دست فرعونیان مى­رسد او را كودک شیرخوارى مى­یابند و فرعون به دنبال دایه براى موسى مى­گردد. و همچنین در تاریخ زندگانى امامان شیعیان نیز مشاهده مى­نماییم كه رشدشان مانند رشد دیگران بوده است. در كتاب «منتهى الامال» شیخ عباس قمى باب وفات حضرت محمّد دیده مى­شود كه در هنگام رحلت آن حضرت، حسن و حسین در آن­زمان همان كودكان 4 و 5 ساله بوده­اند كه خود را به آغوش پیغمبر انداخته­اند و على خواسته آنها را دوركند. و مردى و یا جوانى نبوده­اند و این روایات كه مى­گوید: «رشد یک روز ما ائمه با رشد یک ماهه و در برخى از روایات مى­گوید با رشد یک ساله دیگران برابر است» به روشنى معلوم است كه ساختگى است و یا در جایى دیگر از كتاب مهدى موعود مشاهده مى­نماییم كه در همان ماه­هاى اول ولادت مهدى، حكیمه به خانه حسن عسكرى مى­رود و مردى را مى­بیند و حسن عسكرى مى­گوید این همان مهدى است. كه این روایت نیز با روایاتى كه مشاهده نمودیم مغایر است و روایات درباره امام زمان با یكدیگر مغایرند و هم متن عبارت برخلاف قرآن و عقل مى­باشد و به طور مسلم ساختگى است.

در كتاب «فرق الشيعة» كه در نیمه قرن دوم هجرى نوشته شده و مؤلف آن ابومحمّد حسن بن موسى (نوبختى) است و از علماى شیعه مى باشد در صفحه 139 ترجمه محمّدجواد مشكور آمده است:

«حسن بن على (امام حسن عسكرى) در ماه ربیع الآخر سال 232 زاییده شد. در آدینه شب هفتم ماه ربیع الاول سال 260 هجرى در 28 سالگى به «سر من راى» درگذشت و ابو عیسى بن المتوكل بر وى نماز گزارد او را در سراى خودش در همان اتاقى كه پدرش مدفون بود به خاک سپردند. روزگار امامتش ینج سال و هشت ماه و پنج روز بود. بمرد و از وى نشانى باز نماند چون از او فرزندى نیافتند میراث او را میان برادرش جعفر و مادرش تقسیم كردند. مادرش كنیز بود و نخست عسفان نام داشت و سپس ابوالحسن او را حدیث نامید.

بارى، یاران (امام حسـن عسكرى) پس از او بر سیزده دسته شدند: (از صفحه 140 كتاب فرق الشيعة به بعد، آمده است) گروه نخستین گفتند كه حسن بن على (امام حسن عسكرى) نمرده است و زنده و مهدى قائم است و او را هیچ فرزند نبود و غایب شد و نشاید كه بمیرد.

گروه دوم گفتند كه (امام حسن عسكرى) درگذشت و پس از مرگ، زندگى را از سرگرفت و او مهدى قائم است زیرا بنابه روایتى كه رسیده قائم آن است كه پس از مرگ برخیزد و قیام كند و فرزندى از وى باقى نمانده باشد.

گروه سوم از شیعیانش گفتند (امام حسن عسكرى) درگذشت و برادرش جعفر پس از وى به امامت نشست. چه وى را حسن جانشین خویش ساخت و او نیز این امر را پذیرفت و امامت به وى رسید.

گروه چهارم گفتند كه امام پس از (امام حسن عسكرى) جعفر است.

گروه پنجم گفتند كه امامت به محمّد بن على كه در روزگار پدرش درگذشت بازگشته و گفتند كه حسن و جعفر هر دو دعوى باطل مى­كردند.

گروه ششم گفتند كه حسن بن على (امام حسن عسكرى) پسرى داشت كه او را محمّد نامید و به وى اشارت كرد.

گروه هفتم گفتند كه چون هشت ماه از مرگ حسن بگذشت او را پسرى پدید آمد كسانى كه گویند وى را در روزگار خویش فرزندى بود سخنشان دروغ وگفتارشان پریشان و بى فروغ است اگر او را در حقیقت فرزندى بودى پوشیده و پنهان نماندى چنان­كه چیزهاى دیگر پنهان نماند. چون درگذشت از وى فرزندى باز نمانده بود و در این سخن جاى هیچ ستیز و گفت­وگو نیست.

گروه هشتم گفتند كه اصلاً حسن را فرزندى نبود زیرا پس از آزمایش و جست و جوى بسیار او را پسرى نیافتیم. اگر بگوییم كه او بمرد و وى را در نهان فرزندى بود لازم آید كه چنین سخنى را درباره هر مرد بى فرزندى كه مرده باشد بتوان گفت.

گروه نهم گفتند كه حسن بن على (امام حسن عسكرى) و پدر و نیاكان وى درگذشته­اند و بنابه اخبارى كه رسیده مردن ایشان به راستى پیوسته است و این اخبار را دروغ نتوان داشت و همچنین صحیح است كه امامى پس از حسن نبود زیرا همان سالى كه پیغمبرى از محمّد قطع گشت روا بود كه امام نیز قطع شده و رشته آن بگسلد.

(گروه دهم)... این گروه، امامت امام حسن عسكرى را باور نداشته گفتند كه پدرش او را جانشین خود نساخته و وصیت خویش را درباره محمّد تغییر نداده و نامزدى وى به امامت درست بوده است و بدین روش جعفر را امام دانسته و در آن باره به گفت وگو برخاستند.

گروه یازدهم كسانى بودند كه چون از ایشان پرسیده شد آیا جعفر یا كسى دیگر را امام مى­دانند گفتند ما نمى­دانیم در این­باره چه گوییم و نمى­دانیم امامت از پشت حسن است یا از برادران او.

گروه دوازدهم كه به شیعه امامیه معروفند منتظرند پسر امام حسن عسكرى ظهور كند.

گروه سیزدهم معتقدند كه از امام حسن عسكرى فرزندى باقى نمانده و امام در نزد ایشان به ناچار جعفر بن على است.

پس مشاهده مى­نماییم در زمان امام حسن عسكرى شیعیانش هم معتقد به داشتن فرزند براى او نبودند مگر تعداد قلیلى، چه برسد به اكثریت كه شیعه نبوده­اند.

در هر صورت، اینها شیعیان و پیروان حسن عسكرى در زمان خودش بودند و درباره فرزند حسن عسكرى عقیده­شان چنین است چه برسد به دیگران. آیا حجت خدا چنین باید باشد؟ دیگر این­كه این حجت خدا چه خاصیتى دارد؟ چه هدایت و راهنمایى در اوست؟ به علاوه چرا از این امام محجوب نام و نشانى در قرآن نیست؟ مگر ایمان به مهدى كه به قول اینها هر لحظه باید در انتظارش باشند از ایمان به مردانى كه در گذشته مى­زیستند و صدها سال از وفاتشان گذشته مانند لقمان و ذوالقرنین كمتر است كه خداوند در قرآن از آنها یادى كند و از امام شیعیان یاد نكند؟ آیا روش كتاب هدایت باید چنین باشد كه مطالبى راكه اهمیت آن كمتر است مفصل توضیح دهد و مطالبى كه مهم است كتمان كند؟ و یا اصلاً قضیه چیز دیگرى است زیرا اگر چنین امامى وجود داشت و خدا معین نموده بود در قرآن به روشنى بیان مى­نمود.

درباره كیفیت ظهور مهدى در روایات چیزهایى آورده­اند من­جمله خبر مفضل بن عمر است كه چهل صفحه ازكتاب مهدى موعود را به آن اختصاص داده­اند كه براى اختصار به چند نكته از آن مى­پردازیم:

در صفحه 1145 كتاب مهدى موعود آمده است: در یكى از تألیفات علماى شیعه به سلسله سند از مفضل بن عمر روایت است كه گفت: از آقایم حضرت صادق پرسیدم آیا مأموریت مهدى منتظر وقت معینى دارد كه باید مردم بدانند كى خواهد بود؟

فرمود: حاشا كه خداوند وقت ظهور او را طورى معین كند كه شیعیان ما آن را بدانند.

مفضل گفت: آقا، مهدی در كدام سرزمین ظهور مى­كند؟

فرمود: هنگام ظهورش هیچكس او را نمى­بیند. هركس جز این به شما بگوید او را دروغگو بدانید.

عرض كردم: آقا، آیا مهدى هنگام ولادتش دیده نمى­شود؟

فرمود: چرا به خدا قسم از لحظه ولادت تا موقع وفات پدرش كه دو سال و نه ماه است دیده مى­شود اول ولادتش موقع فجر شب جمعه ماه شعبان 257 تا روز جمعه هشتم ربیع الاول سال 260 است.

توضیح: تاریخ ولادت مهدى با آنچه از حكیمه خاتون نقل شده كه در نیمه شعبان بوده است مغایر مى­باشد همچنین سال 257 با روایاتى كه مى­گوید در سال 255 است مغایر مى­باشد و همچنین با روایاتى كه مى­گوید در سال 256 است مغایر مى­باشد.

در صفحه 1153 آمده است: «... مفضل گفت: آقا، آیا این هفتاد و دو نفركه با امام حسین دركربلا شهید شدند هم با آنها ظهور مى­كنند؟

فرمود: فقط اباعبدالله الحسین بن على، با دوازده هزار نفر از شیعیان امیرالمؤمنین در حالى­كه حضرتش عمامه سیاه پوشیده است ظهور مى­كنند».

توضیح: در همین فصل (پرسش و پاسخ) با استناد به آیات قرآن ثابت نمودیم كه قبل از قیامت هیچكس به دنیا باز نمى­گردد. و جواب به سؤال مفضل عمر در این روایت خلاف قرآن مى­باشد.

در صفحه 1156 آمده است: « ... قائم به وى مى­گوید داستان خود و برادرت را شرح ده. آن مرد مى­گوید: من با برادرم در لشكر سفیانى بودیم و از دمشق تا زرواء هر جا آبادى بود ویران ساختیم و به حال خراب گذاشتیم سپس كوفه و مدینه را نیز خراب كردیم و منبر پیغمبر را شكستیم و قاطران خود را در مسجد بستیم».

توضیح: این راوى دروغگو پنداشته كه در آخر زمان هم مردم با قاطر رفت و آمد مى­كنند.

در صفحه 1161 آمده است: «... سپس مهدى به آنجا (مدینه) آمده و روى قبرهاى آنها (ابوبكر و عمر) را بر مى­دارد و به نقباى خود مى­گوید: قبرهاى اینان را بشكافید وآنها را جست و جوكنید. نقبا هم با دست­هاى خود آنها را جست و جو كرده تا آن كه تر و تازه مانند روز نخست بیرون مى­آورند دستور مى­دهد كفن­هاى آنها را بیرون آورند. بر درخت پوسیده و خشكى بر داركشند فى­الحال درخت سرسبز و پرشاخ و برگ و خرم مى­شود سپس دستور مى­دهد آنها را از بالاى دار پایین بیاورند و به امر خدا زنده مى­گرداند و دستور مى­دهد تمام مردم جمع شوند آن­گاه اعمال آنها را در هر دوره­اى شرح مى­دهد تا آن­كه داستان كشته شدن هابیل فرزند آدم و برافروختن آتش براى ابراهیم و انداختن یوسف در چاه و زندانى شدن یونس در شكم ماهى و قتل یحیى و داركشیدن عیسى و شكنجه­دادن جرجیس و ... را به گردن ابوبكر و عمر مى­اندازد...».

توضیح: این راوى علاوه بر دروغ­هایى كه بر سر هم نموده است بسیار اطلاعاتش درباره قرآن كم بوده و گمان نموده كه عیسى را به دار زده­اند در صورتى كه درآیه 157 سوره نساء به صراحت آمده عیسى را نه كشتند و نه به صلیب كشیدند بلكه (حقیقت امر) بر آنان مشتبه شده. و ایرادات بسیارى بر خبر مفضل بن عمر و بقیه روایات درباره مهدى وجود دارد كه براى اختصار از ذكر آنها خوددارى مى­نماییم.

سؤال: آیا اهل سنت نیز به آمدن مهدى معتقدند؟

جواب: اولاً، اهل سنت معتقدند كه شخصى به دنیا خواهد آمد و او مهدى مى­باشد برخلاف شیعه كه مى­گویند پسر امام حسن عسكرى مهدى است و هم اكنون زنده است.

ثانیاً، روایاتى كه درباره مهدى، اهل­سنت به آن استناد مى­كنند آن مهدى را وصف مى­كند كه نامش نام پیغمبر و نام پدرش نام پدر پیغمبر است در صورتى كه مهدى شیعه نام پدرش حسن مى­باشد و عبدالله نمى­باشد.

ثالثاً، ابن خلدون در مقدمه­اش به نقد روایات اهل سنت درباره مهدى پرداخته و آنها را از نظر سند ضعیف دانسته است.

رابعاً، اگر بخواهیم ببینیم چیزى را كه به نام اسلام مى­گویند صحیح است یا نه؟ باید آن را به قرآن عرضه بداریم و در این مورد در قرآن اصلاً اشاره­اى هم به وجود مهدى و ظهور او وجود ندارد و اگر شخصى از جانب خدا در آخرالزمان مبعوث مى­شد ایمان به او واجب بود و یقیناً در قرآن نام و نشانش به صراحت بیان می­شد.

سؤال: در برخى از كتب شیعه براى اثبات مهدویت به آیاتى استناد نموده­اند. نظر شما در این­باره چیست؟

جواب: ما، در همین فصل (پرسش و پاسخ) آیاتى را كه در اثبات مهدى به آنها استناد نموده­اند مطرح نموده­ایم و به آنها پاسخ داده­ایم.

سؤال: در روایات است كه مهدى همه را مسلمان مى­کند در قرآن در این­باره چه آمده است؟

جواب: اولاً در قرآن اثرى از مهدى نیست چه برسد به مسلمان نمودن همه.

ثانیاً، طبق آیه 14 سوره مائده تا قیامت نصارى وجود خواهند داشت و بین آنها دشمنى و كینه وجود خواهد داشت. و طبق آیه 64 سوره مائده تا قیامت یهودى وجود خواهند داشت و بین آنها دشمنى و كینه وجود خواهد داشت كه در صفحات قبل نیز به این آیات اشاره نمودیم.

به فرض كسى در آخرالزمان ظهور کند و همه كفار آن زمان را به زور مسلمان نماید چه فایده به حال ما و كسانى كه قبل از ما بوده­اند و منتظر ظهور بوده­اند دارد؟ و چه فایده به حال كسانى دارد كه قبل از ظهور او فوت نموده و در دنیا نباشند؟ مى‌گویند قائم پنج سال حكومت مى­كند و به دست پیرزن ریش­دارى كشته مى­شود و مدت بیشترى را نیز براى دوران حكومت او ذكر كرده­اند ولى در هر صورت باید گفت با وجود این اوصاف چه فایده براى ظهور مترتب است؟

خداوند متعال امام زمانى نازل نموده كه تا قيامت در ميان مردم است و به سؤالات پاسخ مى­دهد و پيروى از دستورات او باعث رستگارى در دنيا و آخرت مى­باشد و آن امام زمان قرآن است

سؤال: درباره بعد از مرگ مهدى در روایات چه گفته­اند؟

جواب: در صفحه 1238 كتاب مهدى موعود سطر اول آمده است:

«صدوق در اكمال الدین از ابوبصیر روایت مى­كند كه گفت: به حضرت صادق عرض كردم یابن رسول الله از پدرت شنیدم مى­گفت بعد از قائم دوازده مهدى خواهد بود.

حضرت صادق فرمود: پدرم فرموده دوازده مهدى و نفرموده 12 امام، آنها مردمى از شیعیان ما هستند كه مردم را دعوت به دوستى و شناسایی ما كنند».

توضیح: از این روایت به دست مى­آید كه 12 مهدى بعد از قائم خواهد بود.

در صفحه 1238، سطر ششم از غیبت شیخ طوسى از ابوحمزه ثمالى روایت مى­كند كه حضرت صادق ضمن حدیث طولانى فرمود «اى ابوحمزه، ما را بعد از مهدى یازده مهدى خواهد بود كه همه از اولاد حسین مى­باشند».

توضیح: این دو روایت كه منسوب به امام صادق است خلاف یكدیگرند. در روایت قبل گفته بود بعد از قائم دوازده مهدى است و در این روایت گفته است یازده مهدى است.

در صفحه 1238، كتاب مهدى موعود، سطر 14 آمده است:

« ... شیخ مفید در ارشاد مى­گوید: بعد از دولت قائم آل محمّد دولتى نخواهد بود ...

مى­گوید: مهدى چهل روز پیش از قیامت مى­میرد و در آن چهل روز هرج و مرج خواهد شد و علامت بیرون آمدن و روز رستاخیز براى حساب و پاداش اعمال آشكار خواهد شد».

در صفحه 1239، كتاب مهدى موعود آمده است:

«عیاشى در تفسیر خود از جابر بن یزید جعفى روایت نموده كه گفت: شنیدم حضرت باقر مى­فرمود: به خدا قسم مردى از ما اهل­بیت بعد از مرگ مهدى سیصد و نه سال سلطنت می­كند.

عرض كردم: این چه موقع خواهد بود؟

فرمود: بعد از مرگ قائم است.

عرض كردم: قائم در عالم خود چقدر مى­ماند؟

فرمود: نوزده سال از موقع قیام تا هنگام مرگش.

عرض كردم: آیا بعد از مرگ قائم هرج و مرج مى­شود؟

فرمود: آرى، پنجاه سال.

آنگاه امام منتظر به دنیا باز مى­گردد براى خونخواهى خود و یارانش. وى بى­دینان را به قتل مى­رساند و به اسارت مى­برد تا جایى كه مى­گویند اگر این شخص از دودمان پیغمبران بود این همه مردم را به قتل نمى­رساند. طبقات مردم از سفید و سیاه چنان در اطراف او اجتماع كنند كه از كثرت و فشار مردم ناگزیر شود پناه به حرم خدا ببرد. وقتى گرفتارى وى شدت پیدا كرد و امام منتصر وفات یافت، امام سفاح به دنیا باز مى­گردد در حالى كه از مرگ امام منتصر غضبناک است. پس تمام دشمنان ستمگر ما را مى­کشد و تمام زمین را مالک مى­شود و خداوند كار او را اصلاح مى­كند و سیصد و نه سال سطنت مى­كند.

آنگاه امام باقر فرمود: اى جابر، مى­دانى امام منتصر و سفاح كیست؟ منتصر، حسین و سفاح امیرالمؤمنین صلوات الله علیه است».

توضیح: این روایت نیز برخلاف روایت قبلى است.

در این جا این كتاب را به پایان مى­رسانیم هر چند كه آن را مختصر نگاشتیم و این امكان وجود داشت كه هر فصلى از آن را با توضیحات بیشترى تبدیل به كتابى مفصل نماییم و امیدواریم كه كوشش ما، در این پژوهش مورد قبول خداوند تبارک و تعالى قرارگرفته باشد و خوانندگان گرامى را سودمند باشد.

م- عبداللهى

1425 هجرى قمرى

1383 هجرى شمسى

1. - وقعه صفين،‌ صفحه 345. [↑](#footnote-ref-1)
2. - انساب الاشراف بلاذری: جلد 2، صفحه 313. [↑](#footnote-ref-2)
3. - انساب الاشراف بلاذری، جلد 2، صفحه 319. [↑](#footnote-ref-3)